گزارش کارگاه های آموزشی

"دادرسی ویژه نوجوانان"



۲۰ الی ۲۹ مهرماه ۱۳۸۱

گزارش کارگاه های آموزشی

دادرسی ویژه نوجوانان

۲۰ الی ۲۹ مهرماه ۱۳۸۱

گزارش کارگاه‌های آموزشی دادرسی ویژه نوجوانان ۲۰ الی ۲۹ مهرماه ۱۳۸۱ / تنظیم مطالب و ویرایش حسن طغرانگار . ـ تهران : یونیسف (صندوق کودکان سازمان ملل متحد)، ۱۳۸۳.
۲۲۰ ص.
ISBN 964-6513-93-X
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
چاپ اول: ۱۳۸۳.
۱. دادگستری نوجوانان ــ مقاله‌ها و خطابه‌ها. ۲. نوجوانان بزهکار ــ خدمات اجتماعی ــ مقاله‌ها و خطابه‌ها. ۳. مددکاری اجتماعی ــ آموزش ــ مقاله‌ها و خطابه‌ها. الف. طغرانگار، حسن، ۱۳۵۲ ـ . ب. یونیسف United Nations Children's Fund (Unisef)
HV ۹۰۷۶ / ۴ گ ۳۶۴/۳۶
کتابخانه ملی ایران ۸۳-۳۱۰۵۲م

نام کتاب: گزارش کارگاه‌های آموزشی دادرسی ویژه نوجوانان
تنظیم مطالب و ویرایش: حسن طغرانگار
تاریخ چاپ نخست: پاییز ۱۳۸۳
شابک: ۹۶۴-۶۵۱۳-۹۳-X
تیراژ: ۳۰۰۰ جلد
طراح روی جلد: بهارک اورمزدی
لیتوگرافی، چاپ و صحافی: چاپخانهٔ انتشارات امیرکبیر

فهرست مطالب

موضوع **شماره صفحه**

بخش اول: سخنرانی‌های افتتاحیه

دکتر حسین میر محمد صادقی ۳
دانشیار دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، رئیس دانشکده علوم قضایی و خدمات اداری و رئیس مرکز مطالعات توسعه قضایی

علی شمس..... ۷
معاون اداری مالی سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی

سردار جزینی..... ۱۱
معاون انتظامی نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران

شوون..... ۱۳
سرپرست موقت دفتر یونیسف در ایران

بخش دوم: سخنرانی‌های کارشناسان خارجی..... ۱۷
دادرسی ویژه نوجوانان، پلیس و مددکاران اجتماعی، ضرورت همکاری ۱۹
رناته وینتر

پیمان نامه حقوق کودک و خدمات در دوران محرومیت از آزادی ۳۳
رناته وینتر

فهرست مطالب

موضوع **شماره صفحه**

نقش مددکاران اجتماعی در دادرسی ویژه نوجوانان ۳۹
رنه صباغ

تحولات در ایجاد پلیس ویژه نوجوانان، ابعاد و وظایف آن ۴۷
بازرس گریوسون

بخش سوم: سخنرانی‌های کارشناسان داخلی ۵۷

دادرسی ویژه نوجوانان ۵۹
دکتر محمد آشوری

امکانات دادرسی ویژه نوجوانان در ایران برای اجتناب از محرومیت از آزادی..... ۷۱
دکتر جعفر گلدوست

مشاوره روانی ـ اجتماعی برای کودکان محروم از آزادی..... ۷۹
دکتر غلامعلی افروز

دادرسی ویژه نوجوانان و پیمان نامه حقوق کودک در ایران، پیشرفت‌ها و چالش‌ها.... ۹۵
دکتر باقر شاملو

امکانات دادرسی ویژه نوجوانان در ایران برای اجتناب از محرومیت از آزادی ۱۰۳
دکتر حسین صفاری

فهرست مطالب

موضوع **شماره صفحه**

ایجاد و توسعه پلیس ویژه نوجوانان در ایران و نقش مددکاران اجتماعی ۱۱۱
سردار جزینی

ایجاد و توسعه پلیس ویژه نوجوانان در ایران و نقش مددکاران اجتماعی ۱۱۷
سردار کاظم زاده

دادرسی ویژه نوجوانان ۱۲۱
منصور مقاره عابد

بخش چهارم: پرسش و پاسخ و نظرات ۱۳۳

بخش پنجم: کارهای گروهی ۱۶۷

بخش اول:

سخنرانی‌های افتتاحیه

دکتر حسین میر محمد صادقی*

به نام خدا. بنده به نوبهٔ خود از همهٔ دوستان و همکاران عزیز در قوهٔ قضائیه، نیروی انتظامی و سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی که در این کارگاه آموزشی شرکت کرده‌اند تشکر می‌کنم. همچنین لازم می‌دانم از مهمانان خارجی نیز که رنج سفر را تحمل کرده و در اینجا حضور یافته‌اند تشکر کنم. به ویژه سرکار خانم وینترکه برای چندمین بار در خدمت ایشان هستیم. همچنین از بازرس گریوسون، سرکار خانم صباغ، جناب آقای دکتر فلنر از سفارت اتریش و جناب آقای شوون از یونیسف هم تشکر و قدردانی می‌کنم.

با توجه به این که وقت بنده محدود است، مطالبی را به صورت مقدمه عرض می‌کنم و بعد در خدمت کارشناسان محترم خواهیم بود. امروزه تردیدی وجود ندارد که بسیاری از مجرمانی که بویژه گرفتار بزهکاری‌های شدید می‌شوند، دارای بزهکاری‌های زودرس بوده‌اند یعنی از سنین کودکی و نوجوانی مرتکب برخی جرایم می‌شده‌اند و بعضی از آنها در خانواده‌هایی رشد یافته‌اند که خانواده‌های بسامانی نبوده و از مشکلاتی همانند اعتیاد والدین، طلاق و... رنج می‌برده‌اند. بنابراین شاید کمتر بتوان در این نکته تردید کرد که خانواده در امر پیشگیری از جرم نقشی اساسی و مهم بر عهده دارد. از طرفی پرداختن به موضوع اطفال و بزهکاری آنها و تعارض آنها با قانون، در جامعه‌ای که به بحث امنیت اجتماعی اهمیت می‌دهد، می‌تواند بسیار مهم باشد.

در قوانین مختلفی که ما در کشور خود داریم، در رابطهٔ با اطفال پیش بینی‌های خوبی شده است و شاید از این جهت کمتر مشکلی وجود داشته باشد. در قوانین ما متولیان رسیدگی به وضعیت مادی و معیشتی اطفال و همچنین مسائل تربیتی آنها مشخص شده‌اند و وظایف خاصی هم برای آنها در نظر گرفته شده است. به عنوان مثال بر اساس ماده ۱۱۹۹ قانون مدنی، نفقه اولاد بر عهده پدر است و در

---

* - نائب رئیس شورای عالی توسعهٔ قضائی و رئیس دانشکده علوم قضائی و خدمات اداری

صورت عدم توانایی وی و برخی شرایط دیگر، بر عهده مادر است. ماده ۱۱۶۸ هم بیان می‌کند که نگهداری طفل، هم حق و هم تکلیف والدین است. در ماده ۱۱۷۸ هم پیش بینی شده است که والدین مکلف هستند در حدود توانایی خود نسبت به تربیت اطفال خویش به نحو مقتضی اقدام کنند. موارد دیگری هم در ارتباط با ارث، وصیت، حقوق مالی و غیر مالی کودکان پیش بینی شده است. قانون کار هم تصریح کرده است که به طور کلی به کارگماردن کودک، قبل از یک سن خاص ممنوع است. در خصوص حقوق سیاسی از جمله بحث شرکت در انتخابات، نوجوانان از ۱۵ سالگی می‌توانند در رأی گیری‌ها شرکت کنند. در ارتباط با بحث حمایت از کودکان بی‌سرپرست هم در برخی قوانین خاص، پیش‌بینی‌هایی صورت گرفته است. در مسائل کیفری هم برخی حمایت‌ها از کودکان، قابل ملاحظه است؛ همانند مبرا بودن آنها از مسئولیت کیفری، تفاوت میان صغیر ممیز و صغیر غیرممیز. بنابراین می‌توان گفت چهارچوبی که در قوانین ایران برای حمایت از حقوق اطفال پیش بینی شده، چهارچوبی مناسب و پذیرفتنی است؛ با این حال طبیعی است که برخی مشکلات هم وجود دارد که از جمله ثمرات چنین کارگاه‌هایی می‌تواند یافتن راهکارهای مناسب برای این گونه مشکلات باشد. یکی از این راهکارها و پیشنهادات می‌تواند بحث استفاده از مجازات‌های جایگزین باشد که به جای مجازات‌های سنتی، قابل استفاده‌اند و در عمل نیز برخی قضات چنین احکامی را صادر کرده‌اند اما این که چنین مجازات‌های خاصی در قانون به طور صریح و روشن مشخص شده باشند و ابعاد آنها معلوم باشد، تا حدودی مورد تردید است و بنابراین تا حدی می‌تواند باعث تفاوت بین صدور آراء در محاکم مختلف شود. در حالی که به اعتقاد بنده بحث مجازات‌های جایگزین، در اصل، در مفهوم تعزیرات در فقه اسلامی نهفته است. تعزیرات، مجازات‌هایی هستند که بستگی به نظر حاکم دارند. در واقع بدون این که در فقه اسلامی، مجازات‌های خاصی برای جرایم مستوجب تعزیز پیش بینی شده باشد دست حاکم باز گذاشته شده تا مجازات‌های متناسب را تعیین بکند. در واقع در تعزیرات راه آنچه که امروزه در حقوق جزا فردی کردن مجازات‌ها نامیده می‌شود، کاملاً باز است تا با توجه به موقعیت مجرم، وضعیت سنی او، نوع جرم ارتکابی، وضعیت خانوادگی و سوابق او بتوان مجازات‌های متناسبی را برای وی تعیین کرد که البته در این مجازات‌ها هم هدف اصلی باید این باشد که فرد مزبور دیگر به سراغ جرم نرود. به هر حال جا دارد که در قانون، با تفصیل بیشتری به این مسئله پرداخته شود. لزوم آئین دادرسی ویژه و متفاوت از بزرگسالان برای کودکان، استفاده از میانجیگری

در جرایم اطفال، وجود قضاتی با ویژگی‌های خاص برای رسیدگی به این جرایم، وجود پلیسی با ویژگی‌های خاص برای تعقیب این نوع بزهکاران از جمله موضوعاتی هستند که طبعاً قوانین ما از قابلیت پیشرفت و ارتقاء در این زمینه‌ها برخوردار است.

در برخی کشورها، بویژه در رابطه با جرایم اطفال، دو مرحله کیفری پیش بینی شده است. نخست مرحله محکومیت (Conviction) و دوم مرحله تعیین مجازات (Sentencing) که گاهی فاصله بین این دو مرحله زیاد است. یعنی پس از مرحله محکومیت، مجازاتی تعیین نمی‌شود تا این که مدتی سپری شود و وضعیت طفل دوباره بررسی شود. شاید برای یک طفل، همان محکومیت، به اندازه کافی متنبه کننده بوده باشد و لذا مجازات بسیار خفیف و ملایمی برای او تعیین شود.

بسیاری از مواقع، قاضی این دو مرحله، متفاوت است. به بیان دیگر، یک قاضی که در مرحله محکومیت پرونده دخالت داشته است، در مرحلهٔ تعیین مجازات نمی‌تواند حضور داشته باشد. بلکه یک قاضی دیگر بدون هیچ گونه پیش زمینه‌ای، پرونده و کودک را دیده و مجازات متناسب را تعیین می‌کند.

در حال حاضر در فرانسه غیر از بازپرس سنتی که ایفای وظیفه می‌کند، شخص دیگری به نام قاضی آزادی در نظر گرفته‌اند که وظیفهٔ این قاضی، صدور قرار است. در انگلستان نیز پلیس، اختیار اخطار (caution) دارد. به طور مثال هنگامی که کودکی سنگی انداخته و شیشه‌ای را می‌شکند، پلیس پرونده‌ای برای او تشکیل نمی‌دهد، بلکه با تفهیم اشتباه کودک به او و دادن اخطار موضوع را فیصله می‌دهد. لذا همانطوری که ابتدا هم گفتم بحث فردی کردن و در نظر گرفتن شرایط متهم برای تعیین مجازات بسیار مهم است.

در همین رابطه اجازه می‌خواهم خاطره‌ای را که دیروز یکی از قضات محترم برای من تعریف کرد و البته مربوط به بحث این جلسه است خدمتتان عرض کنم. ایشان می‌گفت که حدود ۱۲ - ۱۳ سال پیش پرونده‌ای را برای رسیدگی به من سپردند. موضوع پرونده، رابطه نامشروع ۲ کودک بود که هیچ کدام به سن قانونی نرسیده بودند. وقتی که متهمان را خواستم، مشاهده کردم که دختر مورد نظر همراه آنها نیست. طبق قانون می‌بایستی پرونده را بر می‌گرداندم و هر دو متهم در دادگاه حاضر می‌شدند. اما من با مدرسه دختر تماس تلفنی گرفتم و از آنها خواستم که ساعتی را مشخص کنند تا من با دختر مورد نظر حرف بزنم. وقتی به مدرسه رفتم به دختر متهم گفتم دلیل اینکه من نخواستم شما به

دادگستری بیایید، این بود که دادگاه در شأن تو نیست، زیرا آنجا مکان مجرمین حرفه‌ای و قاچاقچیان است. به همین خاطر تصمیم گرفتم خودم به اینجا آمده و تذکرات لازم را به تو بدهم. ایشان گفت وقتی صحبت‌های من تمام شد دختر شروع به گریه کرد و از من تشکر نمود و تا چند سال پیش هم برای ابراز تشکر، کارت تبریک می‌فرستاد و بارها به من گفت که اگر شما مرا به دادگاه می‌کشاندید ممکن بود زندگی من عوض شود. زیرا ممکن بود حضور مشترک ما در دادگاه باعث ایجاد شرایط جدیدی شود.

بنابراین خیلی مواقع برخورد انسانی و محصور نشدن در چهار چوب تنگ برخوردهای سنتی، می‌تواند باعث احیای یک انسان شود. حدیث معروف «من قتل الناس نفساً بغیر نفس او فساداً فی الارض فکانما قتل الناس جمیعاً و من احیاها فکانما احیاً الناس جمیعاً» کسی که یک انسان را بکشد مانند این است که همه انسان‌ها را کشته و کسی که نفسی را زنده کند مانند این است که همهٔ انسان‌ها را زنده کرده است، اشاره به این موضوع دارد و این، نمونه زنده کردن یک انسان و باز گرداندن او به زندگی سالم اجتماعی است. از همهٔ عزیزان عرض تشکر دارم و از تصدیعی که فراهم نمودم عذر می‌خواهم.

علی شمس*

بسم الله الرحمن الرحیم. ضمن عرض سلام و ارادت خدمت حضار محترم، از برگزارکنندگان این کارگاه آموزشی تقدیر و تشکر می‌کنم. بنده مطالبم را در ۳ محور مختلف ارائه می‌نمایم. یکی از محورها توضیحی دربارهٔ وضعیت کانون‌های اصلاح و تربیت کشور است. دیگری گزارشی در رابطه با همکاری‌های ما با دفتر یونیسف و نهایتاً بررسی آثار و تأثیر مجازات‌ها.

از مجموع ۲۸ استان کشور، ۲۴ مرکز استان درکل کشور دارای کانون اصلاح و تربیت است و ۴ استان باقیمانده نیز تا پایان امسال، از این مراکز، بهره برداری خواهندکرد. در استان خراسان، شهرستان بیرجند نیز دارای کانون اصلاح و تربیت است. استان تهران نیز علاوه برکانون اصلاح پسران، کانون اصلاح دختران نیز دارد وکانون دختران شهرستان مشهد نیز در حال بهره‌برداری است. کمتر از ۵ درصدکل زندانیان کشور یا ۳ هزار نفر راکودکان محبوس درکانون‌ها تشکیل می‌دهند.

از مجموع ۰۰۰ / ۶/۹۲۲ نفری که از سال ۵۸ تا ۸۰ وارد زندان‌ها شده‌اند، حدود ۵۶۴/۷۵۱ نفر آنها نوجوانان زیر ۱۸ سال بوده‌اندکه ۲۰ درصد آنها سابقهٔ بازداشت قبلی داشته‌اند. در حالت کلی می‌توان گفت که حدود ۸ درصد جمعیت کیفری زندان‌ها راکودکان و نوجوانان مجرم تشکیل می‌دهندکه البته در چند سال اخیر این رقم به ۵ درصد رسیده است.

مقایسه بین آمار ورودی‌های سال‌های ۶۰ و ۸۰ نشان می‌دهدکه ورود مددجویان ۱۲ ساله در سال ۸۰ به‌کانون نسبت به سال ۶۰، ۵۱ درصد رشد داشته است. این در حالی است که جمعیت کشور ۲ برابر شده است. ورود مدد جویان ۱۳ ساله به‌کانون در سال ۸۰ نسبت به‌سال ۶۰، ۱۱ درصد رشد منفی نشان می‌دهد. این نسبت در موردکودکان ۱۴ ساله ۲۱ درصد رشد مثبت را نشان می‌دهد. همین نسبت در موردکودکان ۱۵ و ۱۶ ساله، به ترتیب ۴۵ و ۲۱۶ درصد رشد مثبت را

---

* - معاون اداری مالی سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی

نشان می‌دهد و در مورد کودکان ۱۷ و ۱۸ ساله به ترتیب ۲۶۲ و ۲۹۵ درصد رشد مثبت را نشان می‌دهد. این آمارها نشان می‌دهند که متاسفانه پس از سن ۱۳ سالگی آمار جرایم کودکان افزایش یافته است که ضروری است برای آن، چاره‌ای اندیشیده شود، زیرا خصوصاً پس از ۱۵ سالگی، وضعیت بسیار پیچیده و بغرنج گشته است.

محور دوم صحبت‌های بنده در خصوص همکاری‌های صورت گرفته با دفتر یونیسف مستقر در تهران است. پیرو جلسات و توافقات صورت گرفته در سال ۲۰۰۰ میلادی (۱۳۷۹ شمسی) مهم‌ترین فعالیت‌ها عبارت بودند از:

۱ـ آموزش کارکنان مراکز اصلاح و تربیت تحت عنوان آموزش پیمان نامهٔ حقوق کودک

۲ـ آموزش دوره‌ای برای مراقبین کودک تحت عنوان دورهٔ آموزشی رشد و تکامل کودکان

۳ـ تأمین امکانات آموزشی برای بندهای کودک و کانون‌های اصلاح و تربیت استان‌های همدان، بوشهر، ایلام، کردستان و خوزستان

۴ـ آموزش مربیان مهدهای کودک و کانون‌های اصلاح و تربیت در خصوص مهارت‌های زندگی

مهم‌ترین فعالیتهای انجام شده در سال ۲۰۰۱ میلادی (۱۳۸۰ شمسی) نیز عبارت بودند از:

۱ـ برگزاری کارگاه آموزشی برای مربیان مهدهای کودک شهرستان تبریز

۲ـ برگزاری کارگاه آموزشی برای مربیان مهد کودک اصفهان

۳ـ برگزاری کارگاه آموزشی برای مددکاران اجتماعی شهرستان تهران

۴ـ برگزاری کارگاه آموزشی برای مربیان مهدهای کودک بندرعباس

۵ـ انجام تحقیقات تحت عنوان بررسی دانش، نگرش و عملکرد کارکنان سازمان زندان‌ها دربارهٔ دادرسی نوجوانان

٦ـ انجام تحقیقاتی تحت عنوان بررسی دانش، نگرش و عملکرد مربیان کانون اصلاح و تربیت دربارهٔ دادرسی نوجوانان

۷ـ تجهیز ۱۰ کتابخانه مستقر در کانون‌های اصلاح و تربیت ۱۰ استان مختلف کشور

۸ـ چاپ بروشور تبلیغاتی کانون اصلاح و تربیت

فعالیت‌های مهم سال ۲۰۰۲ میلادی (۱۳۸۱ شمسی) نیز عبارتند از:

۱ـ تهیه و ارسال کتاب برای کانون‌های بندر عباس، ایلام، کرمانشاه، سنندج و زاهدان
۲ـ تهیه جزوه‌های آموزشی مربوط به کارگاه‌های آموزشی مددکاران اجتماعی
۳ـ برگزاری ۳ کارگاه مشترک با همکاری قضات، نیروی انتظامی و مدیران زندان‌ها
۴ـ انجام تحقیقات در رابطه با رسیدگی به کیفیت خدماتی که در کانون‌ها ارائه می‌شود.

با بررسی‌هایی که بر روی نوجوانان بزهکار صورت گرفت، مشخص گردید که ترک تحصیل یکی از اصلی‌ترین عوامل بزهکاری آنان بوده است. البته این مسأله حتی در مورد بزرگسالان هم صادق است. به عبارت دیگر، حدود ۸۰ درصد مجرمین بزرگسال را افراد ترک تحصیل کرده و زیر دیپلم تشکیل می‌دهند. اینها عموماً کسانی هستند که والدین بی سواد داشته و نسبت به آموزش آنها بی‌توجه بوده‌اند. در مواقعی هم کودکان از طرف اولیاء مدارس مورد اجحاف قرار گرفته‌اند. به این صورت که اولیاء مدارس، خصوصاً در دورهٔ راهنمایی و دبیرستان، آنها را با کوچکترین اشتباهی از محیط آموزشی اخراج کرده‌اند. این مسأله هم ثابت شده است که اخراج بچه‌ها از مدارس، مصادف با مجرم شدن یا حداقل، گرایش آنها به سوی جرم است.

سال پیش در جلسه‌ای که خدمت ریاست محترم مجلس شورای اسلامی بودیم، من این مسأله را تذکر دادم که بعضی از اولیاء مدارس به راحتی بچه‌ها را از مدارس اخراج می‌کنند و لذا باید قانونی تصویب شود که اولیاء مدارس نتوانند چنین خود سرانه بچه‌ها را اخراج کنند. زیرا همه می‌دانید که نوجوانان در سنی به سر می‌برند که رفتارشان چندان منطقی نیست. در واقع مسأله بلوغ آنها را دچار بحران هویت می‌کند و معمولاً تا آنها بتوانند هویت واقعی خود را به دست آورند، گاهی مرتکب برخی جرایم کوچک می‌شوند. لذا خواهش من از قضات محترم این است که هنگام صدور حکم به این نکتهٔ مهم توجه داشته باشند.

در محور سوم بحث که مربوط به تأثیر مجازات‌ها است، من فقط به ارائه آماری در خصوص معتادان اکتفاء می‌کنم. از مجموع کلیه معتادانی که به مجازات شلاق محکوم شده‌اند، ۶۱/۵۶ درصد آنها دوباره به کشیدن مواد مخدر روی آورده‌اند. معتادانی که به مجازات حبس محکوم شده‌اند، ۳۷/۸۲ درصد برگشتی داشته‌اند و معتادانی که به جریمه محکوم شده‌اند، ۲۳/۷۷ درصد برگشتی داشته‌اند. این آمارها نشان می‌دهند که مجازات شلاق کمترین تأثیر را در اصلاح فرد معتاد به همراه داشته است.

در رابطه با مجازات‌های ترکیبی، آمارها نشان می‌دهند معتادانی که به مجازات حبس و شلاق محکوم شده‌اند، ۶۳/۵۳ درصد بازگشتی داشته‌اند. مجازات جریمه و شلاق، ۲۲/۳۳ درصد برگشتی داشته است. مجازات حبس، شلاق و جریمه، ۱۹/۴۵ درصد برگشتی داشته است و نهایتاً حبس و جریمه، ۱۵ درصد برگشتی داشته است. طبق این آمار مشخص می‌گردد که مجازات توأم حبس و جریمه کمترین میزان برگشتی را به دنبال داشته است.

لذا قضات محترم باید این گونه آمارها را مد نظر قرار دهند و با توجه به این آمارها احکام خود را صادر کنند تا ثمرات آن به جامعه برگردد. در همین زمینه بیش از ۲ سال است که یکی از قضات محترم به نام آقای مظفری، شجاعانه از مجازات‌های جایگزین استفاده می‌کند و ما هم به عناوین مختلف از ایشان تقدیر و تشکر کرده‌ایم و انتظار داریم که دیگر دوستان نیز در این زمینه کار بکنند. در خاتمه از تصدیعی که فراهم نمودم عذر خواهی کرده و دوباره از دفتر نمایندگی یونسیف در تهران، مهمانان خارجی و همهٔ شما عزیزان تقدیر و تشکر می‌کنم.

سردار جزینی*

بسم الله الرحمن الرحیم. بنده هم از طرف خود و هم به نمایندگی از نیروی انتظامی خدمت عزیزان خبر مقدم عرض می‌کنم و بسیار خوشحالم که در این کارگاه، نهاد پلیس نیز حضور دارد. در ابتدا باید عرض کنم که بحث پیشگیری از جرم، به عنوان یک استراتژی اساسی در نیروی انتظامی مطرح است. همانطور که می‌دانید اصل ۱۵۶ قانون اساسی این وظیفه را به قوه قضائیه محول کرده است و در قانون تشکیل نیروی انتظامی، پلیس ضابط چنین کاری محسوب شده است. لذا نهاد پلیس، در راستای وظایف خود سعی کرده است با ایجاد کلانتری‌ها و تغییر در ساختار نیروی انتظامی در راه اصلاح بزهکاران و پاکسازی جامعه گام بردارد. در ساختار جدیدی که با همین تفکر ایجاد شده، به امر مشاوره، مددکاری و رسیدگی به مشکلات نوجوانان و جوانان اهمیت خاصی داده شده است. همچنین در ساختار جدید، کلانتری‌های نمونه‌ای افتتاح شده‌اند که این کلانتری‌ها توانسته‌اند نزدیک به ۲۹ درصد و یا به عبارتی ۱۶ هزار پرونده را از ورود به سیستم قضایی باز دارند و در همان کلانتری‌ها به حل و فصل قضیه بپردازند. همینطور یک افسر رابط در کلانتری‌ها مستقر گردیده است که وظیفهٔ این افسر نگهبان، ارتباط با مردم و افراد حوزهٔ استحفاظی خود است و در مواقعی حتی می‌تواند در مراکز دیگر حاضر شده و آگاهی‌های لازم را به مردم بدهد.

یکی از اهداف مهم نیروی انتظامی از این طرح، حضور افسران رابط در مدارس و مراکز آموزشی است تا از اخراج دانش‌آموزان جلوگیری شود. پیرو همین هدف، جلسه‌ای با حضور وزیر آموزش و پرورش برگزار شد و ایشان هم پذیرفتند که چنین کاری در جهت جلوگیری از اخراج نوجوانان صورت پذیرد. مطمئناً اگر ارتباط خوبی بین نهادها و ارگان‌های مختلف صورت بگیرد، تأثیر زیادی در بهبود وضعیت کودکان در آستانهٔ جرم خواهد داشت. در همین رابطه نیروی انتظامی

---

* - معاون انتظامی نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران

جلساتی را نیز با آقای دیالو برگزار نمود.

تحقیق جداگانه از زنان و کودکان و نوجوانان، بخش دیگری از روش کاری نیروی انتظامی را تشکیل می‌دهد. ایجاد محیط‌های ورزشی و تعامل پلیس با دیگر مراکز در جهت حضور نوجوانان در میادین ورزشی و البته جلوگیری از حضور مجرمین سابقه‌دار در چنین مراکزی از کارهایی است که نیروی انتظامی در چند سال اخیر انجام داده است.

آشنا کردن نوجوانان با پلیس و نقش آن در جامعه از کارهای مثبتی است که در طی چند سال گذشته انجام گرفته است. با توجه به این آگاهی‌ها، جوانان بسیاری و در حقیقت ۸ برابر نیروی مورد نیاز ما، تقاضای پیوستن به نیروی انتظامی را کرده‌اند که متأسفانه هنوز امکانات کافی برای جذب این تعداد نیرو وجود ندارد. با این حال همچنان تقاضای جوانان برای پیوستن به پلیس رو به افزایش است.

کار دیگری که در نیروی انتظامی آغاز شده و امیدواریم بتوانیم آن را توسعه دهیم، بحث تشکیل شوراهای مختلف در جهت جلوگیری از وقوع جرم است. هم اکنون شورای اجتماعی، شورای پیشگیری از سرقت و... وجود دارد، اما این شوراها به تمام جرایم رسیدگی نمی‌کنند. لذا به نظر می‌رسد که باید با همت قوهٔ قضائیه این شوراها را توسعه داده و شوراهای دیگری را ایجاد کنیم.

نیروی انتظامی همچنین در مورد موضوع خانواده بسیار حساس است. زیرا خانواده نقش بسیار مهمی در بزهکاری افراد دارد. طبق مطالعات انجام شده، والدین ۹۰ درصد از کسانی که از خانه فرار کرده‌اند از همدیگر طلاق گرفته‌اند و ۴۷ درصد معتادان از سنین پائین شروع به مصرف مواد مخدر کرده‌اند. همین امر امروزه سن اعتیاد را ۱۰ سال کاهش داده و به مرز ۲۰ تا ۳۰ سال رسانده است و این امر با وجود ۱/۵ میلیون معتاد در کشور چندان تعجب آور نیست. به هر حال امیدوارم که این کارگاه بتواند در راستای تعامل بیشتر و همچنین شکوفائی آموزش‌ها مؤثر واقع شود.

آقای شوون*

جناب آقای دکتر میر محمد صادقی، سردار جزینی، جناب آقای شمس و مهمانان محترم، بسیار خوشوقتم که در افتتاحیهٔ اولین کارگاه آموزشی سال جاری در زمینهٔ دادرسی نوجوانان حضور دارم.

هم چنان که مستحضر هستید، امسال یونسیف با همکاری قوه قضائیه، نیروی انتظامی و سازمان زندان‌ها اقدام به برگزاری ۳ کارگاه آموزشی در خصوص دادرسی ویژهٔ نوجوانان خواهد نمود که شرکت کنندگان آن عبارت خواهند بود از، قضات دادگاه‌های اطفال، پرسنل نیروی انتظامی، مددکاران اجتماعی و کارشناسان سازمان زندان‌ها و کانون‌های اصلاح و تربیت. از آغاز این پروژه در سال ۱۳۷۸، مسیری طولانی پیموده شده است و موفقیت‌های بسیاری حاصل آمده است. در این رابطه پیش نویس قانون آئین دادرسی ویژهٔ نوجوانان در حال نهایی شدن است و امیدواریم که به زودی به محضر آیت ا... شاهرودی ارسال و تأیید گردد.

امروزه خوشبختانه می‌توان مشاهده کرد که دادگاه‌های اطفال در بسیاری از استان‌ها بازگشایی شده‌اند و برخی از قضات شروع به صدور احکام جایگزین مجازات حبس برای نوجوانان معارض قانون کرده‌اند. کانون‌های اصلاح و تربیت در ۲۴ استان از ۲۸ استان تأسیس شده‌اند و شهرهای مشهد و تهران دارای کانون اصلاح و تربیت دختران هستند. همچنین برگزاری چنین کارگاه‌های آموزشی تخصصی متعدد برای گروه‌های مختلف دست‌اندرکار و نیز شرکت در بازدیدهای مطالعاتی، دوره‌های آموزشی و کنفرانس‌های خارجی، تبادل اطلاعات و تجربیات را تسهیل نموده و به افزایش آگاهی در زمینهٔ جنبه‌های مختلف نظام‌های نوین دادرسی نوجوانان کمک کرده است. اگر چه مسیری طولانی را نیز در پیش داریم و چالش‌ها و مشکلاتی که با آنها روبرو خواهیم گشت اندک نیستند.

نکته‌ای که بسیار مهم است، تشکیل دادگاه‌های تخصصی استان‌ها در زمینهٔ دادرسی نوجوانان

---

* - سرپرست موقت دفتر یونیسف در ایران

است. بدون این گونه دادگاه‌های تخصصی و پلیس آموزش دیده، رسیدن به نظام عدالت کیفری عادلانه برای نوجوانان، کارساز نخواهد بود. این موضوع با وجود احکام سالب آزادی که هم اکنون نیز رایج هستند موضوع مهمی به نظر می‌رسد. این در حالی است که در مورد نوجوانان، احکام سالب آزادی باید به عنوان آخرین راه و برای کوتاه‌ترین مدت ممکن باشد. لذا حرکت از یک نظام قضایی تنبیهی به سوی نظام قضایی ترمیمی، نه تنها مستلزم ابزار قانونی مناسب است، بلکه تغییر نگرش در میان تمام افراد دیگر به ویژه قضات دادگاه‌های اطفال را می‌طلبد و در این میان اغراق نخواهدبود اگر همکاری میان بخشی را کلید اصلی موفقیت بدانیم. به همین دلیل است که در برگزاری این گونه کارگاه‌ها تلاش نموده‌ایم تا گروه‌های مختلف دخیل در این موضوع، گرد هم آمده و راه‌های همکاری خود را تقویت کنند.

همانطور که می‌دانید استفاده از روش‌های قضا زدائی و احکام جایگزین نیازمند همکاری نزدیک شبکه گسترده‌ای از افراد، شامل پلیس، دادستان، قاضی، مددکار اجتماعی، وکیل، کارکنان زندان‌ها و کانون‌های اصلاح و تربیت و نهادهای رفاه اجتماعی است که البته همکاری میان قاضی و مددکار اجتماعی از اهمیت خاصی برخوردار است. در حقیقت، مددکار اجتماعی ـ که دست راست قاضی محسوب می‌شود ـ باید در تمامی مراحل، اعم از دستگیری، صدور حکم، اجرای حکم و ترخیص، حضور فعال داشته و به قاضی کمک نماید. به عبارت دیگر، قاضی باید همواره مددکاری آموزش دیده و با تجربه را در کنار خود داشته باشد. حکم صادره نیز در این میان چندان مهم نیست که آیا مجازات، تعلیق شده یا حکم مشروط پیدا کرده و یا حتی فرد به حبس محکوم شده است. در هر حال باید یک مددکار با قاضی همکاری نزدیک داشته باشد. در مواردی هم که هیچ راه دیگری جز حبس وجود ندارد، نوجوان محکوم باید به تمام خدمات پایه، دسترسی داشته وکلیه حقوق او در همهٔ زمینه‌ها رعایت گردد. در عین حال، تغییر در ساختار مراکز بسته، نه تنها آنها را به مراکز آموزشی تبدیل می‌کند، بلکه بازگشت دوباره نوجوانان معارض قانون به جامعه را تسهیل می‌کند.

آخرین نکته این که به تصویب قانون جامع حمایت از نوجوانان به خصوص کودکان خیابانی، کودکان کار و کودکان بزه دیده نیازمند هستیم. یونسیف نیز در راستای همهٔ اهداف خود که به آنها اشاره شد تلاش نموده است که تیمی قوی برای این گونه کارگاه‌ها تدارک ببیند. لذا بسیار مایه خوشوقتی است که در این کارگاه اساتیدی هم چون خانم رناته وینتر، بازرس گریوسون و خانم رنه

صباغ حضور دارند. اطمینان دارم که باکمک این تیم و حضور اساتید برجستهٔ ایرانی، کارگاه فعال و پر ثمری خواهیم داشت. در خاتمه از همهٔ عزیزانی که در این کارگاه زحمت کشیده‌اند تشکر می‌کنم و پیشاپیش از همکاری آنها برای دستیابی به یکی از مهترین اهداف برنامهٔ آموزشی یعنی ارتقاء همکاری میان بخشی تشکر می‌کنم. برای شما آرزوی کارگاه موفقی دارم.

بخش دوم:

سخنرانی‌های کارشناسان خارجی

دادرسی ویژه نوجوانان، پلیس و مددکاران اجتماعی، ضرورت همکاری

رناته وینتر*

محور بحث ما در این کارگاه آموزشی، کودکان معارض قانون خواهند بود و بنده مایلم در ابتدا همکاران خودم را خدمت شما معرفی کنم. خانم رنه صباغ، مددکار اجتماعی درکشور لبنان هستند و آقای گریوسون، بازرس پلیس در نیوزیلند می‌باشند. خود بنده هم سال‌های متمادی قاضی دادگستری بوده‌ام و هم اکنون قاضی سازمان ملل نیز هستم. ازکشورهای زیادی بازدید کرده‌ام و به خوبی به این نکته واقف هستم که هر کشور، مزایا و معایب خاص خود را دارد و بهترین کار این است که تشخیص دهیم هر کشور باید چه کاری را انجام دهدکه بدیهی است در این زمینه باید از درس‌ها و تجربه‌های دیگران نیز استفاده کرد و این درست همان کاری است که در این کارگاه آموزشی انجام خواهیم داد. از سخنان کارشناسان و همکاران محترم بین المللی و محلی استفاده خواهیم کرد و در ادامه هر سخنرانی، جلسه پرسش و پاسخ خواهیم داشت که من بسیار مایل هستم در این جلسات پرسش و پاسخ و همچنین وقت‌های اختصاص یافته به تبادل نظر، نظرات، علایق و تجربیات شما را هم بشنویم. همچنین در کارگاه آموزشی خود، پرونده هایی را مطرح خواهیم کرد که شما در قالب گروه‌های جداگانه به بحث در خصوص آنها خواهید پرداخت و توصیه‌های خود را ارائه خواهید نمود. ماهم توصیه‌های شما را جمعبندی نموده مورد توجه قرار خواهیم داد و در این زمینه بد نیست اشاره کنم که حتی ترکیب حضور شما در این کارگاه آموزشی، در نتیجه توصیه قضاتی است که در کارگاه‌های آموزشی قبلی این مسئله را مطرح نمودند و لذا ما ترکیبی از قضات، نیروهای پلیس و مددکاران اجتماعی را در کنار همدیگر داریم.

همهٔ شما به خوبی می‌دانید که مشکلات کودکان زیاد می‌باشند و با بسیاری از این مشکلات نیز

---

* - قاضی اطفال در اتریش و قاضی بین‌المللی از سوی سازمان ملل متحد

آشنایی دارید. هیچ کس هم به تنهایی قادر به حل این مشکلات نیست. در عین حال مشکلات کودکان، تنها مربوط به کشور شما هم نیست. بلکه به نوعی همهٔ کشورهای جهان با چنین مشکلاتی درگیر می‌باشند و حتی ما با برخی مشکلات بین‌المللی در این زمینه مواجه هستیم. بنابراین مهم‌ترین مسئله‌ای که لازم است به آن اشاره کنم این است که علت اصلی برگزاری کارگاه آموزشی حاضر، ایجاد همکاری جمعی در میان ما است. در غیر این صورت، قادر به حل مشکل نخواهیم بود. نیروهای انتظامی، زندان‌ها و مددکاران اجتماعی، از نظر مالی معمولاً جزو اولویت‌های یک کشور محسوب نمی‌شوند. بااین وجود لازم است تلاش کنیم تا تمام امکانات فکری و مالی راکنار هم قرار دهیم تا بتوانیم به اهداف خود دست یابیم و از مشکلات موجود در زمینه کودکان بکاهیم و این نکته را به یاد داشته باشیم که اگر نتوانیم مشکلات کودکان را حل کنیم هنگامی که آنان بزرگ شوند، با مشکلات مضاعفی روبرو خواهیم بود.

حال پیش از آن که به بحث همکاری میان پلیس و مددکاران اجتماعی بپردازیم قصد داریم نگاهی اجمالی به مقررات بین المللی مربوط به دادرسی نوجوانان داشته باشیم. مهم‌ترین سند بین المللی در این زمینه، پیمان نامه حقوق کودک است که به استثنای دو کشور آمریکا و سومالی، سایر کشورهای جهان آن را مورد تصویب قرار داده‌اند. این پیمان نامه یک سری اصول اساسی و عمومی را مطرح کرده است که هر دولت عضو، وظیفه دارد در جهت تحقق آنها تلاش کند. حال اگر یک قاضی به مشکلی بر می‌خورد که باید برای رفع آن تلاش شود، اگر پلیس احساس می‌نماید ابزارهای لازم خود را در اختیار ندارد، اگر زندان‌ها احساس می‌کنند که امکانات لازم برای نیل به اهداف خود را ندارند، همهٔ آنها وظیفه دارند که خواسته‌های خود را در خواست نمایند و این در خواست، به مفهوم گدایی نیست بلکه حق آنها است. دولت‌ها غالباً به اینگونه مسائل توجه ندارند و لذا تکلیف شما است که آنها را مطرح کنید.

من سعی می‌کنم راجع به چهار مطلب مهم که در پیمان نامهٔ حقوق کودک مورد اشاره قرار گرفته است، مطالبی را عرض کنم. این چهار موضوع، تحت عنوان چهار P مشهور می‌باشند. به دلیل این که در زبان انگلیسی، حرف اول واژه‌های ناظر بر آنها حرف P می‌باشد. موضوعات چهارگانهٔ مذکور

عبارتند از: فراهم ساختن نیازهای اولیهٔ کودکان[۱]، حمایت[۲]، پیشگیری[۳] و مشارکت[۴]. در ارتباط با فراهم نمودن نیازهای کودکان، کنوانسیون خواستار تدوین مقرراتی است که بر اساس آنها نیازهای اساسی یک کودک همانند حق زندگی، حق بهداشت، حق تحصیل، حق داشتن پدر، مادر یا ولی، حق داشتن نام و... تأمین گردند. حمایت نیز به این معنی است که در برابر برخی امور همانند بازداشت خودسرانه، شکنجه و استثمار، حمایت‌های لازم از کودکان به عمل آید. موضوع سوم که راجع به پیشگیری است، مبتنی بر این اندیشه است که پیشگیری از بزهکاری نوجوانان نه فقط بر عهدهٔ برخی افراد و صاحبان مشاغل و حرف خاص بلکه بر عهدهٔ کل افراد یک جامعه است و به نوعی یک مسئولیت همگانی است. هدف آن نیز تأمین امکانات لازم برای کودکان می‌باشد به گونه‌ای که بتوانند به افراد مفیدی در جامعه تبدیل گردند.

در خصوص موضوع چهارم یعنی مشارکت، باید عرض کنم که شاید هنوز مفهوم درست این موضوع درک نشده است. مشارکت به این معنی است که کودکان، نوجوانان و جوانان باید این فرصت را داشته باشند که عقاید خود را ابراز نمایند و دیگران هم به عقاید و نظرات آنها توجه نمایند. آنها باید در تصمیم‌گیری‌های ناظر بر موضوعات مرتبط با خودشان، مشارکت داشته باشند. به عنوان مثال، ممکن است پدر یک کودک خواستار این باشد که فرزند وی نجار شود و مادر کودک علاقمند به نقاش شدن کودک باشد. در اینجا ایدهٔ بهتر این است که از خود کودک پرسیده شود که دوست دارد در آینده چه کاره شود و چه شغلی را برای خود انتخاب کند. البته این مسئله بدان معنا نیست که پدر و مادر، مددکاران اجتماعی یا قضات دادگاه، کاملاً آنچه را که کودک به عنوان عقاید و نظرات خود مطرح می‌کند، مورد پذیرش قرار دهند. اما نباید دیدگاه‌ها و نظرات آنها به کلی نادیده گرفته شود. به عنوان مثال اگر یک کودک، کار خطایی را انجام داد، نباید به او بگوئیم که تو باید این کار را می‌کردی یا آن عمل را انجام نمی‌دادی، بلکه بر اساس توجه به اصل مشارکت، نخستین وظیفه‌ای که بر عهدهٔ ماست، این است که به کودک بگوییم: به نظر خود تو، فکر می‌کنی چه کاری را باید انجام می‌دادی تا این عمل خطا انجام نشود؟ در بسیاری از موارد، هنگامی که سؤالات، به این ترتیب برای کودکان طرح می‌شوند، خود آنها ایده‌های بسیار خوبی را ارائه می‌نمایند و در اکثر موارد، همین

1-Provision
2-Protection
3-Prevention
4-Participation

ایده‌ها می‌توانند کمک بسیار موثری برای حل مشکل، محسوب شوند.

اکنون به بررسی برخی از مواد پیمان نامهٔ حقوق کودک می‌پردازیم. مهم‌ترین ماده‌ای که در این پیمان نامه وجود دارد و کل کودکان را تحت پوشش قرار می‌دهد ماده ۲ آن است.[۱] طبق این ماده نباید میان کودکان، هیچگونه تبعیضی اعمال گردد. هر کودک، حتی اگر بزهکارباشد، در درجهٔ اول یک کودک است. این نکته همواره باید مورد توجه ما قرار گیرد که کودک بزهکار، در درجهٔ اول یک کودک است و در درجهٔ دوم یک بزهکار، و لذا از حیث کودک بودن نباید میان او و سایر کودکان هیچ گونه تبعیضی اعمال گردد.

البته در ارتباط با بحث تبعیض باید توجه داشته باشیم که گاهی این تبعیض‌ها به شکل‌های خاصی بروز می‌کنند. به عنوان مثال در برخی از کشورها برنامه‌های نسبتاً خوبی در مراکز اصلاحی و تربیتی برای پسران ارائه می‌شود اما به دلیل تعداد نسبتاً کم دختران، چنین برنامه هایی برای آنها عرضه نمی‌شود. یا در برخی کشورها فرزندان اول یا ارشد، در مقایسه با فرزندان بعدی از امکانات بیشتری برخوردار هستند یا به عنوان مثال وجود امکانات زیاد برای جوان‌ها در تهران و کمبود آنهادر روستاها نوعی تبعیض به حساب می‌آید.

مادهٔ ۳ پیمان نامه ناظر بر این است که در ارتباط با یک کودک، مهم‌ترین موضوعی که باید مورد توجه قرار گیرد این است که همواره مصالح عالیهٔ آن کودک در نظر گرفته شود. به عنوان مثال هنگامی که تصمیم می‌گیرید کودکی را به کانون اصلاح و تربیت بفرستید، باید ابتدا به این نکته توجه داشته باشید که آیا این کار در راستای تامین مصالح عالیه کودک است یا ناشی از دلایل دیگری همانند صرفه جویی در وقت، بررسی موضوع، توجه به منافع خانواده، همسایگان، اجتماع و... می‌باشد. به همین سبب، ابتدا باید مصالح عالیهٔ کودک مورد توجه قرار گیرد و پس از آن، منافع سایر بخش‌های اجتماع.

۱- ماده ۲ پیمان نامهٔ حقوق کودک: «۱- کشورهای عضو، حقوق مندرج در پیمان نامهٔ حاضر را برای هر یک از کودکانی که در حوزهٔ قضایی آنها می‌باشند بدون هرگونه تبعیض و بدون توجه به نژاد، رنگ، جنسیت، زبان، مذهب، عقاید سیاسی و سایر عقاید، منشاء ملی، قومی یا اجتماعی، دارایی، معلولیت، تولد یا سایر خصوصیات کودک یا والدین یا سرپرستان قانونی او محترم شمرده و تضمین خواهند کرد. ۲- کشورهای عضو همهٔ اقدامات مقتضی را جهت تضمین حمایت از کودک در مقابل کلیهٔ اشکال تبعیض یا مجازات بر اساس وضعیت، فعالیت‌ها، عقاید ابراز شده یا اعتقادات والدین، سرپرستان قانونی یا اعضای خانوادهٔ کودک به عمل خواهند آورد».

این را هم عرض کنم که ماده ۳، گاهی از پیچیدگی خاصی برای قضات برخوردار است چرا که ناگزیر خواهند بود در عین توجه به مصالح عالیه کودک نوعی حالت تعادل نیز ایجاد نمایند و حقوق همه را مورد توجه قرار دهند. در این خصوص بد نیست مثال جالبی را هم از یک قاضی ایرانی ذکر کنم. این قاضی باید درباره یک پرونده طلاق تصمیم‌گیری می‌کرد و طبق قانون هم بچه باید به پدر می‌رسید. از طرفی پدر کودک آدم بسیار بدی بود. با این حال مدعی بود که وی چه پدر خوبی باشد و چه بد، بچه حق وی است. اما قاضی تصمیم جالبی گرفت و گفت که پدر آنچنان بد و بدون صلاحیت است که بسیار بعید به نظر می‌رسد بتواند امکانات رفاهی، آموزشی و... را برای کودک تامین نماید لذا بر اساس مصالح عالیه طفل، وی به مادر واگذار می‌شود.

بدترین کار در برابر خلاف‌های کودکان این است که هیچ کاری در برابر آنها انجام نشود اما عمل نکردن، به همان اندازه بد است که بیش از حد عمل کردن. در ارتباط با تناسب هم باید توجه داشت که نمی‌توان راه حل واحدی برای تمام بچه‌ها ارائه کرد. شاید هر کودکی نیازمند راه حل خاص خود باشد. اصولاً اگر انسانها همه یکجور بودند که تبدیل به ماشین می‌شدند. من هم می‌پذیرم که گاهی نیازمند واکنش نسبتاً بزرگی هستیم. مشکلی نیست، می‌توانید آن را به کار گیرید. اما به فرض اگر یک اخطار ساده یا یک جریمه، کافی است چرا وی را راهی زندان کنیم. در زبان انگلیسی ضرب المثلی هست که می‌گوید به گنجشک با توپ شلیک نمی‌کنند. ما هم باید توجه داشته باشیم که گاهی تصمیمی که اتخاذ می‌کنیم حکایت زدن گنجشک با توپ نباشد. من در یکی از کشورها شاهد دو پرونده مشابه بودم که هر دو مربوط به دختری بود که مرتکب کارهای غیر اخلاقی شده بودند. یکی از قضات، دختر را محکوم به مجازات شلاق کرده بود و وقتی از او پرسیدم که چرا چنین حکمی صادر کرده است گفت: صدور مجازات شلاق حق من است. اما قاضی دیگر دختر را صرفاً محکوم کرده بود که مدتی به کلاس‌های مشاوره برود. من به او گفتم آیا می‌توانی مجازات شلاق برای وی در نظر بگیری؟ وی پاسخ داد که از چنین حقی برخوردار است اما نیازی به استفاده از آن نمی‌بیند. لذا ما هم همواره باید به دنبال این باشیم که سطحی از واکنش را مورد استفاده قرار دهیم که به نظر می‌رسد کافی است.

ماده ٦ یکی دیگر از مواد مهم پیمان نامه است که حق زندگی را به عنوان یک حق اولیه و اساسی برای کودکان در نظر می‌گیرد. این ماده مقرر می‌دارد که «کشورهای عضو، حق ذاتی تمام کودکان را

برای زندگی به رسمیت می‌شناسند و بقاء و رشد کودک را تا حد امکان تضمین خواهند کرد».

ماده دیگر پیمان نامه که از اهمیت زیادی نیز برخوردار است ماده ۴۰ آن می‌باشد که در ارتباط با دادرسی کودکان و نوجوانان است.[1] متاسفانه برخی از مفاهیم مرتبط با دادرسی نوجوانان، به خوبی درک نشده است. در برخی کشورها، بعضی از مقامات قضایی و قانونگزار از من می‌پرسند که آیا حقوق کودکان به این معنی است که آنها اجازه داشته باشند هر کاری را که دلشان خواست انجام دهند؟ من در پاسخ به این سؤال باید عرض کنم که نخستین بند ماده ۴۰ پیمان نامه تأکید می‌کند که کودک باید به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی سایر افراد جامعه احترام بگذارد. این بدان معناست که یک کودک باید قبل از توجه به آزادی‌های خود به آزادی‌هایی که سایرین از آن برخوردارند توجه داشته باشد. لازمهٔ چنین امری نیز آن است که کودک، درک درستی از شئونات یک انسان داشته باشد.

متأسفانه در برخی از کشورها کودکان ٦ یا ٧ ساله به عنوان کارگر کار می‌کنند و در بعضی از کشورها از آنها به عنوان برده استفاده می‌شود و در واقع استثمار می‌شوند. کشورهایی هم هستند که در آنها کودکان به عنوان سرباز، در نیروهای نظامی و مسلح خدمت می‌کنند. حال طبیعی است که این گونه کودکان، قادر نخواهند بود درک درستی از شئونات انسانی داشته باشند. از کودکی که هیچ وقت فرصت و اجازهٔ نه گفتن را نداشته است و همواره کارهای تحمیل شده به وی را انجام داده است، واقعاً چه انتظاری در زمینهٔ درک شئونات انسان و آزادی‌های اساسی‌اش می‌توان داشت؟

آنچه که مادهٔ ۴۰ به آن توجه دارد این است که اگر یک کودک به هر دلیل از جامعه جدا و منزوی شود، محکوم به زندان گردیده و برچسب زندانی و محکوم به او زده شود، طبیعتاً پس از بزرگسال شدن، از آیندهٔ روشن و مناسبی برخوردار نخواهد شد و نه تنها امکان ادغام مجدد او در جامعه و بازگشت وی به آغوش اجتماع به آسانی فراهم نخواهد شد بلکه چنین کودکی پس از قدم گذاشتن به سنین بزرگسالی تلاش خواهد کرد تا از جامعه انتقام بگیرد.

۱- ماده ۴۰ پیمان نامه حقوق کودک: ۱- کشورهای عضو در مورد کودکان مجرم یا متهم به نقض قوانین کیفری این حق را به رسمیت می‌شناسند که با آنان مطابق با شؤونات و ارزش کودک رفتار گردد. این امر موجب افزایش احترام کودک نسبت به حقوق بشر و آزادیهای اساسی دیگران شده، سن کودک را در نظر گرفته و با در نظر گرفتن سن کودک. باعث افزایش خاص وی برای سازش با جامعه و به عهده گرفتن نقشی سازنده می‌گردد.

یک اصل مهم و شاید مهم‌ترین اصلی که در خصوص دادرسی نوجوانان باید به آن توجه داشته باشیم، اصل متناسب بودن اقدامات است. یعنی ابزارها و اقداماتی که برای برخورد با نوجوانان بزهکار به کار می‌برید باید متناسب با کودک مورد نظر، توانایی‌ها، شخصیت و ویژگی‌های فردی او باشد. در عین حال، اقداماتی که انجام می‌دهید باید در راستای نیل به اهدافی باشد که مدنظر شما است. آیا می‌خواهید کودک مورد نظر را مجازات نمایید؟ یا قصد دارید به او آموزش بدهید؟ یا هدف شما اصلاح اوست؟

گاه با کودکانی سروکار داریم که با مخاطراتی مواجه شده‌اند که آن مخاطرات را افراد بزرگسال برای آنها ایجاد کرده‌اند و در حقیقت مربوط به مشکلات روحی، اخلاقی و بهداشتی آنها است. واکنشی که به صورت سنتی و قدیمی در برابر این گونه مخاطرات اتخاذ شده است این بوده که چنین کودکانی را از جامعه جدا بکنند و در یک مؤسسه، مورد مراقبت قرار دهند. چنین واکنشی به این معناست که ما کودک را به خاطر اشتباه و تقصیری که خود وی نقشی در آن نداشته است، مجازات می‌کنیم. چرا که نگهداری کودکان در مؤسسات مراقبتی نوعی مجازات محسوب می‌شود. واقعاً کودکی که خانوادهٔ وی بر اثر فقر قادر به پرداخت هزینهٔ تحصیل او نبوده‌اند و ناگزیر تبدیل به کودک خیابانی شده است، تا چه اندازه در فقر خانوادهٔ خود و شرایط پیش آمده مقصر بوده است؟ با این حال، در بعضی از نظام‌ها ما چنین کودکانی را تنبیه می‌کنیم و روانهٔ موسسات مراقبتی می‌نمائیم. در نظام مدرن مددکاری اجتماعی، تلاش می‌شود تا کودک در همان محیطی که لازم است باشد، حضور داشته باشد و چنانچه این محیط مناسب بود، در همان محیط، کمک‌های لازم و حمایت‌های مقتضی، نسبت به او صورت گیرد و حتی المقدور از فرستادن او به مؤسسات بسته خودداری گردد. حتی در مواردی همانند اعتیاد کودک به مشروبات الکلی یا مواد مخدر، که کودک مواجه با یک مشکل حاد می‌باشد، ممکن است واقعاً نیازی به فرستادن وی به موسسات مراقبتی بسته نباشد. با این حال، مواردی نیز وجود دارد که غیر از فرستادن کودک به مؤسسات مراقبتی یا مراکز اصلاحی، چارهٔ دیگری متصور نیست. گاه ممکن است محیط زندگی کودک، شرایط خطرناکی برای وی داشته باشد و گاه نیز ممکن است فرستادن بزهکار به کانون‌های اصلاح و تربیت، تنها راه ممکن باشد.

امروزه، تمامی نظام‌های نوین دادرسی نوجوانان تلاش می‌کنند تا تمهیداتی را اتخاذ نمایند که تا حد امکان، کودک معارض قانون، با دادگاه و قاضی مواجه نگردد. طبیعی است چنانچه قبل از قرار

گرفتن کودک بزهکاردر مقابل دادگاه، راه حلی برای مشکل وی پیدا شود، بسیار بهتر خواهد بود. به عنوان مثال در کشور کانادا چنانچه پلیس مشاهده نماید که کودکی مبادرت به سرقت از یک فروشگاه کرده است، کودک مذکور را نزد صاحب فروشگاه می‌برد و سعی می‌نماید با کمک صاحب مغازه و پدر و مادر کودک مورد نظر، با نوعی کد خدا منشی، مشکل مذکور را حل نماید و نیازی نیست که چنین موضوعات کوچکی به دادگاه ارجاع گردند.

با این حال باید توجه داشت که همواره موضوعات به این سادگی نیستند و مواردی هم وجود دارند که پیچیده هستند و گریزی از ارجاع آنها به دادگاه نیست. در این گونه موارد نیز مددکاران اجتماعی نقش و مسئولیت مهمی را بر عهده دارند. در اغلب موارد، قاضی دادگاه، مددکاران اجتماعی را به کمک می‌طلبد و مدت زمان خاصی را مشخص می‌نماید تا ظرف آن مدت، مددکار اجتماعی با بررسی وضعیت زندگی کودک و تجزیه و تحلیل شرایط وی، بتواند راه حلی را برای مشکل وی پیدا نماید. در این صورت، روند حل مشکل کودک، که در ابتدا یک فرآیند قضایی بود، ممکن است مسیر کاملاً متفاوتی را طی نماید. حتی اگر چنین راه حلی یافت نشود و در نتیجه منجر به صدور حکم قاضی شود، مبنی بر این که نوجوان مذکور باید راهی کانون اصلاح و تربیت شود، باز نقش و حضور مددکاران اجتماعی بسیار مؤثر و مهم خواهد بود. زیرا در مرحلهٔ صدور حکم نیز هنوز راه حل‌های متعددی وجود دارند که می‌توانند مورد استفاده قرار گیرند. به عنوان مثال، قاضی این حق را دارد که به کودک مذکور بگوید که می‌تواند به عوض رفتن به زندان، به انجام کارهای عام المنفعه بپردازد. این امر می‌تواند مانع از رفتن نوجوان به کانون اصلاح و تربیت شود. طبیعی است که در انجام خدمات عام المنفعه و نظارت بر حسن انجام این گونه خدمات، مددکاران، نقش مهمی بر عهده خواهند داشت و مسئولیت نظارت بر انجام کارهای مذکور بر عهدهٔ آنها خواهد بود.

غیر از پیمان نامهٔ حقوق کودک، سه سند بین المللی دیگر نیز در زمینهٔ دادرسی نوجوانان وجود دارد که من به اختصار توضیحاتی را در مورد هر کدام از آنها عرض می‌کنم. نخستین سند «حداقل مقررات استاندارد سازمان ملل متحد برای دادرسی ویژهٔ نوجوانان» می‌باشد که تحت عنوان «مقررات پکن» از آن یاد می‌شود و در سال ۱۹۸۵ به تصویب رسیده است. این سند بین المللی توصیه‌های مختلفی را در زمینهٔ دادرسی نوجوانان و اهداف آن در بر دارد. بر اساس مواد مختلف آن، کودکان بزهکارحق دارند از تضمینات بنیادین دادرسی همانند اصل برائت، حق اطلاع از اتهامات، حق اختیار

سکوت، حق مشاورهٔ حقوقی، حق حضور یکی از والدین یا سرپرست، حق مواجهه و طرح سؤال متقابل از شهود و حق تجدید نظرخواهی در مرجع بالاتر و... برخوردار گردند و تدابیر لازم برای نیل به مصالح عالیهٔ کودکان اتخاذ گردند. یکی از موضوعات بسیار مهم پیش بینی شده در این سند، بحث قضازدایی است، به این معنا که در موارد مقتضی باید تلاش شود تا برخورد با بزهکاران نوجوان، بدون توسل به محاکمه رسمی، توسط مراجع ذیصلاح صورت گیرد.

سند بین المللی دیگر، «رهنمودهای سازمان ملل متحد برای پیشگیری از بزهکاری نوجوانان» است که به «رهنمودهای ریاض» مشهور می‌باشد و مصوب سال ۱۹۹۰ است. هنگامی که راجع به پیشگیری از جرم صحبت می‌شود، سه نوع پیشگیری متفاوت را می‌توان در نظر گرفت که در ادامه توضیحاتی را در این خصوص عرض خواهم کرد.

سومین سند بین المللی «مقررات سازمان ملل برای حمایت از نوجوانان محروم از آزادی» است که در سال ۱۹۹۰ به تصویب رسیده است. این مقررات به طور کلی راجع به این است که در مواردی که به هر دلیل یک نوجوان باید روانه زندان شود، چه اقدامات و تدابیری را می‌توان انجام داد که اثرات سوء زندان، تا حد ممکن کم شود. بدیهی است که اصطلاح زندانی شدن، کلیهٔ اشکال و موارد آن و از جمله بازداشت موقت و مواردی را که پلیس در مدت تعیین شده در قانون، مبادرت به بازداشت نوجوانان می‌کند، در بر می‌گیرد. به عبارت دیگر این سند بین المللی، تقریباً تمام مواردی را که به دستگیری و حبس نوجوانان مرتبط می‌شوند، تحت پوشش قرار می‌دهد. پروندهٔ نوجوان بزهکار، وضعیت سلامتی او، مرخصی، آموزش و پرورش، آموزش فنی حرفه‌ای، وجود مددکاری برای برقراری ارتباط میان نوجوان و خانوادهٔ او، ملاقات شخصی با خانواده، پروژه‌هایی که بعد از آزاد شدن باید اجرا شوند و برخی موارد دیگر، از جمله موضوعات مطرح شده در این سند بین المللی می‌باشند.

شاید بحث ما در خصوص اسناد بین المللی ناظر بر دادرسی ویژه نوجوانان کمی طولانی‌تر از حد انتظار شد که به هر حال تنوع و گستردگی بحث‌های مربوط به دادرسی نوجوانان تا حدودی این امر را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. حال به موضوع همکاری میان پلیس و مددکاران اجتماعی می‌پردازیم و با توجه به این که همکاری مزبور عمدتاً در زمینه پیشگیری از بزهکاری، ظهور و بروز می‌یابد مایلم بیشتر در این زمینه صحبت کنم. در خصوص بحث پیشگیری هم باید ابتدا به این مطلب اشاره کنم که

اصولاً در ارتباط با پیشگیری از بزهکاری، اولین مسئله این است که اگر همه سازمان‌ها با همدیگر همکاری ننمایند امکان ندارد که توفیق مورد انتظار حاصل شود.

از لحاظ علمی همچنان که عرض کردم سه مرحله متفاوت را می‌توان برای پیشگیری در نظر گرفت. نخستین مرحله، پیشگیری اولیه است که در آن کل جامعه دخیل می‌باشد. در این معنا، پیشگیری شامل کلیه سیاست‌ها و طرح‌هایی است که برای پیشگیری از شرایط جرم زا طراحی شده‌اند. به عبارت دیگر باید رویکرد و فرهنگ جامعه را طوری تغییر دهیم که ایجاد شرایط جرم زا به حداقل برسد. در این زمینه خانواده، مدارس و رسانه‌های گروهی ارکان بسیار مهمی هستند که باید مورد توجه قرار گیرند. مرحله دوم از پیشگیری، دامنهٔ محدودتری را در بر می‌گیرد و اختصاص به نوجوانان در معرض خطر دارد. به بیان بهتر، در این مرحله از پیشگیری باید سعی کنیم نوجوانان در معرض خطر را شناسایی کنیم تا این نوجوانان به معارضین قانون تبدیل نشوند. پیشگیری مرحله سوم یا به تعبیری باز پروری نیز مرحله دیگری از پیشگیری است که به کودکان معارض قانون مربوط می‌شود؛ یعنی کودکانی که مرتکب جرم شده و به نوعی با نظام عدالت کیفری مواجه گردیده‌اند.

حال در مرحله اول از پیشگیری همچنانکه عرض کردم والدین، مدارس، رسانه‌های جمعی و حتی کسانی همانند معماران و طراحان فضای شهری نقش دارند. شاید بهتر این باشد که بگوئیم در این مرحله هیچ کسی نمی‌تواند ادعا کند که من مسئولیتی بر عهده ندارم. همه مسئول هستند، بخصوص نیروهای پلیس که در واقع پیشگیری یکی از وظایف اصلی آنها محسوب می‌شود و همکار بنده آقای گریوسون توضیحات بیشتری را در این زمینه برای تکمیل سخنان من ارائه خواهند کرد.

برای این که پلیس در زمینه پیشگیری از بزهکاری نوجوانان بتواند به خوبی عمل کند دارا بودن دو شرط زیر بسیار مهم و ضروری است:

۱ - پلیس باید بچه‌ها را دوست داشته باشد.

۲ - پلیس باید متخصص و حرفه‌ای باشد.

مسائل کودکان با مسائل بزرگسالان فرق دارد. با بچه‌ها باید به زبان خود آنها صحبت کرد. پلیس معمولاً نخستین تماس را با کودکان دارد و اگر در محله‌ای مشکلی در ارتباط با بزهکاری ایجاد شود، به طور معمول پلیس نخستین کسی است که مداخله می‌کند. لذا پلیس باید قادر باشد تا با زبان بچه‌ها با آنان سخن گوید. به عنوان مثال در بازی‌های فوتبال چنانچه پلیس همکاری خوبی با جوانان تماشاچی

داشته باشد شاهد خرابکاری و آشوب‌های آنها نخواهیم بود. در واقع پلیس باید به‌گونه‌ای عمل کند که نوجوانان، هم از تماشای بازی فوتبال لذت ببرند و هم دست به ایراد خسارت نزنند. به نظر من شاید برای پیشگیری از بزهکاری نوجوانان نیاز به واحدهای ویژه پلیس جوانان باشد. در بسیاری از کشورها چنین واحدهایی وجود دارند و با برچسبی روی بازوی خود متمایز می‌شوند. در مدارس هم نوجوانان آموزش می‌بینند که به چنین پلیس‌هایی اعتماد نمایند. مدیران مدارس گاه از آنها دعوت می‌کنند تا در مدرسه حضور یابند و برای بچه‌ها سخنرانی کنند. معلم به دانش‌آموزان یاد می‌دهد که در مواقع برخورد با مشکل هرگاه این پلیس‌ها را دیدید از آنها کمک بگیرید. در حقیقت از همان کودکی، نوعی تصور مثبت نسبت به پلیس، در ذهن آنها ایجاد می‌شود و این امر برای موفقیت پلیس در زمینه پیشگیری بسیار مهم است.

در خصوص پیشگیری ثانویه یا شناسایی افراد در معرض خطر نیز باید توجه داشته باشیم که عوامل بسیار زیادی ممکن است وجود داشته باشند که یک نوجوان را در شرایط دشواری قرار دهند. به عنوان نمونه فوت یکی از اعضای خانواده، فقر یا فقدان خدمات اجتماعی مناسب می‌تواند شرایط نامساعدی را برای یک نوجوان ایجاد کند. در چنین حالتی اگر بین پلیس و مددکار اجتماعی همکاری خوبی وجود داشته باشد این امکان هست که منابع موجود به سمتی هدایت شوند که از نوجوانان مزبور حمایت شود و به عنوان نمونه از فرار یک دختر جلوگیری شود. در واقع احتمال فرار دختر مزبور وجود دارد اما ارائه خدمات اجتماعی مناسب به وی مانع این کار می‌شود. پیشگیری ثانویه در اصل وظیفه و کار سازمان‌های خدمات اجتماعی است. اما گاهی آنها به تنهایی قادر به این کار نمی‌باشند و به فرض، دخالت و مساعدت‌های یک قاضی نیز ضروری است.

پیشگیری ثالث، در اصل، وظیفه و کار قاضی است. اگر بچه‌ای مرتکب بزه شود قاضی وظیفه دارد به گونه‌ای با وی برخورد نماید که از ارتکاب مجدد بزه جلوگیری کند که در بیشتر موارد هم بهترین پاسخ قاضی به بزه ارتکابی نوجوان، پیدا کردن جایگزین مناسبی برای مجازات او است. به عنوان مثال، بچه اقدام به شکستن نیمکت مدرسه نموده است و من قاضی به جای این که وی را روانه زندان کنم دستور می‌دهم تا به ترمیم نیمکت اقدام کند. با این کار بچه درک می‌کند که ساختن یک نیمکت چقدر دشوار است در حالی که اگر بچه را به خاطر شکستن نیمکت به زندان بفرستم با خود می‌گوید که یک نیمکت شکستن برای وی خیلی گران تمام شد لذا اگر بیرون بیایم به همه شما نشان

می‌دهم و عوض این کار را تلافی می‌کنم.

اما نکته مهم این است که در چنین پاسخ‌هایی، یک قاضی به طور معمول نمی‌تواند به تنهایی عمل کند. یک قاضی قادر نیست که به خانواده نوجوان سر بزند یا برای درک بهتر شرایط وی وقت زیادی صرف کند. در این زمینه مددکاران اجتماعی و پلیس می‌توانند کمک زیادی به وی ارائه نمایند و در چنین حالتی قاضی قادر خواهد بود به حل و فصل عادلانه قضیه بپردازد.

باید به یاد داشته باشیم که همه کارها را نمی‌توان به صورت قضایی حل و فصل کرد. بویژه استفاده از ابزارهای قضایی در خصوص کودکان در شرایط دشوار کار بسیار نادرستی است. ما وظیفه داریم تلاش خود را به کار بندیم تا کودکی که در معرض خطر است حمایت شود. این کار اصلاً ربطی به دستگاه قضایی ندارد و بیشتر کار پلیس و مددکاران اجتماعی است. گاه متأسفانه مشاهده می‌شود کودکی را که در معرض خطر است واحتمال بزهکاری او وجود دارد در یک محیط بسته قرار می‌دهند تا به اصطلاح از ارتکاب بزه از سوی وی پیشگیری کنند. چنین کاری خلاف هر گونه حقوق انسانی است. یک فرد تنها زمانی به محیط بسته فرستاده می‌شود که مرتکب جرمی شده باشد نه این که برای پیشگیری از ارتکاب بزه وی را حبس کنیم. بلکه برای پیشگیری از جرم نیاز به افراد متخصص و پلیس کار آزموده و با تجربه داریم. با محبوس ساختن نوجوانان نمی‌توان بزه را کاهش داد. در بسیاری اوقات مشکلی که کودک را در شرایط دشوار قرار داده است، مشکل خود وی نیست بلکه مربوط به خانواده یا محیط پیرامون او است. در واقع شما بچه‌ای را تنها به این دلیل مجازات می‌کنید که مثلاً خانواده او فقیر است، پدر وی دائماً دعوا می‌کند، و یا مادر او دچار ناراحتی روانی است. اگر با دیدی عمیق‌تر به شرایط بچه نگاه کنیم خواهیم دید که وجود چنین پدری، خود نوعی مجازات برای بچه است. حال قاضی هم مجازات مضاعفی را برای او در نظر می‌گیرد.

مشکل‌ترین شرایط نیز هنگامی ایجاد می‌شود که ما با نوجوانان قربانی یا شاهد جرم سروکار داریم. با دختر بچه ۴ ساله‌ای که توسط دایی یا عموی خود مورد تجاوز قرار گرفته است چکار باید کرد؟ در اینجا قاضی نیاز به افرادی دارد که وی را کمک کنند. به عنوان مثال مصاحبه با یک قاضی ممکن است برای این کودک نوعی کابوس باشد و اگر کسی در انجام مصاحبه به قاضی کمک نکند وضعیت چندان خوشایندی ایجاد نمی‌شود.

من در یک کشور با موردی برخورد داشتم که پسر توسط پدر خود مجبور به ردو بدل کردن

مواد مخدر شده بود و اصلاً دیدیم کار تمامی خانواده همین است. حال با چنین مشکلی چکار باید کرد؟ سخت‌ترین بخش کار همین جا است. اینجا مهم‌تر از عدالت، حمایت است. این که چگونه از چنین کودکی حمایت کنیم و در این حمایت نیز صحبت از یک نفر نیست بلکه همگی مسئول هستیم تا از این گونه کودکان حمایت نمائیم.

اکنون من مایلم کمی هم درباره چگونگی رسیدن به اهداف خود در زمینه دادرسی نوجوانان صحبت کنیم. در واقع ببینیم چه مقتضیات و شرایطی را باید داشته باشیم تا بتوانیم در این حیطه به خواسته‌هایمان برسیم. پیش از هر چیز نیازمند قانون مناسبی هستیم و بدون وجود یک قانون خوب، نه فقط قضات بلکه همه افراد به نوعی دچار مشکل خواهند شد. یک قانون خوب جایگزین‌های زیادی را در اختیار یک قاضی می‌گذارد تا وی قادر باشد بسته به شرایط، از آنها استفاده کند. خوشبختانه جناب آقای دکتر میر محمد صادقی فرمودند که در این زمینه پیش نویس قانون جدیدی در دست تهیه است.

موضوع بعد این است که ما نیازمند شبکه‌ای هستیم که باهم کار کنند و حضور جامعه مدنی در این شبکه نیز ضروری است. پلیس باید آگاهی داشته باشد که آیا به فرض در سطح شهر سازمانی غیر دولتی وجود دارد که به دختران فراری کمک کند یا تسهیلات لازم را در اختیار آنهاقرار دهد؟ در واقع لازم است پلیس فهرستی از اینگونه سازمان‌های حمایت کننده اجتماعی و بنیادهای خیریه مذهبی را در اختیار داشته باشد تا در مواقع لزوم از آنهاکمک بگیرد. من به تجربه دریافته‌ام که در بسیاری از کشورها سازمان‌های زیادی وجود دارند اما از هم دیگر بی‌خبر هستند. آشکار است که شما هم نیازمند چنین سازمان هایی هستید که لازم هم نیست همیشه سازمان‌های بزرگی باشند. وجود چنین سازمان هایی و ارائه حمایت‌های لازم به نوجوانان در معرض خطر و یا درگیر با نظام عدالت کیفری باعث خواهد شد که تا اندازه زیادی از میزان فرستادن آنهابه زندان کاسته شود. واقعاً هم باید از خودمان بپرسیم که از میان کودکان معارض قانون، چند نفر از آنها از چنان شرایطی برخوردار هستند که بجز فرستادن آنها به زندان، راه دیگری برای مواجهه با آنها وجود ندارد. به هر حال ممانعت از زندان رفتن بخش قابل توجهی از نوجوانان، نه تنها باعث می‌گردد خود آنها از ورود به محیط دردسر ساز و خطرناک زندان رهایی یابند بلکه شرایط آن دسته از نوجوانانی راکه ناگزیر، به محیط‌های نگهداری بسته فرستاده می‌شوند بهتر خواهد کرد. من با یکی از مدیران زندان صحبت

می‌کردم و وی می‌گفت اگر پولی راکه به زندان من اختصاص می‌دهند برای ۵۰ نفر خرج کنم به خوبی می‌توانم برنامه‌های اصلاحی و تربیتی مناسبی را برای آنان اجراکنم اما با این پول برای ۵۰۰ نفر واقعاً هیچ کاری نمی‌توانم انجام دهم. ما باید امکانات مؤسسات نگهداری کودکان بویژه موسسات باز را زیاد کنیم تا نوجوانان به خوبی با جامعه در تعامل باشند و بتوانند دوباره به جامعه بازگردند. من گاهی دیده‌ام که مؤسسات باز چنان محیط مناسبی را برای نوجوانان فراهم کرده‌اند که برخی بچه‌ها دوست ندارند آنجا را ترک کنند. شما هم احتمالاً درکشور خودتان چنین مؤسساتی را دارید. علاوه بر مؤسسات مناسب ما نیازمند افراد متخصصی در زمینه دادرسی نوجوانان هستیم. درست همانند رشته پزشکی، که امروزه بسیار تخصصی شده است، بین وکلای دادگستری، مددکاران اجتماعی، کارکنان زندان و... هم لازم است افراد متخصصی برای پرداختن به کودکان داشته باشیم. نکته آخر هم این که به مطبوعات، رسالت‌هایی راکه بر عهده دارند گوشزد کنیم. از آنهابخواهیم که این اندازه داستان‌های بی سرو ته درباره نوجوانان معارض قانون ننویسند. درست است که بیشتر مطبوعات در اندیشه فروش بیشتر خود هستند، اما باید به آنها یاد آوری کرد که مسئولیت‌هایی هم در این زمینه دارند.

پیمان نامه حقوق کودک و خدمات در دوران محرومیت از آزادی
رناته وینتر

کودکانی که به هر شکل از آزادی خود محروم می‌شوند شرایط دشواری را تجربه می‌کنند و با مشکلات مختلفی مواجه می‌گردند. از این رو سازمان ملل متحد نیز مقرراتی را برای حمایت از این گونه نوجوانان تصویب کرده است که تحت عنوان «مقررات سازمان ملل برای حمایت از نوجوانان محروم از آزادی» یکی از اسناد بین المللی مهم در زمینه دادرسی نوجوانان به حساب می‌آید. البته هنگامی که می‌گوئیم نوجوانان محروم از آزادی، باید به یاد داشته باشیم که منظور ما تنها نوجوانان معارض قانونی نیستند که روانه زندان شده‌اند بلکه به عنوان مثال، بازداشت موقت فرد از سوی پلیس هم در حکم محرومیت از آزادی است و حتی در ادامه خواهیم دید که گاه کودک اصلاً مرتکب جرمی نشده است و خود به نوعی قربانی جرم است اما از آزادی خود محروم شده است. لذا مفهوم محرومیت از آزادی، گسترده‌تر از آن است که در نگاه اول ممکن است به نظر برسد.[1]

به طور کلی هر گونه محرومیت از آزادی برای کودک مضر است و هر اندازه مدت این محرومیت طولانی‌تر شود با مشکلات بیشتری مواجه خواهیم بود. اگر کودکی به مدت دو یا سه هفته از آزادی خود محروم شود ممکن است مشکل چندان حادی در زمینه ورود دوباره او به اجتماع ایجاد نشود اما چنانچه وی برای مدت زمان نسبتاً طولانی و به فرض پنج، شش سال از آزادی خود محروم شود، برای ورود مجدد به اجتماع، نیازمند آن خواهد بود که دوباره آموزش ببیند. لذا از این حیث، محیط‌های نگهداری بسته یا زندان‌ها بسیار مضر هستند، هر چند که مشکلات خاص محرومیت‌های کوتاه مدت نیز نباید از نظر دور داشته شوند.

۱- بر اساس بند ب ماده ۱۱ مقررات سازمان ملل برای حمایت از نوجوانان محروم از آزادی، «محرومیت از آزادی به معنای هر گونه بازداشت یا حبس یا قراردادن شخص در محیط بازداشتی دولتی یا خصوصی است که شخص، به موجب حکم هر گونه مرجع قضایی، اجرایی، یا مرجع دولتی دیگر مجاز به ترک ارادی آن نمی‌باشد».

بر همین اساس باید بهترین ابزارهای ممکن را مورد استفاده قرار داد تا افراد کمتر از ۱۸ سال که بر اساس پیمان نامه حقوق کودک نابالغ محسوب می‌شوند، از آزادی خود محروم نشوند. پیمان نامه حقوق کودک، نوجوانان محروم از آزادی را در ماده ۳۷ و بندهای آن مورد توجه قرار داده است. مشکل‌ترین مفهوم در این ماده، تشخیص کوتاه‌ترین زمان مناسب است. اگر اصل مهمی را که تحت عنوان رعایت مصالح عالیه کودک در ماده ۳ پیمان نامه مطرح شده است در نظر بگیریم خواهیم دید که به زندان انداختن باید آخرین راه حل و دستاویز باشد. اما در مواردی که ناگزیر از توسل به این آخرین راه‌حل می‌شویم، کوتاه‌ترین زمان مناسب چیست و ملاک تشخیص آن چه می‌باشد؟

در این خصوص باید توجه داشته باشیم که برای تشخیص کوتاه‌ترین زمان مناسب نیز باز باید از مفهوم مصالح عالیه کودک استفاده کنیم. باز تأکید می‌کنم، مصالح عالیه کودک و نه مصلحت جامعه، پلیس، قاضی یا هر کس دیگر. در واقع گاهی تصمیم‌هایی که در مورد کودک گرفته می‌شود تابع مصلحت‌های دیگران و نه خود او است. به فرض، پلیس کودک را توقیف نمی‌کند تنها به دلیل این که فعلاً وقت کافی برای این کار ندارد یا به عکس قاضی اقدام به بازداشت موقت یک نوجوان می‌کند به دلیل این که فعلاً وقت رسیدگی به پرونده او را ندارد. آشکار است که چنین تصمیم‌گیری‌هایی مبتنی بر رعایت مصلحت خود کودک نیستند بلکه بیشتر تابع مصالح دیگران می‌باشند. به نظر می‌رسد برای تشخیص کوتاه‌ترین زمان مناسب ابتدا باید ببینیم که از حبس چه می‌خواهیم و به دنبال تأمین کدام هدف هستیم. حفظ جامعه؟ آموزش؟ یا وارد کردن شوک؟ در واقع به خوبی مشخص نمائیم که در جستجوی چه چیزی هستیم. متأسفانه ما گاهی از حبس برای تأمین اهداف نامناسبی استفاده می‌کنیم. من در کشوری شاهد شش دختر بچه نوجوان بودم که در زندان بسر می‌بردند. وقتی از علت حبس آنها سوال کردم، پاسخ دادند که مورد تجاوز قرار گرفته‌اند. طبیعی است که برای بنده بسیار تعجب آور بود که آنها مورد تجاوز قرار گرفته باشند و در عین حال راهی زندان شوند ولی استدلال آنها این بود که اگر آنها را در زندان نگهداری نکنند به خاطر مسائل ناموسی و دفاع از آبرو و حیثیت، توسط خانواده‌های خود به قتل می‌رسند. بدیهی است که چنین استدلالی جهت زندانی کردن آنها سست و بی‌پایه است. برای حفاظت از آنها در برابر تعصب‌های خانوادگی باید ابزارهای مناسبی در جامعه پیش‌بینی شود نه این که به زندانی کردن آنها اکتفا کنند. به هر صورت تعیین کوتاه‌ترین زمان مناسب از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است چرا که در برخی موارد ناگزیر از زندانی کردن کودکان خواهیم

بود. به فرض کودکی مرتکب هفت بار دزدی شده است و مایل هستیم وی را از انجام چنین کاری باز داریم و اگر از وی برای مدتی در یک محیط بسته نگهداری نکنیم متوجه عمل خود نخواهد بود. اما شاید مثلاً یک ماه نگهداری، برای این منظور کافی باشد و به ماندن بیشتر کودک در زندان نیازی نباشد. در هر مورد، مسئولیت تشخیص کوتاه‌ترین زمان ممکن با در نظر گرفتن مصلحت کودک، بر عهده ما است که البته در این زمینه نیازمند استفاده از نظرات کارشناسی افراد متخصص و روانشناسان هستیم. هم‌چنین اصل تناسب را هم باید مدنظر خود داشته باشیم.

اسناد بین المللی معمولاً ابزارها و امکاناتی را در اختیار می‌گذارند تا به ما در تصمیم گیری‌هایمان کمک کنند. اما فهرست کردن این ابزارها و امکانات به معنی این نیست که همگی آنها در هر کشوری قابل اجرا باشند بلکه آنها ایده‌هایی هستند که کشورهای مختلف مطرح کرده‌اند و هر کشور باید ببیند که کدامیک از آنها می‌تواند در آنجا کاربرد داشته باشد. بدیهی است که شما هم در قوانین خود برخی از این گونه امکانات را دارید. من هم در اینجا مایلم به برخی از این امکانات اشاره نمایم.

اولین امکانی که ما در اختیار داریم، اخطار است. کاربرد اخطار زمانی است که فرد برای نخستین بار مرتکب خطایی شده است و قصد ما از اخطار، تنبیه فرد است. با این حال باید به یاد داشته باشیم که غالباً اخطار تنها کافی نیست و باید در کنار آن، کار مناسب دیگری هم صورت گیرد و به فرض کسی برای یک مدت بر کار او نظارت کند تا از تنبیه و بیدار شدن فرد اطمینان حاصل شود.

امکان دیگری که در اختیار داریم به تعویق انداختن اجرای مجازات است. به فرض فرد به شش ماه مجازات زندان محکوم شده است اما به وی سه سال مهلت می‌دهیم و در واقع مجازات حبس وی را تعلیق می‌کنیم تا چنانچه در مدت سه سال در نظر گرفته شده، رفتار خوبی را از خود نشان داد از اجرای مجازات صرفنظر کنیم. با این حال تعلیق اجرای مجازات در همه موارد کافی نیست بویژه در مواردی که کودک، گرفتار محیط مشکل‌داری است. در این گونه موارد، کودک نیازمند این است که کمک‌ها و حمایت‌های لازم نیز به وی ارائه شود. اگر کودک را دوباره به محیط ناسالم و مشکل‌دار بفرستید چه انتظاری از او دارید. در واقع با این کار خود کودک را به جایی فرستاده‌اید که دوباره به همان وضعیتی برگردد که قصد دارید پاسخ مناسبی برای آن پیدا کنید.

امکان دیگری هم که در برخی کشورها وجود دارد قرار دادن کودک، تحت سرپرستی اشخاص صلاحیتدار است. چنانچه کودک از خانواده سالمی برخوردار باشد این افراد می‌توانند خانواده خود

وی باشند یا شخصی همانند دایی و... سرپرستی وی را بر عهده گیرد و چنانچه چنین افرادی وجود نداشته باشند می‌توان سرپرستی کودک را به یک سازمان سپرد. اما توجه داشته باشید که منظور از سپردن کودک به یک سازمان، این نیست که وی به سازمان مزبور فرستاده شود بلکه کودک، در همان محیط عادی خود زندگی می‌کند اما تحت نظارت و سرپرستی سازمان مزبور قرار دارد. در حقیقت کودک را از محیط زندگی خود جدا نمی‌کنیم بلکه او را موظف می‌نمائیم تا به سازمان یاد شده برود و به فرض دوره‌های آموزشی لازم یا سایر برنامه‌های مفید را طی کند.

در تمامی این گونه تدابیر باید دقت کنیم که پاسخ در نظر گرفته شده، تا چه حد در اصلاح کودک و بازداشتن کودک از ارتکاب مجدد عمل، تأثیر دارد. گاهی این تأثیر به هیچ وجه قابل توجه نیست. به عنوان نمونه من در کشور خود با موردی مواجه بودم که یک نوجوان، مرتکب تخلفاتی شده بود و پدر وی که در عین ثروتمند بودن، کمی هم احمق بود اصرار می‌کرد که من وی را جریمه کنم و می‌گفت که حاضر است سه برابر جریمه در نظر گرفته شده را هم پرداخت کند. من هم در برابر گفته وی، لبخند زدم و گفتم یعنی این که من از الان تأیید کنم که او سه بار دیگر هم می‌تواند این کار خود را انجام دهد؟ آشکار است که در مورد این خانواده و نوجوان، جریمه از هیچگونه کارآیی مفیدی برخوردار نیست. لذا من هم نوجوان مزبور را وادار کردم تا کار خاصی را به شخصه انجام دهد و تنبیه گردد.

در نهایت، آخرین امکانی که برای ما قابل استفاده است توقیف کودک می‌باشد. متأسفانه این که ما در هیچ کشوری، محیط نگهداری بسته برای نوجوانان نداشته باشیم بیشتر به یک رویا شبیه است. اما در عین حال باید توجه داشته باشیم که در کمترین حد ممکن، از این امکان استفاده کنیم. من در یکی از کشورها شاهد مؤسسه‌ای بودم که در آن ۲۲/۰۰۰ کودک نگهداری می‌شدند. من هم قبول دارم که ما به مؤسسات نگهداری کودک نیاز داریم اما واقعاً به مؤسسه‌ای با این تعداد زندانی کم سن و سال نیاز نداریم. این امر فاجعه و حتی بالاتر از فاجعه است. نیاز ما باید محدود به این اندازه شود که برخی نوجوانان را برای مدتی کوتاه در مؤسسات نگهداری کوچک، نگه داریم تا باعث اصلاح آنان شود. مؤسسات بسته نگهداری، به خاطر ماهیت خود، مضر هستند و هر اندازه کوچکتر باشند زیان آنها کمتر است چرا که بیشتر به محیط خانوادگی شباهت پیدا می‌کنند.

امکان دیگری که در اختیار داریم عفو مشروط است. در واقع استفاده از عفو مشروط هنگامی

است که ما تمامی تلاش خود را جهت ممانعت از فرستادن کودک به محیط نگهداری بسته به عمل آورده‌ایم اما در نهایت، ناگزیر به محبوس کردن وی شده‌ایم. اما اگر پس از حبس وی، می‌بینیم که بر اساس گزارش کارکنان زندان، نگرش او تغییر کرده و بیدار شده است، چه اصراری به نگه داشتن بیشتر وی داریم. می‌توانیم با استفاده از عفو مشروط موجبات رهایی وی را فراهم سازیم. ما در کشور خود قانونی داریم که بر اساس آن قاضی مؤظف به بازدید منظم از این گونه مراکز است و این بازدیدها باعث می‌گردند تا وی از آنچه که در مراکز می‌گذرد آگاه گردد. البته این را هم عرض کنم که ما هیچوقت نمی‌توانیم اطمینان حاصل کنیم که مشکلات حل شده‌اند بلکه در بیشتر موارد ناگزیر هستیم بر اساس شرایط ظاهری تصمیم‌گیری کنیم.

اکنون در ارتباط با کودکانی که به هر حال در مؤسسات بسته نگهداری می‌شوند لازم می‌دانم نکاتی را متذکر شوم. نخستین نکته این است که چنین کودکانی از تمامی حقوقی که سایر کودکان برخوردارند همانند آموزش، بهداشت و... برخوردار باشند و بویژه نسبت به آموزش حرفه‌ای آنان توجه خاصی صورت گیرد.

نکته دوم بحث سوابق چنین نوجوانانی است و اینکه سوابق آنها تا چه مدت باید نگهداری شوند. با توجه به این که سوابق مزبور برای آینده کودک بسیار مهم هستند بسیاری از کشورها خواهان این می‌باشند که از این سوابق نگهداری نکنند. در برخی موارد هم بین سوابق مربوط به جرایم سبک و مهم تفاوت نهاده می‌شود به این معنا که در موارد منجر به صدور جایگزین‌های حبس یا کیفرهای سبک، سوابق نگهداری نمی‌شوند و در موارد مربوط به کیفرهای سنگین و مهم، چنین سوابقی نگهداری می‌شوند. البته این سوابق هم تنها در اختیار پلیس و قاضی قرار می‌گیرند؛ آن هم در کشورهایی که قضات و پلیس فاسد نباشند چرا که ممکن است مبادرت به فروش اطلاعات مربوط به سوابق نمایند. در دادگاه‌های اطفال هم، چنین سوابقی تنها تا زمانی نگه داشته می‌شوند که فرد، کودک باشد و وقتی از مرز کودکی گذشت، این سوابق از بین برده می‌شوند.

آخرین نکته هم این است که پس از سپری شدن دوران حبس کودک و هنگامی که وی وارد جامعه می‌شود، کمک‌های لازم به وی ارائه گردد. متأسفانه در برخی کشورها به کودکانی که در چنین وضعیتی قرار دارند هیچگونه کمکی از سوی جامعه ارائه نمی‌گردد. در برخی کشورها هم تنها به این امر اکتفا می‌شود که پول اندکی در اختیار آنها قرار داده شود، اما این عمل، شیوه چندان درستی

نیست. به نظر من مهم‌ترین حمایت این است که شما زمانی را صرف کنید تا کودک پیش از ورود دوباره به جامعه، با چالش‌های موجود در جامعه بیشتر آشنا شود.

نقش مددکاران اجتماعی در دادرسی ویژه نوجوانان

رنه صباغ*

بسیار خوشحال هستم که در خدمت شما حضور دارم. همچنین از این که نباید شما را نسبت به نقش پراهمیت مددکاران اجتماعی متقاعد کنم خوشحال هستم؛ چرا که خود شما به حد کافی نسبت به اهمیت حضور مددکاران اجتماعی در کنار بزهکاران آگاهی دارید.

در ابتدای سخنانم باید دو نکتهٔ مهم را که عبارتند از توانمند سازی و مشارکت، خدمتتان توضیح دهم. توانمند سازی به معنای اعطای قدرت به افراد برای برخورد با واقعیت‌هایی است که کنترل بر آنها را از دست داده‌اند. در این میان مددکار اجتماعی نقش شناسایی این گروه کودکان و کمک به آنها را بر عهده دارد. در واقع مددکار اجتماعی می‌تواند با تمرکز بر نکات منفی که در زندگی کودک وجود دارد، کودک را به سمت استفاده از توانایی‌های خود بکشاند. همچنین لازم است برای اینکه کودکان و نوجوانان نیازهای خودشان را بشناسند اقدامی انجام داد و آنها را در این راه کمک کرد. مطمئناً کودکان به توانایی‌های خود بیش از دیگران وقوف دارند. لذا کودک و مددکار هر دو با همدیگر، باید به شناسائی توانایی‌های کودک پرداخته و آنها را تقویت کنند. اما برای این که بتوان این کار را انجام داد باید رویکرد سنتی نسبت به مددکار اجتماعی تغییر کند.

رویکرد سنتی بر این اعتقاد بود که مددکار اجتماعی توانایی حل همهٔ مشکلات کودک را دارد. در حالی که امروزه می‌دانیم این مسأله واقعیت ندارد. رویکرد جدیدی که امروزه به وجود آمده بر این اعتقاد است که مددکار اجتماعی باید به کودک فرصت دهد تا او نیازهای خودش را به مددکار اجتماعی بگوید و یا اجازه دهد که کودک، برای بازپروری خود تصمیماتی را اتخاذ نماید. هم‌چنین به او کمک کند تا بتواند مشکلات خود را حل کند. در حقیقت مددکار اجتماعی باید بداند که

---

* - مددکار اجتماعی در لبنان

چگونه می‌تواند یک نوجوان را نسبت به پذیرش یک مقام رسمی و ذیصلاح متقاعد کند و البته این کار باید بدون اعمال هیچ گونه فشاری صورت پذیرد.

همان طوری که می‌دانید معمولاً معلم‌ها به ۲ گروه عمده تقسیم می‌شوند. بعضی از آنها به محض بروز یک مشکل مستقیماً به سراغ تنبیه و مجازات می‌روند. در حالی که بعضی دیگر به آرامی با موضوع برخورد می‌کنند. همین امر در رابطه با مقام ذیصلاح نیز صادق است. در مواقعی مرجع ذیصلاح شخصی است که عقاید و خواسته‌های خود را تحمیل می‌کند و برخی مواقع دیگر، شخصی است که مشارکت دیگران در گرفتن تصمیم را می‌پذیرد. باید توجه داشت که مشارکت خود کودک در تصمیم‌گیرهایی که به او مربوط می‌شود بسیار حائز اهمیت است. زیرا در چنین مواقعی کودک قبلاً توجیه شده و لذا چنانچه مجازاتی هم اعمال شود آن را عادلانه و در جهت جبران اشتباه و خطائی که انجام داده است می‌داند. در حالی که وقتی تصمیمات مراجع ذیصلاح، یک طرفه و تحمیلی است کودک، مجازات را غیر عادلانه دانسته و اصولاً اعتقادی به جبران خطای او به این حالت ندارد. اما در حالتی که کودک، خود در تصمیم‌گیری شرکت می‌کند، درک بهتری از موضوع پیدا می‌کند تا حالتی که موضوع به صورت تحمیلی و بدون مشارکت خود کودک است. البته باید قبول کرد که گاهی وقت‌ها متقاعد کردن کودک نسبت به شرکت در تصمیم‌گیری‌ها و پذیرفتن چنین فرآیندی، چندان ساده نخواهد بود. با این حال در جهت تحقق این امر، لازم است فضای آزادی برای کودکان فراهم شود تا بتوانند نظرات و دیدگاه‌های خودشان را مطرح کنند، به ویژه هنگامی که موضوع مستقیماً به خود کودک مربوط می‌شود.

یک مددکار اجتماعی باید در وهلهٔ اول تلاش نماید که یک ارزیابی جامع از وضعیت کودک مورد نظر به دست آورد. این ارزیابی‌ها می‌تواند در رابطه با وضعیت اقتصادی، آموزشی، شغلی، خانوادگی، محل زندگی و حتی ظاهر خود کودک باشد. در اقدام بعدی مددکار اجتماعی باید بتواند رابطهٔ قابل اعتمادی بین خود و کودک ایجاد نماید که در صورت ایجاد چنین رابطه‌ای مطمئناً در پیشبرد اهداف خود موفق خواهد بود. همچنین مددکار اجتماعی باید ارزیابی‌های خود نسبت به وضعیت کودک را مستندسازی نماید که در غیر اینصورت ارزیابی‌های وی هیچ ارزشی نخواهند داشت.

همکاری مددکار اجتماعی با دیگر نهادها و اشخاص، بحث بسیار مهمی است. زیرا یک مددکار

اجتماعی هرگز نمی‌تواند به تنهائی کار کند. در واقع لازم است بین مددکار اجتماعی با پلیس و سیستم قضایی همکاری خوبی صورت بگیرد که قطعاً هم در چنین حالتی، نتایج مثبتی به دست خواهد آمد. در لبنان چهارچوبی قانونی برای همکاری مددکار و پلیس و سیستم قضایی وضع شده است. این در حالی است که وظایف و مسئولیت‌های هر سه گروه مختلف مددکاران، پلیس و سیستم قضایی نیز در قانون ذکر شده است، پس مشخص می‌گردد که به عنوان نمونه در لبنان مددکار اجتماعی دارای مسئولیت است و طبق قانون مؤظف می‌باشد با سازمان‌های غیردولتی نیز در جهت بازگرداندن کودک به جامعه همکاری نماید.

در رابطه با اقداماتی که می‌تواند در بحث بزهکاری اطفال مطرح شود، ۳ زمینه بسیار مهم است. اولین زمینه نیز بحث پیشگیری است. پیشگیری از جرم دارای اهمیت متقابلی برای جامعه و افراد است. به همین خاطر مددکاران اجتماعی باید بتوانند کودکانی را که در زمینهٔ تلفیق اجتماعی دچار مشکل شده‌اند شناسایی کرده و به آنها کمک کنند. همچنین مددکاران می‌توانند توصیه‌های ارزشمندی برای والدین در خصوص رفتار با کودکان معلول بنمایند که این کار از بار روانی هر دو طرف قضیه خواهد کاست. مددکاران ضمناً می‌توانند کودکان را از خانواده‌هایی که آنها را رنج می‌دهند دور کرده و در مراکزی همانند شبه خانواده‌ها و یا حتی مراکز باز نگاه دارند. مددکاران اجتماعی بایستی به طور منظم با مدیران و معلمان مدارس در تماس باشند و در جریان این گونه تماس‌ها کودکانی را که دچار مشکل شده‌اند شناسایی کرده و مشکلات آنها را حل کنند. به طور کلی باید عرض کنم که در قوانین کشور لبنان، مددکار اجتماعی همانند یک دست راست برای قاضی در نظر گرفته شده است، چرا که مددکار اجتماعی از ابتدا تا انتهای موضوع، توصیه‌ها و مشاوره‌های لازم را به قاضی ارائه نموده و از هیچ نوع همکاری مضایقه نمی‌کند. اگر از ابتدا بتوان فرایند محاکمه را در نظر گرفت مشخص می‌گردد که حضور مددکار اجتماعی حتی از همان مراحل اولیه بازجویی، برای احساس ایمنی بخشیدن به کودک، حائز اهمیت بسیار است. دانستن این مطلب بسیار مهم است که مددکار اجتماعی شخص مستقلی بوده و دارای اختیارات و مسئولیت‌هایی است که قانون آنها را در نظر گرفته است. پس نباید به اشتباه، مددکار را یک پلیس، وکیل و یا حتی قاضی در نظر گرفت بلکه مددکار شخصی است که قانونگزار، چهارچوب و وظایف مشخصی برای او تعیین کرده است.

عمده وظایفی که مددکار باید انجام دهد عبارتند از:

۱ ـ احساس ایمنی و اطمینان بخشیدن به کودک برای ایجاد حس اعتماد متقابل برای همکاری‌های بعدی کودک

۲ ـ کمک به کودک برای درک بهتر موقعیتی که او فعلاً در آن گرفتار است.

۳ ـ اطلاع وضعیت کودک به والدین و یا آموزگاران وی

۴ ـ اطلاع از صحت و درستی مراحل بازجویی از کودک که در غیر اینصورت می‌تواند از امضای اعترافات کودک سرباز زند و البته باید دلایل عدم امضاء و تأیید اعترافات را هم ذکر کند. در هر صورت وظیفهٔ اصلی مددکار اجتماعی توصیه پیشنهادهایی برای قاضی و پلیس برای برخورد صحیح‌تر با کودک معارض قانون است. همچنین، مددکار می‌تواند صلاحیت خانواده را برای حضانت از کودک به پلیس و قاضی اطلاع دهد. البته کلیه این اقدامات در مرحلهٔ بازجویی است.

حال ما به مرحلهٔ رسیدگی قضایی می‌رسیم. در این مرحله، مددکار اجتماعی به انجام تحقیقات در رابطه با کودک معارض قانون می‌پردازد و در گزارشی که ارائه می‌دهد با کمک گرفتن از اطلاعات به دست آمده از تحقیقی که انجام داده، توصیه‌های مناسب و امکان پذیری برای برخورد با کودک ارائه می‌دهد. نکتهٔ مهم در ارائه این گزارش این است که این گزارش بایستی جامع و فراگیر باشد. به عبارت دیگر، این گزارش باید شامل زمینه‌های پزشکی، اجتماعی، خانوادگی، اقتصادی و آموزشی کودک باشد تا قاضی بتواند درک صحیحی از شرایط کودک به دست آورد. در حقیقت، مددکار اجتماعی در این گزارش از خود کودک کمک می‌گیرد و توصیه‌هایی برای استفاده از مجازات‌های جایگزین و یا حتی دیگر اقداماتی که خود کودک دربارهٔ آن اندیشیده است به قاضی ارائه می‌کند. مشارکت خود کودک در این قضیه می‌تواند منجر به استفاده از پیمان مصالحه شود. باید دانست که پیمان مصالحه نوعی توافق بین بزهکارو بزه دیده، در جهت حل و فصل قضیه با میانجی‌گری مددکار اجتماعی است. در واقع مددکار اجتماعی باید تلاش کند که موافقت بزه دیده را جلب نماید تا موضوع فیصله یابد. زیرا در اکثر مواقع با جبران خسارت، بزه دیده، موافقت خود را با ادامه ندادن دادرسی اعلام می‌کند. ما این مرحله را مرحلهٔ اصلاح می‌نامیم.

مثالی که می‌تواند بحث را بسیار روشن کند این است که پسری ۱۲ ساله کفش‌های یکی از نمازگزاران جمعه را به سرقت برده بود. صاحب کفش که اتفاقاً امام جمعه همان مسجد بوده، پس از ادای فریضهٔ نماز کفش خود را پیدا نمی‌کند. ناگهان مشاهده می‌کند که ۳ ـ ۴ کودک دارند به وضعیت

او می‌خندند. زیرا این وضعیت برای آنها نوعی برنامهٔ دوربین مخفی و حادثهٔ مضحکی است. در هر حال کودکی که کفش را دزدیده بازداشت شده و چند روز بعد به محاکمه فرا خوانده می‌شود. در چنین حالتی قاضی با ۲ مشکل روبرو است. یکی سرقت کفش و دیگری بی‌احترامی به اصول دینی. مطمئناً قاضی ماده قانونی برای مجازات کودک در اختیار دارد، اما او قصد دارد تصمیم واقعی‌تری اتخاذ کند. در این هنگام مددکار اجتماعی با کودک مزبور، دربارهٔ شرایط موجود به گفتگو می‌پردازد. کودک هم به اشتباه خود واقف شده و حاضر می‌شود جبران خسارت کند. او استدلال می‌کند که قصد آزار و یا خسارت نداشته و موضوع برای او صرفاً در حد یک بازی معمولی بوده است. مددکار اجتماعی از کودک می‌پرسد که به نظر خود او چگونه می‌تواند جبران خسارت نماید. کودک مورد نظر پس از مدتی فکر کردن، می‌گوید که من می‌توانم از امام جمعه معذرت خواهی کنم. مددکار اجتماعی در پاسخ می‌گوید که این کافی نیست. کودک دوباره می‌گوید که می‌توانم هم معذرت خواهی کرده و هم این که برای امام جمعه کفش دیگری بخرم. اما مددکار اجتماعی هنوز هم آن را کافی نمی‌داند.

لذا به کودک پیشنهاد می‌کند که او به اتفاق دوستانش می‌توانند هر جمعه کفش‌های نمازگزاران را واکس بزنند. قاضی از این پیشنهاد متعجب می‌شود اما در هر صورت جلسه‌ای با حضور قاضی، مددکار، کودک و امام جمعه تشکیل می‌شود و پیمان مصالحه‌ای تنظیم می‌شود به این مضمون که این کودکان به مدت چند هفته در روزهای جمعه کفش‌های نمازگزاران را پاک نمایند.

پس مشخص می‌شود که پیشنهاد مددکار اجتماعی چندان هم بی‌ربط نبوده است. زیرا کودکان دوست جدیدی همچون امام جمعه پیدا می‌کنند که می‌تواند به آنها آموزه‌های اخلاقی و دینی آموزش دهد. واکنش سنتی نسبت به این قضیه حبس بود و به خوبی می‌توان تصور نمود که اگر کودک به خاطر سرقت یک لنگه کفش در مؤسسهٔ بسته‌ای حبس می‌شد چه اتفاقی می‌افتاد. مهمترین نتیجه‌ای که از این حبس حاصل می‌شد دور شدن و قطع علاقه کودک از مسجد بود. مطمئن هستم که این مثال، تغییر در تفکر حبس محوری و استفاده از مددکار را تا حدود زیادی روشن ساخته است.

یکی دیگر از اقداماتی که مددکار اجتماعی باید انجام دهد نظارت بر بزهکاردر دورهٔ تحمل محکومیت و یا حتی پس از آن است. دورهٔ تحمل محکومیت تعریف نشده است، زیرا قاضی می‌تواند هر زمان که خواست حکم محکومیت را لغو کند. لذا مددکار باید در دورهٔ محکومیت و

بالاخص در مرحله پس از محکومیت، کودک را برای ورود به جامعه آماده کند. این کار بسیار مهم و در عین حال خیلی حساس است. چون در این مرحله احتمال ارتکاب مجدد جرم توسط کودک بالا است. بنابراین تلاش در جهت بازگشت سالم کودک به جامعه، از همان مرحلهٔ زندانی شدن یا تعلیق مجازات کودک باید آغاز گردد تا در نهایت به نتیجه برسد. در کشور من واکنش‌های استانداردی در جهت بازگرداندن کودک به جامعه ارائه شده است که پس از حصول نتیجه، پرونده، مختومه اعلام می‌گردد. در حالی که اگر این واکنش‌ها حبس محور بود می‌توان تصور نمود که برای کودک چه اتفاقی می‌افتاد. ابتدا به کودک شوک وارد می‌شود و در مواردی حتی تعارض روانی پیدا می‌کند زیرا به محیطی وارد شده است که قبلاً هیچ تصوری از آن نداشته است.

این کودک ناگهان می‌فهمد که از آزادی قبلی خود محروم شده است و نوعی تعارض در درون او به وجود می‌آید. در اینجا لازم است که مددکار اجتماعی به کودک کمک کند تا بتواند با محیطی که در آنجا زندگی می‌کند انطباق پیدا کند. در این رابطه ما در لبنان دفترچه‌های راهنمائی برای تازه واردین تهیه کردیم که به آنها نوعی آگاهی می‌دهد. به تجربه ثابت شده است که در چنین مؤسساتی تازه واردین توسط قدیمی‌ها به خوبی پذیرفته نمی‌شوند و لذا مددکار اجتماعی باید تمام تلاش خود را به کار بندد تا کودک با شرایط موجود در آنجا کنار بیاید.

مرحلهٔ سوم مرحلهٔ باز پروری است که شامل پیمان مصالحه نیز می‌شود. کودک معارض قانون بر اساس این پیمان نسبت به انجام تمام برنامه‌هایی که در نظر گرفته شده است متعهد می‌باشد.

بنابراین کودکان در وهلهٔ اول باید یک تعهد کلی دربارهٔ عمل نمودن به مفاد پیمان مصالحه بدهند. دومین اثر مهم پیمان مصالحه، تسهیل تعهدات فردی است. بدان معنا که جنبه‌های ضعیف کودک، تقویت شده و به رشدی قابل توجه برسند زیرا متأسفانه وقتی یک کودک به مؤسسه بسته‌ای برده می‌شود دچار شوک گشته و مشکلات بی‌شماری پیدا می‌کند. لذا گرفتن تعهد عمومی و تعهد شخصی نکته بسیار مهمی است که باید رعایت شود. حتی می‌توان شرایط ضمانت اجرای چنین پیمانی را هم به کودک توضیح داد. مطمئناً پس از اینکه مددکار اجتماعی تعهدات شخصی کودک را مشخص کرده و تعهد عمل به آنها را هم اخذ کرد از کودک خواهد پرسید که اگر مرتکب اشتباه دوباره‌ای شود فکر می‌کند چه اتفاقی خواهد افتاد. قطعاً کودک جواب خواهد داد که نه! مطمئن باشید که این آخرین اشتباه من بود و دیگر هیچ اشتباهی را مرتکب نخواهم شد. مددکار اجتماعی در

این حال باید عواقبی را که در صورت اشتباه و خطای دیگر کودک در انتظار او خواهد بود به او گوشزد نماید. این که کودک قبل از ارتکاب یک خطا به عواقب آن آگاهی داشته باشد مسئله بسیار مهمی است.

در مورد بازپروری باید بگویم که برنامه‌های بازپروری به ۲ دسته نظری و عملی تقسیم می‌شوند. در بازپروری‌های نظری به کودکان مهارت‌های خواندن و نوشتن را آموزش می‌دهند و در بازپروری‌های عملی به کودکان آموزش های مهارتی همانند مکانیک، برق، کامپیوتر و .... یاد می‌دهند. مراحلی که در مرکز بسته برای کودک وجود دارد در عین حال دورهٔ هیجان انگیزی هم به شمار می‌آید.

در اولین مرحله کودک بسیار خوشحال است که نهایتاً پس از مدتی می‌تواند دوباره به آغوش جامعه و خانواده برگردد. در مرحلهٔ دوم که مرحلهٔ تطبیق است کودک تنها در انتظار این است که به سرعت آزاد شده و به سوی خانواده‌اش برگردد، البته با این تصور که همهٔ افراد خانواده اشتباهات او را خواهند بخشید.

مرحلهٔ سوم که خروج است به شدت برای کودک تحریک کننده است. او همیشه در فکر این است که پس از آزادی چه اتفاقاتی خواهد افتاد. آیا او مورد پذیرش جامعه و خانواده قرار خواهد گرفت. آیا شغلی به دست خواهد آورد؟ فکرهایی از این دست، مدام در ذهن او خواهند بود. در این گونه مواقع مددکار اجتماعی باید حمایت همه جانبه‌ای از کودک به عمل آورد. او در ابتدا باید والدین کودک را آگاه نموده و از آنها نیز بخواهد که شرایط روانی کودک را درک نموده و به او کمک کنند.

در حقیقت بازپروری کودک از همان لحظه‌ای که وارد کانون می‌شود باید آغاز شده و به صورت فرآیندی مستمر به نتیجه برسد. مددکار باید وضعیت کودک دربارهٔ پیداکردن شغل، حضور در جامعه، پذیرش خانواده و مسائلی همانند اینها را بررسی کرده و زمینهٔ بازگشت سالم کودک به جامعه را فراهم نماید. از توجه شما متشکرم.

تحولات در ایجاد پلیس ویژه نوجوانان، ابعاد و وظایف آن

بازرس گریوسون*

بنده بسیار خوشحالم که به ایران آمده‌ام و هم اکنون نیز در خدمت شما هستم ابتدا باید خاطر نشان کنم که آمدن من به ایران به این دلیل نبوده است که چیزهایی را به شما یاد دهم، زیرا شما فرهنگ خاص خود را دارید و طبعاً مشکلاتتان نیز برخواسته از نوع فرهنگتان است. اما در عین حال، مسائلی وجود دارد که در کل دنیا معمول است و یکی از آنها که بحث‌های زیادی را نیز به دنبال داشته است بحث کودکان معارض با قانون است. لذا هدف من در این جلسه، صحبت دربارهٔ این موضوع عمده و مهم است تا شما بتوانید از برخی قسمت‌های سخنان من برای مقابله با این نوع کودکان الهام بگیرید.

اولین موضوعی که باید قبل از هر چیز به آن پرداخت بحث پیشگیری است. در واقع پیشگیری از جرم و شرایطی که منجر به جرم می‌شود وظیفه و مسئولیت همهٔ ما است. در عین حال وظیفه و مسئولیت پلیس، مددکاران اجتماعی، مراکز خدمات اجتماعی و دیگر نهادها نیز است. این را هم باید باور داشت که پیشگیری بهتر از درمان است. زیرا مؤثرتر است و هزینهٔ گزافی نیز بر جامعه تحمیل نمی‌کند. درمان یک مجرم بسیار سخت‌تر از این است که از ابتدا جلوی بزه او گرفته شود. در بسیاری از جرایمی که کودکان انجام می‌دهند و من نام آنها را جرایم فرصت طلبانه نهاده‌ام پیشگیری، نتیجه بخش‌تر از درمان است. این گونه کودکان، عموماً در خیابان‌ها بدون هدف می‌گردند و ناگهان با مشاهدهٔ چیزی تصمیم به برداشتن آن می‌گیرند. در این گونه مواقع اگر گشت پلیس به طور منظم در مکان‌های مختلف حضور داشته باشد می‌تواند از چنین جرایم فرصت طلبانه‌ای که توسط کودکان انجام می‌شود پیشگیری کند. پلیس حتی به منظور پیشگیری می‌تواند از کودک سؤال کند که در

---

*- بازرس پلیس نیوزیلند

خیابان چه می‌کند و یا این که به چه دلیل به مدرسه نرفته است.همین سؤالات کوچک می‌تواند نقش پیشگیرانه مؤثری در رابطه با این کودکان داشته باشد. در حقیقت بسیاری از جرایم کودکان معارض قانون هنگامی رخ می‌دهد که به طور طبیعی در زمان مورد نظر می‌بایستی در مدرسه باشند. لذا اگر پلیس بتواند هنگام گشت، کودکانی را که بدون هدف، خصوصاً پس از مسابقات ورزشی، در خیابان‌ها می‌گردند شناسایی کند احتمال وقوع بزه به مقدار زیادی کاهش پیدا خواهد کرد.

مطلب بعدی این است که پلیس باید در درون جامعه حاضر و ملموس باشد. متأسفانه بسیاری از افسران پلیس تصور می‌کنند که مردم باید به سراغ آنها بیایند، در حالی که افسران پلیس باید به گونه‌ای رفتار کنند که مردم احساس ایمنی و آرامش کرده و سپس اتفاقاتی را که روی داده است به آنها گزارش دهند. لذا این مطلب بسیار مهمی است که ارتباط افسران پلیس با مردم نباید به گونه‌ای باشد که تنها در زمان وقوع حوادث مهم، مردم به پلیس مراجعه کنند بلکه این ارتباط باید بسیار مناسب و منطقی باشد.

ارتباط مناسب پلیس با مدارس هم بسیار مهم است. قطعاً همه می‌دانید که بعد از نهاد خانواده، مدرسه مهمترین نهادی است که کودکان با آنها سروکار دارند. بسیاری از کودکان معارض قانون متأسفانه کودکانی هستند که یا به مدرسه نمی‌روند و یا مدرسه آنها را اخراج کرده است. در هر حال نکته مهم این است که این گروه از کودکان، در مدارس حضور ندارند. به همین دلیل پلیس باید همکاری نزدیکی با مدارس داشته باشد و تلاش کند که کودکان مورد نظر به محیط آموزشی مدارس بازگشته و در آنجا نگهداری شوند. من با جرأت می‌توانم بگویم که بازگشت یک کودک به محیط آموزشی مدرسه، اقدام بسیار مهمی در امر پیشگیری از ارتکاب بزه کودکان خواهد بود و البته در این راه باید از مددکاران اجتماعی هم استفاده کرد. زیرا مددکاران اجتماعی دانش زیادی در رابطه با مسائل کودکان و نوجوانان دارند و همکاری مددکار اجتماعی با پلیس و در مجموع با کودک و خانواده او می‌تواند به حل مشکلات موجود کودک و یا خانوادهٔ او کمک کند. این همکاری باید دو طرفه بوده و پلیس و مددکار از اطلاعات همدیگر استفاده کنند. اگر پلیس و مددکار بتوانند از اطلاعات همدیگر استفاده کنند مطمئناً می‌توانند درک کنند که چه اتفاقاتی در اطرافشان روی می‌دهد و به دلیل همان درک و اطلاعات می‌توانند بهترین تصمیمات ممکن را در برابر کودکان معارض قانون اتخاذ کنند.

ارتباط بین پلیس و مددکار اجتماعی با گروهای اجتماعی و سازمان‌های غیر دولتی نیز از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است. امروزه عقیده بر این است که مشکلات کودکان معارض قانون تنها با حضور پلیس و یا نهادهای دیگر حل نخواهد شد بلکه باید برای حل مشکل از حمایت‌های اجتماعی و سازمان‌های غیر دولتی نیز استفاده کرد. گاهی وقت‌ها سازمان‌های غیر دولتی دارای امکانات خوبی هستند که می‌توان از امکانات این سازمان‌ها برای حل مشکلات کودکان استفاده کرد. فرض کنید که ۱۰ کودک معارض قانون نیازمند تحت نظر بودن هستند، در اینجا بهتر است به جای اینکه به طور مستقیم با آنها درگیر شوید، ۲ یا ۳ سازمان غیر دولتی دیگر را درگیر نظارت بر این کودکان کنید و مطمئن هم باشید که این سازمان‌ها خدمات خود را به خوبی انجام خواهند داد. البته بایستی از این سازمان‌ها حمایت کرده و جلسات منظمی را هم در زمینه موارد گوناگون با آنها داشته باشید. این جلسات مطمئناً منافع دو طرفه‌ای به همراه خواهد داشت، زیرا هر دو گروه از اطلاعات و تجربه‌های گروه دیگر آگاهی پیدا کرده و سعی در جبران نقیصه‌های خود می‌کند. همچنین این گونه جلسات منظم باعث بالا رفتن حس اعتماد در میان افراد می‌شود و آنها یاد می‌گیرند که به راحتی با همدیگر کار کنند.

حال به بحث پیشگیری ثانویه می‌پردازیم. همانطور که گفتم این قبیل جرایم در اکثر کشورها وجود دارد و مهم این است که بتوان کودکان در معرض خطر را شناسائی کرده و با آنها به نحوی برخورد کرد که احتمال وقوع جرم از بین برود. در چنین حالتی نرخ بزه به شدت کاهش خواهد یافت. اگر بتوان کودکانی را که به مدرسه نمی‌روند شناسائی کرد، مطمئناً از تبدیل شدن برخی کودکان به کودکان معارض قانون جلوگیری شده است. هر چند که نباید این قضیه را هم مطلق در نظر گرفت و عقیده داشت هر کودکی که به مدرسه نمی‌رود احتمالاً بزهکار خواهد شد، اما در مجموع می‌توان گفت که احتمال مجرم شدن چنین کودکانی بیشتر است.

مصرف و قاچاق مواد مخدر نیز یکی دیگر از مشکلات و جرایم موجود در این راه است. خوشبختانه ما به خاطر موقعیت جزیره‌ای بودن کشورمان، چندان مشکل مواد مخدر نداریم و بیشتر مشکل ما مربوط به مصرف الکل است. اما متاسفانه در ایران، معتادان زیادی وجود دارد. کشور شما به دلیل واقع شدن در مسیر قاچاق مواد مخدر، مشکلات زیادی در این زمینه دارد. طبعاً در چنین وضعیتی کودکان نیز مورد سو استفاده قرار می‌گیرند. بسیاری از کودکانی که به قاچاق مواد مخدر

روی آورده‌اند، دارای والدین معتادی بوده‌اند که از کودک خود به عنوان ابزاری برای کسب درآمد استفاده می‌کرده‌اند. بسیاری از والدین و یا سرپرستان چنین کودکانی، خود، آنها را معتاد می‌کنند تا بتوانند از آنها بهره ببرند.

مشکل دیگری که می‌تواند کودکان را در معرض خطر قرار دهد، خانواده‌های تک والدی است. در مطالعاتی که ما در نیوزیلند انجام دادیم مشخص گردید که ۵۰ درصد جرایم کودکان توسط کودکانی صورت گرفته است که صاحب یک والد بوده‌اند، زیرا عموماً چنین کودکانی هیچ‌گاه نتوانسته‌اند الگوی مناسبی برای خودشان پیدا کنند و لذا به منظور کاهش تعارض این گونه کودکان، باید برای آنها الگوی مناسبی ایجاد گردد تا بتوانند از آن الهام گیرند.

یکی دیگر از مسائلی که ممکن است کودک را معارض قانون کند، فرار از خانه است. بلافاصله پس از شناسائی کودکی که از خانه فرار کرده است باید پرسید شود که چه عاملی باعث فرار این کودک شده است و سپس لازم است در صدد پیدا کردن پاسخ بود. در مواقعی آزار و اذیت جنسی باعث فرار کودکان از خانه می‌شود و البته آمارها نشانگر آن است که اکثر چنین آزار و اذیت‌هایی از طرف یکی از اعضای خانواده و نه از سوی افراد بیگانه، صورت می‌گیرد. لذا پلیس پس از شناسائی چنین کودکانی باید سعی کند که اعتماد کودک را جلب کرده و از او بخواهد توضیح دهد که چه اتفاقی افتاده است تا بتوان در جهت رفع مشکل کودک اقدام کرد.

پلیس چند وقت پیش در نیوزیلند فردی را دستگیر کرد که این فرد به تعداد زیادی کودک تجاوز کرده بود. بررسی‌های بعدی نشان داد که این فرد در کودکی مورد تجاوز قرار گرفته و پس از رسیدن به بزرگسالی خود مبادرت به اذیت و آزار دیگران کرده و در واقع به نوعی هیولا بدل گشته است. اما باید اذعان کرد که اجازهٔ چنین کاری را خود جامعه به او داده است، زیرا نتوانسته از او حمایت کند. بنابراین باید همکاری‌هایی در میان نهادهای مختلف صورت گیرد و مشکلات کودکانی که به مدرسه نمی‌روند و یا در خانه مشکل دارند حل شود. زیرا همانطور که قبلاً گفتم حل مشکل کودک پس از وقوع بزه بسیار مشکل‌تر است.

سومین پیشگیری زمانی است که دادگاه‌ها، مددکاران اجتماعی، پلیس و کانون اصلاح و تربیت درگیر قضیه شده‌اند. یکی از قضات کشور من می‌گفت که آغاز بازپروری از زمانی است که یک نفر محکوم می‌شود. به همین دلیل، وقتی که کودکی به کانون وارد می‌شود، مددکاران اجتماعی و دیگر

نهادهای حمایتی بایستی برنامه‌هایی را طرح ریزی کرده و اجرا کنند تا هنگامی که کودک دوباره به جامعه بر می‌گردد توان بازیابی خود را داشته باشد. بدون تردید می‌توان گفت که چنان چه کودکان معارض قانون مورد حمایت قوی نهادهای مراقبتی قرار نگیرند احتمال ارتکاب مجدد بزه در آنها ۱۰۰٪ است. این گونه حمایت‌ها در ابتدا باید فراگیر و فشرده باشند اما به مرور زمان می‌توان این حمایت‌ها را محدودتر کرد، زیرا نباید کودکان را به طور کامل وابسته کرد و در هر شرایطی باید به نحوی عمل کرد که آنها بتوانند استقلال خود را حفظ کنند.

نکته‌ای که من لازم می‌دانم در اینجا ذکر کنم این است که باید کاری کرد که کودکان، پاسخگوی اعمال بزهکارانه خود باشند. تنها بیان این که کار شما باعث نقض قانون شده و به جامعه آسیب زده است کفایت نمی‌کند، بلکه باید کاری کرد که کودک، بابت جرمی که انجام داده است پاسخگو باشد و ضمناً به نحو مقتضی برای جبران اشتباه خود سعی کند.

نکته دیگری که من تأکید بسیار زیادی بر آن دارم رسیدگی سریع است. اگر بر فرض کودکی مرتکب جرم گردید، همین امروز و در صورت نبودن شرایط مناسب فردای آن روز باید به پرونده او رسیدگی کرد. این عمل خیلی بهتر از رسیدگی با تأخیر است، زیرا در اینصورت کودک به خوبی می‌فهمد که مرتکب خطا شده و باید مجازات آن را تحمل نماید. متأسفانه در مواقعی دیده شده است که جرمی اتفاق افتاده است و بعد از سه ماه به آن رسیدگی شده است، مطمئن باشید این شیوهٔ مجازات به هیچ وجه مؤثر نخواهد بود. بنابراین باید زمان بندی خوبی برای رسیدگی به جرایم کودکان وجود داشته باشد.

باید برنامه‌هایی برای کودکان وجود داشته باشد که البته نباید حالت تنبیهی هم داشته باشند، بلکه بر عکس صبغهٔ باز پروری داشته باشند تا بتوانند کودک را دوباره به جامعه باز گردانند. در حقیقت هدف از مجازات کودکان، آگاهی خود کودک به غیر قابل پذیرش بودن عملی است که انجام داده است و البته ممکن است در کنار این اهداف از کودک خواسته شود که یک سری خدمات اجتماعی نیز انجام دهد. به طور مثال، از او خواسته شود که مدتی در خانه سالمندان یا نهادهای مختلف حضور داشته و احیاناً کار کند که همین نهادها پس از بازگشت کودکان به جامعه می‌توانند به حمایت آنها بپردازند. اولین کار این نهادها باید بازگرداندن کودکان به مدرسه و محیط آموزشی باشد. حال اگر کودک از سن آموزشی فراتر رفته باشد باید برای او کار پیدا کرد. نکتهٔ مهم این است که وقت کودک

را پر کرده و او را تمام وقت مشغول نگه داشت. در اینجا هم مددکار اجتماعی یا سازمانهای غیر دولتی باید اطمینان پیدا کنند که کودک آزاد شده، کاری برای انجام دادن دارد. این کار باعث خواهد شد رفتار کودک در طول زمان تغییر یابد و البته انجام این کار نیازمند همکاری همهٔ نهادهای درگیر در این قضیه است. نکتهٔ بسیار مهم دیگر این است که تصمیمات و اقداماتی که در رابطه با کودک گرفته می‌شوند باید مورد نظارت و ارزیابی قرار گیرند و برای اینکار لازم است جلسات منظمی تشکیل شود و در آنجا راجع به مسائل کودکان بزهکار، بحث و تبادل نظر شود تا بهترین گزینهٔ رفتاری برای مقابله با این گونه کودکان انتخاب گردد.

مطلب بعدی پلیس نوجوانان آموزش دیده است. اما قبل از پرداختن به این بحث لازم است برخی اطلاعات جانبی را که البته مربوط به این بحث است خدمت شما ذکر کنم. بیشتر مردم نیوزیلند در خانه‌های ویلایی زندگی می‌کنند و تنها تعداد خیلی کمی از مردم در آپارتمان‌ها سکونت دارند. کشور نیوزیلند کشوری متکی به کشاورزی است و محصولات کشاورزی خود را نیز به دنیا صادر می‌کند. البته نباید از صنعت جهانگردی کشور ما هم غافل شد. حدود ۷۰۰۰ پلیس در کشور ۳/۸ میلیون نفری نیوزیلند مشغول به کار هستند که ۱۷۰ نفر از آنها پلیس نوجوان هستند. این ۱۷۰ نفر پیگیری‌های مربوط به کودکانی را که مرتکب بزهی شده‌اند انجام می‌دهند.

مطلب مهم در مورد پلیس نوجوان این است که آنها مهارت‌های بسیار تخصصی و خوبی در رابطه با نحوهٔ برخورد با کودکان دارند و این مهارت‌ها را به دیگر نهادهای حمایتی نیز آموزش می‌دهند. در بسیاری مواقع پلیس نوجوان توصیه‌های لازم دربارهٔ کودک معارض قانون را به دستگاه‌ها و نهادهای مختلفی که با آن کودک سر و کار دارند ارائه می‌کند. همواره نیز ضروری نیست که این کار به صورت رسمی و تشریفاتی صورت گیرد، بلکه حتی با یک تماس تلفنی می‌شود بسیاری از کارها را هماهنگ کرد. نهاد پلیس عموماً ترجیح می‌دهد در کارهای عملیاتی شرکت کند لذا ناگزیر برای برخورد با کودکان معارض قانون نیاز به تشکیل پلیس نوجوان است. اگر منافع بلند مدت در نظر گرفته شود، تشکیل چنین پلیسی که وظیفه برخورد با کودکان معارض قانون را بر عهده دارد بیشتر مشخص می‌شود زیرا اقدامات پلیس نوجوان باعث جلوگیری از ارتکاب جرایم شدیدتر توسط کودکان می‌شود. معمولاً در بیمارستان‌ها یک پزشک اطفال وجود دارد که به صورت تخصصی کودکان را معاینه می‌کند. این نشان می‌دهد که پلیس متخصصی نیز باید برای برخورد با کودکان

تشکیل شود. در کنوانسیون حقوق کودک هم بر برخورد متفاوت پلیس با کودکان و بزرگسالان تاکید شده است.

حال به وظایفی که پلیس نوجوانان آموزش دیده بر عهده دارد می‌پردازیم. پلیس نوجوان در ابتدا گزارش لازم را از کسانی که با کودکان سروکار دارند دریافت می‌کند و در غیر اینصورت خود دربارهٔ کودکان معارض قانون به بررسی و تحقیق می‌پردازد. مثالی که در اینجا می‌توان برای روشن شدن بحث ذکر کرد این است که ۳ دختر، در جریان یک قتل متهم بودند. یک پلیس متخصص نوجوان، به صورت مستمر مشاوره‌های لازم و ضروری در این رابطه را به بازپرس‌های مختلفی که درگیر پرونده بودند ارائه می‌کرد. پلیس مزبور به خوبی قضیه را دنبال کرد و در نهایت یکی از دخترها به قتل عمد و ۲ دختر دیگر به قتل غیر عمد محکوم شدند. نکته‌ای که در این مثال بسیار مهم است قبول کردن مسئولیت کامل همهٔ مصاحبه‌هایی بود که با ۳ دختر مورد نظر صورت گرفته بود. به عبارت دیگر، شرکت یک پلیس نوجوان باعث صرفه‌جویی در منابع و وقت پلیس گشت و در عین حال با کودکان نیز برخورد عادلانه‌ای شد.

مطلبی که باید به خاطر سپرد این است که هر کسی در زندگی خود مرتکب اشتباه می‌شود و این حق را هم دارد. اما فقط آدم‌های احمق یک اشتباه را دوبار مرتکب می‌شوند. لذا برخورد درست یا غلط در نحوهٔ پرورش کودک بسیار مهم و اساسی است. در قدم اول باید کودکی را که مرتکب اولین اشتباه شده از سیستم قضایی دور نگاه داشت و از خانواده خواست که از اشتباه دوم او جلوگیری کنند. اگر چه پلیس هم باید نقش نظارتی خود را داشته باشد و از خود بپرسد که چه کار می‌تواند بکند تا خانواده کودک به بهترین نحو عمل کنند و آیا خود کودک به برنامه‌ای که به او داده شده عمل می‌کند یا خیر؟

آمارها نشان می‌دهند که ۸۰ درصد جرایم کودکان را می‌توان قضا زدائی کرد. من اعتقاد دارم که یکبار ارتکاب بزه در زندگی کودک حتی می‌تواند بخشی از دورهٔ تکامل و پرورش او باشد. اگر چه در جرایم سنگین این عقیده چندان نمی‌تواند درست باشد. در بعضی مواقع حتی مشاهده می‌شود که والدین به دلیل جرمی که کودکشان انجام داده است از مسئولیت نگهداری کودک خود شانه خالی می‌کنند. در چنین مواقعی لازم است کودک به نهادهای دیگر حمایتی سپرده شود. مطلب مهم در این هنگام، احساس رضایت کودک از برخورد عادلانه با خود است که این احساس عدالت می‌تواند در

پرورش فکری کودک بسیار مهم باشد.

اصل قضا زدائی همیشه به عنوان یک راه حل در تمامی مراحل رسیدگی به پرونده، حتی در دادگاه باید مد نظر قرار گیرد. باید باور داشت که همواره راهی برای قضا زدائی وجود دارد تا کودک به دادگاه کشانده نشود و در این راه باید خانواده، پلیس، مدرسه، سازمان‌های غیر دولتی و دیگر نهادها همکاری نمایند.

من مثالی را ذکر می‌کنم که تا حدودی می‌تواند به درک مطلب کمک کند. فرض کنید کودکی تحت تأثیر مواد مخدر یا الکل به بیرون از خانه می‌رود و شیشه‌ای را می‌شکند. وقتی که پلیس به صحنهٔ جرم می‌رسد کودک هنوز مضطرب و خشن است. پلیس کودک را به پاسگاه می‌برد. بعد از چند ساعت اثر مواد مخدر یا الکل از بین می‌رود و تا این هنگام خانواده او هم به پاسگاه رسیده‌اند. خانواده کودک حاضر است خسارت وارد شده را بپردازد و پلیس نوجوان هم قضیه را پیگیری می‌کند بدون اینکه دستگاه قضایی در این میان نقشی داشته باشد. این مثال روشن می‌سازد که تمامی مداخلات دادرسی نوجوانان باید در جهت پیشگیری از تکرار جرم باشد. زیرا تنها ۲ یا ۳ درصد جرایم کودکان به حدی شدید هستند که نیازمند مداخله جدی می‌باشند.

یک افسر پلیس همیشه باید به جرایمی که در منطقهٔ خدمت خود رخ می‌دهد توجه داشته باشد. در واقع او باید منطقهٔ خدمت خود را خوب بشناسد و اقداماتی هم در این زمینه انجام دهد تا به نتیجه برسد. در اینجا دوباره باید خاطر نشان سازم که پلیس متخصص نوجوان باید از شیوه‌های رفتار با کودکان آگاهی داشته باشد. زیرا همانطور که می‌دانید کودکان ممکن است قربانی یا شاهد و یا بزهکارباشند که در مورد هر کدام از این‌ها باید به نحو مناسبی رسیدگی شود.

در حقیقت باید توجه داشت که کودک قربانی، خود به حد کافی از این قضیه شوکه شده است. به عنوان مثال، کودکی که خانه‌اشان به سرقت رفته است، احساس ایمنی و اطمینان نمی‌کند. همچنین کودکی که مورد آزار و اذیت جنسی قرار می‌گیرد، به هیچ وجه احساس ایمنی و اطمینان نمی‌کند. لذا در مرحلهٔ اول باید این کودک را به آرامش رساند و برای این کار نیز باید او را از مکانی که جرم در آنجا اتفاق افتاده است تا حد امکان جدا کرد. در چنین مواقعی بایستی نسبت به کودکان دیگری هم که در آنجا هستند چاره‌ای اندیشیده شود. چون عموماً کسانی که کودکان را مورد آزار و اذیت جنسی قرار می‌دهند، به دنبال کودکان دیگری هم هستند. لذا وقتی کودکی مردی را به آزار و اذیت

جنسی متهم می‌کند، باید به تحقیق بیشتری پرداخت و با کودکان دیگری هم که با این مرد در تماس بوده‌اند مصاحبه کرد. البته چنین مصاحبه هایی باید در شرایط و موقعیت‌های مناسب صورت بگیرد و در عین حال شواهد کافی برای متهم نمودن یک شخص وجود داشته باشد زیرا گاهی مشاهده شده است که شواهد کافی برای اثبات جرم وجود نداشته است.

مصاحبه‌ها هم اگر توسط زنان صورت بگیرد بسیار مؤثرتر خواهد بود. در نیوزیلند ۱۵ درصد نیروی پلیس را زنان تشکیل می‌دهند و این گروه وظیفهٔ مصاحبه با کودکان را بر عهده دارند. همچنین این مصاحبه‌ها نیز به صورت ویدئویی ضبط شده و آرشیو می‌شوند تا بعدها بتوان در مواقع لزوم از آنها استفاده کرد.

بعضی وقت‌ها متأسفانه مشاهده می‌گردد که کودک در شرایط سختی به سر می‌برد، به عبارت دیگر بین والدین، خشونت حکم فرما است، هر چند که گاهی با وجود این شرایط هم کودک دوست ندارد از خانواده خود جدا گردد. در این جا لازم است حساسیت زیادی نسبت به کشف وقایع اتفاق افتاده صورت پذیرد. زیرا در چنین مواقعی فشار روانی زیادی بر روی کودک وجود دارد که لازم است برای برداشتن این فشار روانی از روی کودک تدبیری اندیشیده شود.

دربارهٔ قواعد پایه در مصاحبه با کودکان باید بگویم که هرگز نبایستی سؤالات خاصی را با هدف واحد مطرح نمود. به عبارت دیگر، هرگز نباید سؤالاتی از این قبیل پرسید که آیا این مرد تو را مورد اذیت و آزار قرار داده است؟ بلکه باید اجازه داد که کودک با زبان خود اتفاق حادث شده را شرح دهد. در واقع هیچ گاه نباید سؤالاتی راکه پاسخشان بله یا خیر است پرسید، مگر آن که طرح چنین سوالی ناگزیر باشد. در هر حال کودک باید هدف مصاحبه را درک نماید و بداند که برای چه مورد مصاحبه قرار گرفته است. همچنین فرصت کافی برای صحبت کردن باید به کودکان داده شود. من به شخصه افسران پلیس زیادی را دیده‌ام که در برخورد با کودکان معارض قانون مرتکب اشتباه شده‌اند. از این رو که خواسته‌اند در تمام اوقات فقط سؤال کرده و پاسخ بشنوند و البته هیچگاه هم نتوانسته‌اند اطلاعات کافی از این گونه مصاحبه‌ها به دست آورند.

در چنین مصاحبه هایی همیشه باید یکی از والدین و یا وکیل کودک حضور داشته باشد، مگر اینکه دلایل موجهی برای عدم حضور وجود داشته باشد. اگر چه در هر دو حالت باید وضعیت خانواده و زندگی کودک به دقت مورد توجه قرار گیرد. این کارها اصول بسیار مهمی هستند که باید

مورد توجه قرار گیرند. زیرا همانطور که قبلاً هم گفتم حضور خانواده می‌تواند از تکرار جرم کودکان جلوگیری کند. بهتر است دوباره تکرار کنم که پیشگیری، بهتر از درمان است. لذا در هر حالتی تلاش ما باید در جهت پیشگیری از جرم باشد و در صورت ارتکاب بزه ابتدا بایستی به قضازدائی توسل جسته شود. تا حد امکان باید کودک را از محیط دادگاه دور نگه داشت، مگر در مواردی که جرم ارتکاب یافته بسیار سنگین و غیر قابل تحمل باشد. در مصاحبه با کودکان باید بسیار دقت کرد. زیرا هر کودکی طرز فکر متفاوتی دارد که مصاحبه‌گر باید آنها را بشناسد و از شیوه‌های خاص در جریان مصاحبه استفاده کند.

در انتها امیدوارم که توانسته باشم مقداری دربارهٔ وضعیت و راه‌های مقابله با کودکان معارض قانون صحبت کرده و مواردی در این زمینه را به شما انتقال داده باشم. همچنین باید اذعان کنم که حضور من در کشور شما تجربهٔ مفیدی برای من به دنبال داشت و البته باید ذکر کنم که مشکل شما در رابطه با کودکان معارض قانون نسبت به کشورهای دیگر چندان جدی نیست. تنها بایستی مهارت‌ها را در این زمینه توسعه داده و به سطح بالاتری در مقابله با جرایم کودکان برسید. متشکرم.

بخش سوم:

سخنرانی‌های کارشناسان داخلی

دادرسی ویژه نوجوانان
دکتر محمد آشوری*

بسم ا.. الرحمن الرحیم. خدمت همه شما بزرگواران و عزیزانی که در این کارگاه حضور پیدا کرده‌اید، عرض سلام و ارادت دارم. همچنین، ضمن تشکر از فرمایشات خانم رناته وینتر، لازم است این نکته را خاطر نشان سازم که خانم وینتر، همانطور که آقای شوون نیز به آن اشاره کردند از سال ۷۸ در ارتباط با دادرسی اطفال و نوجوانان با قوه قضائیه ایران همکاری می‌کنند.

این کارگاه نیز به احتمال دهمین کارگاه آموزشی بعد از سال ۷۸ است که بنده در آن شرکت می‌کنم و در این کارگاه‌ها افتخار داشته‌ام تا با قوه قضائیه، یونیسف و مراجع آموزشی همکاری داشته باشم. لازم است این نکته را هم عرض کنم که حضور دو دانشگاه تهران و شهید بهشتی در این کارگاه‌ها پررنگ و مفید بوده است. خود من هم به دلیل علاقه شخصی که از ابتدا به مسائل بزهکاری اطفال و نوجوانان داشته‌ام، تلاش نموده‌ام تا در حد امکان در این کارگاه‌ها شرکت کرده و از تجربیات قضات محترمی که در این زمینه فعالیت می‌کنند بهرهٔ کافی ببرم و همچنین از تجربیات خانم وینتر استفاده کنم.

کارگاه امروز، یک تفاوت اساسی با کارگاه‌های قبلی دارد که به عقیده من بایستی آن را به فال نیک گرفته و پیشرفتی در زمینه آئین دادرسی اطفال به شمار آوریم. تفاوت مزبور این است که در کارگاه‌های قبلی، فقط قضاتی که در مراکز استان‌ها و یا شهرستان‌ها به دادرسی اطفال بزهکار مشغول بودند حضور داشتند، در حالی که در کارگاه امروز آقایانی از نیروی انتظامی و جمعی از مددکاران اجتماعی نیز حضور دارند. به تجربه ثابت شده است که در چنین کارگاه‌هائی، باید افراد دیگری به جز قضات نیز حضور داشته باشند، زیرا بدون مشارکت افراد درگیر در این فرآیند، نمی‌توان به نتایج

---

* - استاد دانشکده حقوق و رئیس موسسه تحقیقات علوم جزائی و جرم شناسی دانشگاه تهران

مطلوبی دست پیدا کرد.

بنده همیشه اعتقاد داشته‌ام که تشکیل یک پرونده کیفری، توسط نیروی انتظامی صورت می‌گیرد. خود عزیزان نیز این مسأله را بخوبی می‌دانید که بهترین قاضی، فردی است که به هیچ سفارش یا تلفنی توجه نکرده و صرفاً طبق مندرجات پرونده، حکم صادر کند. اما سؤال اینجاست که قاضی بر مبنای چه اطلاعاتی می‌تواند حکم خود را صادر کند؟ از روی اطلاعات پرونده‌ای که قسمت اعظم آن و گاهی هم تمام آن توسط نیروی انتظامی گردآوری و تنظیم شده است؟ پاسخ‌های این سئوالات ما را به این نتیجه می‌رساند که اگر واقعاً نظر بر این است که دستگاه قضایی اصلاح شده و به عدالت کیفری دست پیدا بکنیم، می‌بایست قبل از آن، گام هایی در جهت اصلاح نیروی انتظامی، ایجاد پلیس قضایی و همچنین ایجاد پلیس متخصص برای جمع آوری اطلاعات پرونده‌های کیفری برداشته شود که اگر چنین نشود، بدون هیچگونه تردیدی، همانطور که تجربه کشورهای دیگر هم نشان داده است به نتیجه نخواهیم رسید.

بحث دادرسی اطفال و نوجوانان موضوع بسیار گسترده‌ای است که در یک جلسه نمی‌توان به بررسی تمام ابعاد آن پرداخت. لذا من فقط به چند نکته اساسی و مهم در این رابطه اشاره می‌کنم.

عزیزان می‌دانند که اطفال و نوجوانان از دو جنبه می‌توانند در ادبیات جرم شناختی و کیفری مورد بررسی قرار بگیرند. گاه طفل مورد بزه واقع می‌شود، یعنی طفل مورد آزار و اذیت جسمی قرار می‌گیرد و یا به طفل تجاوز جنسی صورت می‌گیرد یا از جسم و روح او استفاده‌های نامشروع می‌شود. اما گاهی هم خود طفل مرتکب بزه می‌گردد. بنابراین طفل هم می‌تواند بزه دیده باشد و هم بزهکارو طبعاً از این دو زاویه نیز می‌تواند مورد بررسی قرار گیرد. هدف این کارگاه بحث دربارهٔ بزه دیدگی اطفال و نوجوانان نیست بلکه هدف این کارگاه مسائل مربوط به اطفال بزهکاراست و آن هم نه عوامل و علل ارتکاب جرم توسط اطفال، بلکه صرفاً بحث و گفتگو درباره دادرسی اطفال بزهکار و تلاش در جهت رسیدن به نتایج مطلوب.

نکته‌ای که می‌خواهم شما عزیزان توجه ویژه‌ای به آن داشته باشید این است که اگر در دادرسی اطفال و نوجوانان برخی از ضوابط رعایت نشود و دادرسی اطفال و نوجوانان منطبق با اهداف مورد نظر صورت نگیرد، طفل بزهکاربه طفل بزه دیده تبدیل می‌شود، منتها طفل بزه دیده‌ای که از طرف دستگاه انتظامی، پلیس یا دستگاه قضایی مورد بزه قرار گرفته است و در واقع قربانی نظام کیفری شده

است. این نکته‌ای است که باید به خاطر داشت. اما در هر صورت، چون موضوع این کارگاه، پیمان نامه حقوق کودک است، من ابتدا سعی می‌کنم معرفی اجمالی از آن پیمان نامه داشته باشم و بعد نیز به این نکته اشاره کنم که در طی ۳ ـ ۴ سال اخیر چه تحولاتی در کشور ما صورت گرفته است. در واقع ببینیم چالش‌ها کدام هستند؟ معضلات و مشکلات کدام هستند؟ و ما چه مقدار از این مشکلات را توانسته‌ایم حل کنیم و چه مقدار از آنها همچنان به اعتبار خود باقی است؟ البته امیدواریم با کمک شما عزیزان بعضی از این مشکلات را کم کرده یا حتی بتوانیم به طور کلی آن را از بین ببریم. هدف چنین کارگاه‌هایی نیز قطعاً تحقق این مسأله است.

پیمان نامه یا کنوانسیون حقوق کودک، مشتمل بر ۵۴ ماده است. این کنوانسیون در ماه سپتامبر سال ۱۹۸۹ به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل متحد رسیده و همه کشورها به استثنای دو کشور آمریکا و سومالی به آن ملحق شده‌اند. کشور سومالی به دلیل وضعیت سیاسی و اقتصادی بی‌ثباتی که دارد به این کنوانسیون ملحق نشده است. اما دلایل کشور آمریکا کاملاً متفاوت با دلایل سومالی است. به عنوان مثال یکی از دلایل نپیوستن آمریکا این است که در کنوانسیون تصریح شده که اعدام اطفال و نوجوانانی که به سن ۱۸ سالگی نرسیده‌اند ممنوع است و حال آنکه کشور آمریکا نوجوانان بین ۱۶ تا ۱۸ سال را نیز اعدام می‌کند.

طبق ماده ۴۴ این کنوانسیون، کشورهای عضو، ۲ سال بعد از الحاق و بعد از آن هر ۵ سال یکبار باید گزارشی را به کمیته حقوق کودک ارائه کنند و در آن گزارش اشاره کنند که چه پیشرفت‌هایی در کشورشان حاصل شده است و کمیته هم این گزارش دریافتی را از طریق شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل، تسلیم مجمع عمومی سازمان ملل می‌کند. کشور ما نیز در سال ۱۳۷۳ به این کنوانسیون پیوسته است، لذا وزارت خارجه بایستی هر ۵ سال گزارشی تهیه و ارائه نماید و در آن گزارش، به اقدامات یا پیشرفت‌های حاصل شده اشاره کند. ماده ۵۲ کنوانسیون پیش بینی کرده است که هر کشوری مختار است از این کنوانسیون خارج شود، ولی باید آن را یکسال قبل اعلام کند. بنابراین ما می‌توانیم از این کنوانسیون خارج شویم، اما خارج شدن از آن به نفع ما نیست. مطمئناً می‌دانید که سال قبل، کمیته حقوق بشر در ژنو، دولت ایران را محکوم نکرد. به احتمال بسیار، یکی از دلایل این امر، پیشرفت‌هایی است که در زمینه دادرسی اطفال بزهکار و به طور کلی حقوق کودک در ایران صورت گرفته است. چندی پیش گزارشی از طرف وزارت خارجه ارائه شد و یونیسف نیز تایید کرد که چنین

پیشرفت‌هایی در ایران انجام شده یا در شرف انجام شدن است.

بنابراین بحث خارج شدن ما از این کنوانسیون تقریباً منتفی است. اما سؤال اینجاست که چه کار باید کرد و آیا توان منطبق کردن خود را با مقررات این کنوانسیون داریم یا خیر؟ این سؤال نیز پیش می‌آید که آیا ما بدون قید و شرط به این کنوانسیون ملحق شده‌ایم؟ پاسخ این سؤال منفی است. ما هم مثل بسیاری از کشورها حق شرطی برای خودمان قائل شده‌ایم. اما این حق شرط به نوعی است که باید در آن کمی تأمل کرد. همانطور که گفتم، کنوانسیون حقوق کودک مشتمل بر یک مقدمه و ۵۴ ماده است. این کنوانسیون اجازه الحاق جمهوری اسلامی ایران را به کنوانسیون با شرطی که دولت ایران قائل شده و کنوانسیون نیز آن را پذیرفته، داده است. شرط قائل شده توسط ایران از این قرار است که اگر مفاد کنوانسیون در هر مورد و هر زمان، در تعارض با قوانین داخلی و موازین اسلامی باشد و یا قرار گیرد می‌تواند از طرف جمهوری اسلامی ایران لازم الرعایه نباشد. اگر بخواهیم این مسأله را با حقوق مدنی تطبیق دهیم شاید بتوان آن را با شرط خلاف مقتضای عقد یکی دانست، زیرا ما نه تنها شرط کرده‌ایم که در زمان حال مغایر نباشد، بلکه شرط کرده‌ایم که اگر در آینده هم مغایرتی پیدا کرد، ما الزامی به اجرای مفاد آن نداریم. حال، صرف نظر از این جنبه ظاهری، شما آقایان بهتر می‌دانید که طفل در فرهنگ اسلامی جایگاه خاص خودش را دارد. حدیث «واکرموا کبارکم و اعزوا صغارکم» از این جمله است. ما دستورات شرعی و اخلاقی زیادی راجع به چگونگی رفتار با کودکان داریم، لذا شما تصور نکنید که چون اکنون دولت ایران این شرط را قائل شده است، نمی‌توان پیشرفتی در این زمینه حاصل نمود. در ابتدا نه ما و نه دیگر قضات و اساتید اطلاعات چندان زیادی در مورد کنوانسیون حقوق کودک نداشتیم زیرا هنوز به کنوانسیون ملحق نشده بودیم و طبعاً کاری هم صورت نگرفته بود تا اینکه یونیسف از ما سؤال کرد که آیا شما قصد انجام کاری در این زمینه را ندارید؟ خوشبختانه قوه قضائیه، به گرمی این پیشنهاد را پذیرفت و این کارگاه‌ها نیز برگزار شد. تشکیل این نوع کارگاه‌ها دستاوردهای بسیار مفیدی در پی داشته است که اگر فرصتی فراهم شود به آنها اشاره خواهم کرد.

نکته قابل توجهی که باید به آن دقت شود این است که مفاد این کنوانسیون تنها در مورد دادرسی اطفال بزهکار نیست. مسائل متعددی در این کنوانسیون مطرح شده است، همانند جلوگیری از بزه دیدگی اطفال، حمایت از اطفال، حق طفل نسبت به ثبت ازدواج خود، حق طفل نسبت به آزادی

عقیده خود و حق طفل نسبت به آزادی مذهب خود. بیشتر این بحث‌ها مربوط به موضوع کارگاه حاضر نیست و تنها ۲ مادهٔ ۳ و ۴۰ این کنوانسیون مرتبط با کار ما است. ماده ۳ این کنوانسیون، کشورها را به رعایت منافع عالیه طفل دعوت می‌کند و اشاره دارد که در روند یک رسیدگی کیفری، بایستی منافع طفل بر سایر مسائل حتی نظم اجتماعی مقدم شود مگر در موارد استثنائی. بند ب ماده ۴۰ نیز این مسأله را مطرح می‌کند که علاوه بر اصل کلی برائت، والدین یا سرپرست طفل باید در جریان دادرسی قرار گیرند. در واقع رسیدگی به جرایم اطفال باید توسط یک مرجع قضایی صالح، مستقل و بی طرف که مغایرتی با منافع عالیه طفل نداشته باشد صورت بگیرد و همچنین رسیدگی باید در حضور والدین، وکیل مدافع و در صورت نیاز مترجم باشد. این ماده، حق تجدید نظر را پذیرفته و تاکید کرده است که در تمام مراحل رسیدگی باید حریم شخصی طفل حفظ گردد. پس مشاهده می‌کنید که کنوانسیون، ۲ ماده از ۵۴ ماده را به دادرسی اطفال بزهکاراختصاص داده است.

البته قبل از اینکه ما به این کنوانسیون بپیوندیم، به اسناد بین المللی دیگری نیز پیوسته بودیم که به عنوان نمونه می‌توان از میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی نام برد. منتها متأسفانه امروزه به این اسناد کمتر توجه می‌شود و حال آن که این اسناد جزو قوانین موضوعه ما نیز محسوب می‌شود و لذا قضات محترم می‌توانند بر مبنای آن انشای رای بفرمایند. در میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی نیز پیش بینی‌هایی در رابطه با دادرسی عادلانه، حضور وکیل، اصل برائت و دیگر مسائل شده است. البته باید توجه داشت که میثاق بین المللی، تفاوت‌هایی اساسی با پیمان نامه حقوق کودک در رابطه با دادرسی اطفال دارد. به عنوان نمونه، کنوانسیون حقوق کودک در بند ب ماده ۴۰ مقرر داشته است که در رسیدگی به جرایم اطفال و نوجوانان، در صورت مقتضی و مطلوب بودن، برای برخورد با این گونه کودکان بدون توسل به دادرسی‌های قضایی تدبیری اندیشیده شود، البته مشروط بر اینکه حقوق بشر و ضمانت‌های حقوقی نیز کاملاً" رعایت گردد، در حالی که این موضوع در میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی مقرر نشده است. این انصراف از مراجع قضایی همان چیزی است که اصطلاحاً امروزه به آن قضازدایی می‌گویند. یعنی تا آنجائی که امکان دارد بایستی طفل بزهکاررا از روند قضایی خارج کرد و البته این به آن معنا نیست که جامعه در قبال این مسأله هیچ واکنشی از خود نشان ندهد. جامعه واکنش خود را نشان خواهد داد اما باید سعی کرد که این واکنش با توجه به ابزارهای موجود باشد. در بند ۱ ماده ۴۰ کنوانسیون هم اشاره شده است که کشورهای عضو، این حق را برای

هر کودک مجرم، متهم، مظنون و یا ناقض قوانین قضایی باید به رسمیت بشناسند و با او به طریقی که موجب اعتلای مفهوم شرف و ارزش در ذهن کودک گردد رفتار کنند. طریقی که باعث شود کودک به حقوق بشر احترام بگذارد و همچنین باعث ادغام مجدد کودک در جامعه و ایفای نقشی سازنده توسط او در جامعه شود. در واقع، در مورد جرایمی که اطفال مرتکب می‌شوند هدف نباید صرفاً مجازات آنها باشد، بلکه باید هدف مجازات، اعتلای شخصیت، بازپروری و ادغام مجدد طفل در جامعه باشد.

متأسفانه در برخی موارد، رؤسای دادگستری‌های استان یا شهرستان‌ها، قضاتی را که کمترین بازدهی داشته و یا اینکه به تازگی مشغول کار شده‌اند و یا حتی کارهای دیگر را قبول نمی‌کرده‌اند، مأمور رسیدگی به جرایم اطفال و کودکان می‌کنند. در واقع در اینجا بحث بر سر این نیست که یک قاضی اعتراض کرده و بگوید که من در دادگاه اطفال انجام وظیفه نمی‌کنم و کار در دادگاه اطفال را کسر شأن خود قلمداد کند، بلکه سخن اینجاست که قانون باید به صورتی باشد که اجازه ندهد هر کسی در دادگاه اطفال انجام وظیفه کند. ابتدا باید صلاحیت قضاتی را که خواستار خدمت در دادگاه اطفال هستند سنجید تا مشخص شود که آیا شرایط لازم برای خدمت در دادگاه اطفال را دارند یا خیر؟ در حقیقت کار کردن در دادگاه اطفال باید امتیاز مهمی در سیستم قضایی باشد، نه اینکه چون قضات دیگر کار در دادگاه اطفال را قبول نمی‌کنند، با خواهش و تمنا کسی را پیدا کرد که تازه کار قضاوت را شروع کرده و به او گفت که در دادگاه اطفال مشغول کار شود. این کار اشتباهی است که باید از آن اجتناب کرد. در حقیقت موضوع انتخاب قاضی اصلح برای کار در دادگاه اطفال مسأله‌ای است که در کل دنیا رعایت می‌شود زیرا، برخورد با اطفال، حالتی حمایت گرایانه دارد.

می‌دانید که قانون دادگاه‌های اطفال سال ۱۳۳۸، شعب خاصی را برای رسیدگی به جرایم اطفال پیش بینی کرده بود که متأسفانه بعد از انقلاب، بر طبق رای دیوان عالی کشور در سال ۶۴، دادگاه‌های کیفری ۱ و ۲ مکلف به رسیدگی به جرایم اطفال شدند. بنابراین قانون تشکیل دادگاههای اطفال و نوجوانان اجرا نشد و اگر چه این وضعیت همچنان ادامه دارد، بازکارهای زیادی صورت گرفته است و پیش‌نویس‌های قانونی متعددی در این زمینه تهیه شده است. به عنوان مثال در سال ۷۸، مواد ۲۱۹ تا ۲۳۱ قانون آئین دادرسی کیفری، به بحث رسیدگی به جرایم اطفال بزهکاراختصاص پیدا کرد. با این وجود، امروزه نیز ما دادگاه اطفال بزهکاربه معنائی که در دنیا وجود دارد نداریم. تنها ماده ۲۳۱

اشاره کرده است که سایر پرونده‌ها را نیز می‌توان به این قضات ارجاع داد و شعبه دادگاه اطفال یک شعبه از شعب دادگاه‌های عمومی است. ولی این قانون نواقص و مشکلاتی دارد. به عنوان مثال در این دادگاه‌ها حضور مشاور ضروری نیست، الزامی به تشکیل پرونده شخصیت وجود ندارد، از تعلیق تعقیب، بایگانی پرونده‌ها، مصالحه خارج از دادگاه و دیگر ابزارهایی که امروزه در دنیا برای تحقق آن اهدافی که عرض کردم پیش بینی شده است، استفاده نمی‌شود. رسیدگی هم طبق همان آئین دادرسی مقرر صورت می‌گیرد. بنابراین مجازات‌ها مشابه مجازات‌های بزرگسالان است و طبعاً استفاده از مجازات‌های جایگزین، غیر ممکن است. مستحضر هستید که حدود ۲ـ۳ سال پیش که برخی قضات دادگاه‌های ویژه از مجازات‌های جایگزین استفاده کردند و نمونه هایی از آن نیز چاپ شد، به شدت مورد مؤاخذه قرار گرفتند اما کسانی که به این مجازات‌های جایگزین اعتقاد داشتند، مقاومت کردند و امروزه میتوان گفت که مقاومت‌ها در برابر مجازات‌های جایگزین به صورت قبلی وجود ندارد و مشکل تا حدودی حل شده است. اگر چه با همه این مسائل، مشخص است که قانون فعلی جواب نخواهد داد و بایستی اصلاح شود. به همین خاطر نیز، آقای دیالو از طرف یونیسف با ریاست محترم قوه قضائیه ملاقاتی داشتند و خوشبختانه آیت ا... شاهرودی نیز از این پیشنهاد استقبال کردند و برای اولین بار، ایشان به هیأتی متشکل از قضات دیوان عالی کشور و اساتید دانشگاه‌های شهید بهشتی و تهران ابلاغی به این مضمون صادر نمودند که یک بازنگری در قانون اطفال صورت پذیرد. بعد از آن هیأت شروع به بازنگری کرده و هم اکنون این بازنگری در حال طی کردن آخرین مراحل خود است. برای بازنگری، پیش نویس لایحه‌ای در ۵۶ ماده تهیه شده است و در این پیش نویس، پیش بینی شده که دادگاه اطفال و نوجوانان باید از یک قاضی و دو مشاور تشکیل شود که یکی از مشاورین نیز باید حتماً یک زن باشد و اگر چنانچه جرایم اتفاق افتاده مستلزم حد، قصاص، دیه یا مجازات زاید بر ۳ سال باشد ترکیب دادگاه عوض شده و در آن صورت باید ۳ قاضی و ۲ مشاور در دادگاه حضور داشته باشند.

در ماده ۷ این پیش نویس، پیش بینی شده است که قاضی دادگاه اطفال از بین قضاتی انتخاب شود که صلاحیت هایی از قبیل تأهل، رعایت سن، داشتن فرزند، گذراندن دوره‌های آموزشی و سابقه قضایی حداقل ۵ سال را دارا باشد. در مورد نقش دادسراها نیز پیش بینی هایی صورت گرفته است، زیرا می‌دانیم که دادسراها به زودی احیاء خواهند شد و البته باید هم احیاء شوند چون بدون وجود

دادسرا، اعمال عدالت کیفری منصفانه اصولاً غیر ممکن است. یعنی محال است که ما انجام کارهای تعقیب، تحقیق و رسیدگی را به یک نفر بسپاریم و انتظار دادرسی عادلانه نیز داشته باشیم. خوشبختانه مسئولین نیز به این مسأله توجه کافی داشتند و تلاش می‌کنند تا دادسراها دوباره احیاء شوند. ما هم در پیش نویس این لایحه به نقش دادسراها توجه ویژه‌ای داشته‌ایم.

همچنین در این لایحه، اطفال به چند گروه تقسیم می‌شوند که عبارتند از زیر ٦ سال، ٦ تا ١٢ سال و ١٢ تا ١٨ سال. اطفال زیر ٦ سال که مطلقاً از مسئولیت کیفری مبرا هستند و به هیچ وجه نبایستی مورد محاکمه قرار بگیرند. اطفال ٦ تا ١٢ سال هم به والدین یا کسانی که صلاحیت تربیت آنها را دارند سپرده می‌شوند و تنها در جرایم بسیار مهم پیش بینی شده است که اگر کودکان، مرتکب چنین جرایمی شوند، بایستی در کانون اصلاح و تربیت نگهداری شوند.

یکی از نکات مهم در این پیش نویس، تعلیق تعقیب است. تعلیق تعقیب یکی از ابزارهای مهم سیاست جنایی است که دادسراها و دادستان‌ها باید از آن استفاده کنند. البته این موضوع قبلاً هم وجود داشت، ولی فعلاً مهجور مانده است. در واقع هم دادستان و هم دادگاه می‌توانند از تعلیق تعقیب استفاده کند و اگر بنا به عللی از تعلیق تعقیب استفاده نشود، دادستان پرونده را با صدور کیفر خواست به دادگاه می‌فرستد و اگر چنانچه جرم واقع شده مجازاتی بیش از ٣ سال یا قصاص و حد در پی داشته باشد، بایستی پرونده شخصیتی تشکیل شود. یکی دیگر از دست‌آوردهای مهم این قانون که آقای دکتر میرمحمد صادقی هم به آن اشاره کردند، تفاوت بین مجازات [1] و محکومیت[2] است. این موضوع در دنیای متمدن امروز بحث جدید و قابل تأملی است. البته وقتی من واژه متمدن را به کار می‌برم، منظورم صرفاً کشورهای اروپائی نیست، بلکه هم اکنون در بسیاری از کشورهای آفریقایی نیز از این دستاوردها استفاده می‌شود که یکی از آنها تعویق صدور حکم است. یعنی قاضی مکلف نیست که به محض آماده بودن پرونده به آن رسیدگی کرده و حکم دهد، بلکه باید منتظر بماند تا مددکار اجتماعی گزارش خود را ارائه دهد و بعد از آن حکم خود را صادر کند. توجه داشته باشید که در اینجا بحث چه چیزی انجام شده است مطرح نیست، بلکه که کرده، مطرح است. در واقع باید بدانیم چه کسی این کار را انجام داده و دارای چه ویژگی‌های شخصیتی است؟ دوستان توجه

1-sentence

2-Conviction

داشته باشند که هدف در رسیدگی به پرونده اطفال، این نیست که رأیی داده شود و پرونده‌ای مختومه گردد، بلکه هدف این است که بهترین راه حل و واکنش اجتماعی نسبت به طفل اتخاذ شود. به همین دلیل گاهی اوقات لازم است محاکمه به تعویق بیفتد و الزاماً در همان لحظه به آن رسیدگی نشود.

من با توجه به فرصت محدودی که در اختیار دارم، ناگزیر به اختصار مطالبی را در ارتباط با لایحه جدید عرض می‌کنم. فصل اول پیش نویس لایحه، مربوط به تشکیلات و صلاحیت دادگاه اطفال است. فصل دوم آن مربوط به آئین دادرسی و فصل سوم آن نیز مربوط به مجازات‌ها است. نکته‌ای که من باید در اینجا به آن اشاره کنم این است که ما سالها در زمینه اطفال گامی به جلو بر نداشته‌ایم، زیرا تا می‌خواستیم قدمی به جلو برداریم تفاوت بین ۹ و ۱۵ سال پیش می‌آمد و طبعاً هیچ کاری از دست ما ساخته نبود. من به خاطر دارم در اواخر دهه شصت یا در اوائل دهه هفتاد، دادستان کل وقت فرمودند که اگر خود حضرت هم ظهور فرمایند نمی‌توان کاری برای سن بلوغ کرد. وقتی ما چنین مطلبی را شنیدیم، با خود فکر کردیم که اگر واقع گرایانه نگاه کنیم، این مشکل چندان هم حاد نیست و لذا می‌توان آن را حل کرد، چون درصد اطفال و نوجوانانی که مرتکب جرایم مستوجب حد و قصاص می‌شوند بسیار کم است. در واقع اغلب جرایمی که کودکان و نوجوانان مرتکب می‌شوند جرایم تعزیری هستند و در جرایم تعزیری، مجازات‌های باز دارنده و جایگزین پیش بینی شده است. بعد در همین رابطه از خود پرسیدیم که آیا دست ما در اجرای مجازات‌های باز دارنده یا جایگزین، بر اساس عبارت معروف «التعزیر بما یراه الحاکم» باز است یا خیر؟ و مشاهده کردیم که پاسخ مثبت است. در واقع سن ۹ یا ۱۵ سال، به خودی خود هیچ مشکلی برای ما در بحث تعزیرات ایجاد نمی‌کند لذا ما حدود و قصاص را کنار گذاشتیم، اما به این مسأله توجه کردیم که بایستی بین سن مسئولیت کیفری و بلوغ کیفری قائل به تفکیک شد. شما اگر دقت بفرمائید، در بعضی از کشورها سن مسئولیت کیفری حتی از سن مسئولیت کیفری قانون ما هم پایین‌تر است. به عنوان مثال، سن مسئولیت کیفری در اردن ۷ سال است، در سوئیس نیز ۷ سال است، در اتریش و آلمان هم ۱۴ سال است، در انگلیس نیز ۱۴ سال بود که آن را به ۱۰ سال تقلیل داده‌اند. بنابراین، بحث بر سر این نیست که سن بلوغ چقدر است، بلکه بحث بر سر این است که در فاصله سنی ۹ تا ۱۸ سال اگر دختری مرتکب جرم غیر مستوجب حد یا قصاص شود، چگونه باید با او برخورد شود؟ ما این مسأله را در پیش نویس لایحه‌ای که تهیه کرده‌ایم از این دیدگاه مورد بررسی قرار داده‌ایم. به دلیل این که لایحهٔ مزبور در

نهایت باید به تایید شورای نگهبان برسد همواره سعی شد که در کلیه مراحل تهیه این پیش نویس، حضور شورای نگهبان هم به نوعی احساس شود. با این حال علیرغم این که سعی شده است این پیش نویس به خوبی تنظیم شود، ولی باز اگر شورای نگهبان ایرادی به آن وارد کند، امیدواریم که بتوانیم آن ایرادات را رفع کرده و این پیش نویس را به صورت قانون درآوریم. در واقع باید بر این نکته تاکید کنم، جرایمی که مجازات‌های آنها دیه، قصاص و حد است، مشمول مقررات کلی است، ولی در مورد جرایم تعزیری سعی شده است که در این قانون از دستاوردهای نوین جرم‌شناسی دنیا استفاده شود.

نکته بعدی این است که امروزه شرایط تعلیق بسیار آسان‌تر از گذشته است و در قانون سعی شده است که تعلیق بیشتری اعطاء گردد. ولی تقریباً همه آنها تعلیق ساده هستند، در حالی که ما علاوه بر تعلیق ساده، تعلیق مراقبتی نیز داریم و تازه تعلیق ساده و مراقبتی جزو جایگزین‌های سنتی ما هستند. در حالی که امروزه جایگزین‌های نوین در دنیا نقشی بسیار اساسی ایفاء می‌کنند و لذا ما هم بایستی از این جایگزین‌های نوین استفاده کنیم. به همین دلیل ریاست محترم قوه قضائیه نیز مرتباً بخشنامه صادر می‌کند مبنی بر این که قضات تلاش کنند زیاد مجرمان را به زندانها نفرستند. در حقیقت بر طبق آمار سازمان زندانها تعداد کسانی که به زندانها می روند رو به افزایش است. من در ارتباط با زندان و مجازات حبس، مثالی راکه قبلاً هم ذکر کرده‌ام بازگو می‌کنم. این مسأله دقیقاً به این می‌ماند که ما به پزشکی تنها قرص سرماخوردگی داده و به او بگوئیم که تنها با این قرصها بیماران را مداوا کنید. طبیعی است که این پزشک مجبور است فقط از قرص سرماخوردگی استفاده کند، زیرا چاره دیگری ندارد. تنها ممکن است تعداد قرصها را تغییر داده و به مریضی ۲ قرص و به مریضی دیگر ۵ قرص بدهد. قضات ما هم امروزه در یک چنین شرایطی قرار دارند. قانونگزار اقدامی انجام نمی‌دهد تا قضات بتوانند از آن اقدامات استفاده کنند. به همین دلیل است که بسیاری از قضات می‌گویند که ما می‌خواهیم از مجازات‌های جایگزین در مورد اطفال استفاده بکنیم، اما دادگاه تجدیدنظر را چه کنیم؟ دادگاه انتظامی را چه کنیم؟ و یا اصل قانونی بودن را چه کنیم؟ و در همه این موارد هم حق دارند، چون این وظیفه مقنن است که در این خصوص اقدامی انجام دهد. خوشبختانه ما در این پیش نویس که امیدواریم به تصویب برسد، علاوه بر جایگزین‌های سنتی، سعی کردیم از جایگزین‌های نوین نیز استفاده کنیم که من به یکی دو مورد از آنها اشاره می‌کنم. یکی از آنها خدمات عام المنفعه

است که در بسیاری از کشورهای غربی و حتی کشورهای آفریقائی مثل زامبیا، مالایا و چاد هم برای کاهش جمعیت زندانها مورد استفاده قرار می‌گیرد. در همین رابطه هم مؤسسه جرم شناسی دانشگاه تهران تحقیق گسترده‌ای در ارتباط با این جایگزین‌ها انجام داده است که امیدواریم هر چه زودتر چاپ شود. زیرا تحقیقی است که جایگزین‌ها را به تفصیل بیان کرده است و به همین خاطر بسیار قابل استفاده است. در این پیش نویس همچنین خدمات عام المنفعه‌ای از ۸ تا ۲۴۰ ساعت پیش بینی شده است تا در جرایم کم اهمیت قضات محترم بتوانند از این جایگزین‌ها استفاده بکنند. شما می‌توانید در رابطه با مجازات‌های جایگزین اطلاعات زیادی پیدا کنید. به عنوان مثال، یکی از این مجازات‌ها حبس در منزل است. فرض کنید دختری از خانه فرار و مرتکب جرمی شده است، این دختر را به مادرش می‌سپارند، مشروط بر اینکه برای مدتی حق بیرون آمدن از خانه را نداشته باشد. به نظر می‌رسد که این کار خیلی بهتر از این است که این دختر را به خانه سبز یا جاهای دیگر بفرستیم.

جایگزین مهم دیگری نیز در این لایحه پیش بینی شده است و آن حبس در کانون اصلاح و تربیت در ۲ روز آخر هفته است. زیرا گاه ممکن است طفلی که مرتکب جرم شده، دانش‌آموز یا نوجوانی باشد که مشغول کار است و احیاناً زندگی پدر و مادرش را نیز تأمین می‌کند. در این گونه مواقع به نظر می‌رسد اشکالی نداشته باشد که ما این فرد را مجبور کنیم که در آخر هفته به زندان رفته و مجازات خودش را در دراز مدت متحمل شود و در ضمن، بی‌مجازات هم نمانده باشد. اینها تحولاتی است که من خیلی سریع به آنهااشاره کردم و البته ذکر این مسأله ضروری است که هدف از تمام این حرفها این است که حس مسئولیت پذیری را در اطفال ایجاد کرده و اطفال را متوجه اعمالی که انجام می‌دهند بکنیم. به آنها یاد دهیم که این اعمال، مفید به حال خود آنها و جامعه نیست. من جمله‌ای از سقراط را همیشه به خاطر دارم که گفته است اگر افراد کار بدی انجام می‌دهند، دستور ندهید که این کار را نکن، تنها کافی است که آنها را آگاه کنید. وقتی که آنها را آگاه کردید خودشان کار بد انجام نمی‌دهند. اگر ما موفق شویم حس مسئولیت را در اطفالی که دچار انحراف شده‌اند بیدار کنیم، آنها دیگر مرتکب جرم نخواهند شد. بنابر همین دلایل است که امروزه به اینها اطفال بزهکارنمی‌گویند، بلکه به آنها اطفال در تعارض با قانون می‌گویند. اینها کودکانی هستند که با قوانین کیفری و ارزش‌های بزرگسالان تعارض پیدا کرده‌اند. لذا اگر ما بتوانیم حس مسئولیت را در این کودکان بیدار کنیم، مطمئناً می‌توانیم از تکرار جرم و تبدیل این افراد به بزهکاران حرفه‌ای در آینده

جلوگیری کنیم. من یقین دارم که در جلسه بعد از ظهر و جلسات دیگر، سرکار خانم وینتر و همکاران عزیزشان تجربیات کشورهای دیگر را در اختیار شما خواهند گذاشت و شما استفاده سرشاری خواهید برد. در آخر ضمن تشکر از اینکه به صحبت‌های بنده گوش کردید، از تصدیعی که فراهم کردم عذر می‌خواهم.

امکانات دادرسی ویژه نوجوانان در ایران برای اجتناب از محرومیت از آزادی

دکتر جعفر گلدوست *

بسم ا.. الرحمن الرحیم. بسیار خوشوقتم که در جمع قضات، مأمورین نیروی انتظامی و برادران و خواهرانی از اداره زندانها حضور دارم. در ابتدا جا دارد که از مسئولین برگزاری این کارگاه، مسئولین یونیسف و دیگر آقایان و خانم هایی که در برگزاری این همایش زحمت کشیده‌اند تشکر کنم. عنوان موضوعی که برای سخنرانی من اعلام شده عبارت است از: امکانات دادرسی ویژه نوجوانان در ایران برای اجتناب از محرومیت از آزادی.

مطالب مربوط به این عنوان را می‌توان در ۳ بخش ذکر کرد. بخش اول، به صورت کامل به آئین دادرسی و در واقع مقررات شکلی مربوط می‌شود. همانطور که مطلع هستید، بعد از انقلاب ما در این مورد با خلاء قانونی مواجه بوده‌ایم. به عبارت دیگر، ما بعد از انقلاب قانون مدونی که روند دادرسی اطفال یا نحوه رسیدگی به جرایم اطفال را پیش بینی کرده باشد نداشته‌ایم. تنها در سال ۱۳۷۸ بود که در قانون آئین دادرسی کیفری همان سال، بعد از ماده ۲۱۹، در چند ماده، نحوه رسیدگی به جرایم اطفال مطرح شده و صورت قانونی پیدا کرد. اگر چه این قانون یک نوع نوآوری در رسیدگی به جرایم اطفال قلمداد شده و امتیازاتی را برای دادرسی اطفال پیش بینی کرده است، ولی به نظر من باز ناقص است. لذا به دلیل اهمیت این بحث، یک بخش از این موضوع را به نحوه دادرسی اطفال اختصاص می‌دهیم.

بخش دوم بحث نیز، در رابطه با کیفیت مجازات هایی است که درباره اطفال اعمال می‌شود. این مسأله با توجه به تفاوت دیدگاه‌های قضات در مورد این مسأله و اینکه قانون هم در این زمینه به صراحت تعیین تکلیف نکرده است، نیاز به بحث بیشتری دارد که به آن نیز خواهیم پرداخت. در این

---

* - دانشیار دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی

زمینه مسأله مهمی که همه نظام‌های دادرسی دنیا نیز به آن توجه کرده‌اند، نحوه تشکیل دادگاه اطفال بزهکار است و در تشکیل دادگاه اطفال بزهکار نیز، مهمترین مسأله انتخاب قاضی است. لزوماً ما در وهله اول باید به این سؤال پاسخ دهیم که آیا می‌توانیم هر قاضی را که از طرف ریاست محترم قوه قضائیه ابلاغ قضایی دارد مأمور رسیدگی به جرایم اطفال بکنیم؟ برای اینکه هم بتوان پاسخ این سؤال را داد و هم مقایسه‌ای بین تفاوت این مورد در قبل و بعد از انقلاب داشت، من اولین ماده قانونی را که در رابطه با تشکیل دادگاه اطفال بزهکاروضع شده برایتان قرائت می‌کنم تا شما ببینید که قانونگزار در آن برهه از زمان چه حساسیت زیادی برای انتخاب قاضی دادگاه اطفال قائل بوده است. البته حساسیت نسبت به انتخاب قاضی اطفال در همه نظام‌های دادرسی کیفری دنیا وجود دارد. به عنوان مثال، در اکثر کشورهای غربی، قضاتی که برای قضاوت در دادگاه اطفال انتخاب می‌شوند باید دارای ویژگی‌های خاص بوده و صرف دارا بودن صلاحیت علمی و تجربه کافی برای قضاوت در دادگاه اطفال کافی نیست. در واقع قاضی دادگاه اطفال باید از دقت نظر در علوم دیگری همچون روان‌شناسی و جامعه‌شناسی نیز برخوردار باشد و به نحوه برخورد با اطفال هم آگاه باشد. این ماده قانونی که خدمتتان قرائت خواهم کرد، برای اولین بار در سال ۱۳۳۸ وضع شده و مضمون آن به این شرح است که وزارت دادگستری، قضات دادگاه اطفال را با رعایت سن و سوابق خدمت از بین قضات انتخاب خواهد کرد و اگر قاضی دادگاه اطفال نتواند به وظایف خود عمل کند، رئیس کل دادگستری شهرستان می‌تواند تا انتخاب قاضی دیگر عهده‌دار مسئولیت این دادگاه باشد. در این ماده ۲ نکته وجود دارد که بسیار مهم هستند. یکی این است که به هیچ وجه صلاح نیست برای رسیدگی به جرایم اطفال از قضات جوان استفاده کنیم. در واقع این ماده به طور ضمنی اشاره به این دارد که یک قاضی برای خدمت در دادگاه اطفال باید دارای تجربه بالائی باشد. زیرا برخورد با طفل مجرم مستلزم حوصله، صبر و متانت است. نکته دوم این است که در این ماده قانونی، پیش بینی شده بود که اگر قاضی دادگاه اطفال به علتی از انجام وظیفه باز بماند، رئیس کل دادگاه شهرستان وظایف او را به عهده خواهد گرفت. مسلماً می‌دانید که رئیس دادگاه شهرستان از نظر سوابق علمی و خدمتی اگر بالاتر از یک قاضی نباشد حداقل هم مرتبه با اوست. به عبارت بهتر، وقتی در گذشته کسی به عنوان رئیس دادگستری انتخاب می‌شد عموماً چند صباحی را نیز به عنوان دادیار، بازپرس و یا دادستان سپری کرده و دارای تجربه عملی و علمی بالایی بود. بر همین اساس قانونگزار پیش بینی کرده بود که اگر

قاضی دادگاه به عللی نتواند به وظایف خود عمل کند، رئیس دادگستری در غیاب او مسئولیت رسیدگی به جرایم اطفال بزهکاررا بر عهده خواهد داشت. در حالی که قانون فعلی ما، شرایط و نحوه انتخاب قاضی برای چنین دادگاه‌هایی را پیش بینی نکرده است و هم اینک تنها یک شعبه دادگاه عمومی برای رسیدگی به جرایم اطفال اختصاص داده شده است. در صورتی که اصولاً" رئیس دادگاه شهرستان باید قاضی اطفال را از بین قضاتی انتخاب کند که سن نسبتاً زیادی داشته باشند، تجربه قضایی آنها بیشتر باشد و خصوصیات اخلاقی و روحی، روانی مطلوبی در خصوص برخورد با اطفال داشته باشند. در واقع در مورد جرایم اطفال، مجازات طفل خیلی مهم نیست، بلکه مهمتر از آن طرز برخورد قاضی با طفل است. زیرا چه بسا که یک برخورد صحیح قاضی باعث اصلاح یک طفل بزهکارگردد. به همین دلیل قانونگزار در انتخاب قاضی اطفال این همه دقت به خرج می‌دهد، زیرا طرز برخورد قاضی، طرز تفهیم اتهام، طرز تصمیم گیری قضایی و صدور قرار، مسائلی است که در رفتار آینده طفل اثر می‌گذارد. این اولین حق طفل است که قاضی رسیدگی کننده و صادر کننده حکم وی، دارای ویژگی‌های خاصی باشد. ما به دلایلی که طفل دست به ارتکاب جرم زده است کاری نداریم و البته این مسأله را نیز قبول داریم که به هر حال طفل مجرم باید مورد تعقیب کیفری قرار گرفته و اصلاح شود. البته باید توجه داشت که تحت تعقیب بودن طفل در قانون ما بیشتر جنبه اصلاحی دارد، زیرا در قانون ما طفل مبرا از مسئولیت کیفری است و لذا نمی‌توان اطفال را تعقیب کیفری کرده و آنها را مجازات کرد. در قانون ما فقط تنبیه کودکان پیش بینی شده است و تنبیه هم در واقع به کارگیری اقدامات تأمینی و تربیتی به صورتی است که موجب بازسازی شخصیت طفل بزهکارشده و او را از گرایش دوباره به جرم باز دارد.

نکته دیگری که باید به آن اشاره کنم، نحوه انتخاب مشاور است که متأسفانه در قانون آئین دادرسی کیفری فعلی پیش بینی نشده است. این در حالی است که حضور مشاور در ماده ۷ قانون تشکیل دادگاه‌های اطفال سال ۱۳۳۸ پیش بینی شده بود. اگر در آئین دادرسی کیفری فعلی حضور یک مشاور در کنار قاضی پیش بینی می‌شد می‌توانست بسیار سودمند باشد، ولی متأسفانه همانطوری که اطلاع دارید بعد از ماده ۲۱۹ آئین دادرسی کیفری که به جرایم اطفال اختصاص پیدا کرده است حضور هیچ گونه مشاوری پیش بینی نشده و لذا قاضی خود به تنهائی باید تصمیم بگیرد. البته اخیراً کمیسیونی در قوه قضائیه تشکیل شده است و این کمیسیون تلاش می‌کند تلفیقی بین آئین دادرسی

کیفری فعلی و قانون تشکیل دادگاه‌های اطفال بزهکارسال ۱۳۳۸ ایجاد کند تا بتوان لایحه رسیدگی به جرایم اطفال را به صورت کامل‌تر پیش بینی کرد. زیرا همه ما می‌دانیم که آئین دادرسی فعلی نواقص زیادی دارد.

مطلب مهم دیگری که باید در دادرسی اطفال رعایت شود لزوم انجام تحقیقات اولیه است. در این زمینه سؤال اصلی این است که تحقیقات اولیه طفل بزهکاررا چه کسی باید انجام دهد؟ آیا دادسرا یا بازپرس مجاز به انجام تحقیقات اولیه هستند؟ دادستان چطور؟ ما مشاهده می‌کنیم که قانون تشکیل دادگاه‌های اطفال بزهکارسال ۱۳۳۸، به دلیل حساسیت زیاد طفل، انجام تحقیقات اولیه را به غیر از قاضی به هیچ شخص دیگری محول نکرده است و در واقع رسیدگی به جرایم اطفال را خود قاضی می‌بایست به تنهائی انجام می‌داد. هیچ سازمان یا ارگان و یا حتی شخص دیگری برای اینکه دلایل را جمع آوری کرده و در اختیار دادگاه قرار بدهد صلاحیت ندارد. این حق طفل است که خود قاضی ادله را جمع آوری کرده و به جرم او رسیدگی کند. خوشبختانه موضوع رسیدگی شخص قاضی به جرم‌های اطفال بزهکار، هم در قانون سال ۱۳۳۸ وجود داشت و هم در قانون فعلی وجود دارد.

مسأله بعدی در مورد دادگاه اطفال، غیر علنی و به عبارتی سری بودن دادرسی است. به هیچ وجه نباید اجازه حضور افراد عادی در جریان محاکمه اطفال وجود داشته باشد. این مسأله با توجه به ویژگی‌های خاص طفل و حساسیت زیاد او و این که ممکن است حضور افراد دیگر تالی فاسدی برای طفل در برداشته باشد حائز اهمیت بسیار است. زیرا ممکن است حضور این افراد باعث درز اخبار داخل دادگاه به بیرون شود و همین مسأله ممکن است نتیجه معکوسی در پی داشته باشد و هدف قانونگزارکه اصلاح رفتار مجرم است برآورده نشود. به همین دلیل در همه قوانین آئین دادرسی کیفری دنیا نیز بر این نکته تاکید شده که دادگاه اطفال باید به صورت غیر علنی برگزار شود و به غیر از والدین یا وکیل طفل، شخص دیگری در دادگاه حضور نداشته باشد.

موضوع بعدی، رعایت حقوق قانونی طفل بزهکاراست. خوشبختانه در آئین دادرسی کیفری فعلی، پیش بینی شده است که جلسه دادگاه بایستی در حضور والدین و با حضور وکیل برگزار شود. حال چنانچه والدین نتوانند وکیل انتخاب کنند قانونگزاردادگاه را مکلف کرده است که برای طفل، وکیل تسخیری انتخاب کند و این نکته بسیار مثبتی در آئین دادرسی کیفری فعلی است که شاید در قوانین کیفری دیگر کشورها هم وجود نداشته باشد. البته این مسأله در قانون تشکیل دادگاه اطفال

بزهکار سال ۱۳۳۸ نیز وجود داشت، اما تفاوت اینجاست که در آن زمان جرایم را به جنحه، جنایت و خلاف تقسیم بندی کرده بودند و در خلاف و جنحه قانونگزار تصریح کرده بود که نیازی به انتخاب وکیل نیست و همان حضور والدین کافی است. اما در مورد جرایم جنایی، طفل ملزم بود که وکیل داشته باشد و اگر توانایی انتخاب وکیل از طرف والدین کودک وجود نداشت، خود دادگاه وکیلی را به دلیل اهمیت جرم، برای طفل بزهکارانتخاب می‌کرد و این رویه شاید در آن زمان سیاست کیفری درستی بود.

در بخش دوم بحث کیفری، ما به مجازات‌های جایگزین می‌رسیم. همانطور که اطلاع دارید بعضی از قضات تهران در مجتمع ویژه دادگاه اطفال، احکامی را صادر می‌کنند که بعضی از قضات دیگر آنها را قبول نداشته و با آن احکام مخالف هستند و شاید حتی برخی از شما نیز با این احکام مخالف باشید. در هر حال همانطوری که از اسمشان پیداست اینها مجازات‌های جایگزین و به نوعی امروزی هستند. به عنوان مثال، در حکمی، قاضی شخص بزهکاررا محکوم به سوادآموزی کرده بود و او مؤظف بود که ۳ ماه را در یک مؤسسه آموزشی سپری کند. یا مثال دیگری که روزنامه‌ها هم آن را منتشر کردند این بود که در یکی از دادگاه‌های اطفال، قاضی طفل بزهکاررا به یک ماه باغبانی در پارک‌های شهرداری محکوم کرده بود و البته همان طور که عرض کردم قضات زیادی با آن احکام به مخالفت پرداختند و حتی بعضی از شعب تجدیدنظر نیز این نوع محکومیت‌ها را قبول نکردند و استدلالشان نیز این بود که با توجه به اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها، چنین مجازات هایی قانونی و قابل اعمال نیست. به هر حال اکنون مخالفت‌ها و موافقت‌های زیادی با این مجازات‌ها صورت گرفته است که ناچار باید چشم به راه آینده نشست.

همان طور که می‌دانید، سن قانونی دختران و پسران در قانون ما با همدیگر فرق دارد. یعنی دختران پائین‌تر از ۹ سال، مسئولیت کیفری ندارند و پسران پائین‌تر از ۱۵ سال مسئولیت کیفری نداشته و لذا قابل تعقیب نیستند. ماده ۴۹ قانون مجازات اسلامی هم بر این نکته تاکید داشته و اطفال کمتر از سن قانونی را به طور کلی مبری از مسئولیت کیفری دانسته است. اما ماده ۴۹ در تبصره ۲ اضافه می‌کند که هر گاه تنبیه اطفال بزهکارضرورت پیدا کرد تنبیه باید به میزان مصلحت باشد. در اینجا قانونگزار تنبیه بدنی را مجاز داشته است. اما سؤال این است که مگر تنبیه نیز به نوعی مفهوم کیفر و مجازات را ندارد؟ اصولاً" تنبیه بدنی به چه معناست؟ و آیا تنبیهی غیر از شلاق هم وجود دارد؟ اگر

ما تنبیه کردن را در حد سیلی یا یک برخورد تند در نظر بگیریم باز شاید اشکالی نداشته باشد ولی اگر منظور از تنبیه بدنی، اعمال شلاق باشد، خب طبعاً مجازات شلاق سابقه کیفری محسوب می‌شود و لذا ما نمی‌توانیم از طرفی طفل را از مسئولیت کیفری مبرا دانسته و از طرفی تنبیه طفل را نیز جایز بدانیم. شما نیز قطعاً می‌دانید که تنبیه بدنی باعث اصلاح طفل بزهکارنخواهد شد بلکه او را جری‌تر خواهد کرد و حتی ممکن است طفل درصدد انتقام از خانواده خود، جامعه و قاضی برآید. بنابراین تنبیه بدنی برای دختر ۱۰ ساله و یا پسر ۱۶ ساله نمی‌تواند آن اصلاح و باز دارندگی را که جزو اهداف اولیه قانونگزار است به همراه داشته باشد. اگر به یاد داشته باشید، در قانون سال ۱۳۳۸، اطفال به ۳ دوره سنی پائین‌تر از ۱۲ سال، بین ۱۲ تا ۱۵ سال و ۱۵ تا ۱۸ سال تقسیم شده بودند. در آن تقسیم بندی، اطفال پائین‌تر از ۱۲ سال مطلقاً از مسئولیت کیفری مبرا بودند و برای ۲ دوره زمانی دیگر نیز مجازات‌های مناسبی در مواد مختلف پیش بینی شده بود. در آن قانون اگر طفل بین ۱۵ تا ۱۸ سال مرتکب جرمی می‌شد که مجازات آن اعدام بود، قانونگزار حداکثر ۲ سال زندان برای مجازات او پیش بینی کرده بود و البته سپری کردن آن ۲ سال را نیز در کانون‌های اصلاح و تربیت و اگر امکان نداشت در دارالتادیب‌ها لازم دانسته بود. در واقع قانونگزار از به کار بردن لفظ زندان نیز ابا داشته است و دارالتادیب را جایی برای اعمال حبس یا محرومیت از آزادی قلمداد کرده بود. هدف قانونگزار از محرومیت طفل از آزادی در واقع جنبه اصلاحی و تادیبی داشته و نه جنبه مجازات و کیفر و به همین دلایل است که مجازات زندان و حبس را در مراحل آخر قرار داده است. در حقیقت در ابتدا قانونگزار تسلیم طفل به والدین را به عنوان کیفر در نظر می‌گیرد و از پدر و مادر تعهد می‌گیرد که جلوی اعمال مجرمانه کودکشان را گرفته، نسبت به تربیت او کوشا باشند تا دوباره مرتکب جرم دیگری نشود. بنابراین ما باید همیشه این مسأله را مد نظر داشته باشیم که در دادرسی اطفال بزهکار، منظور اصلاح و درمان است نه کیفر و مجازات. نکته مهم این است که به هیچ وجه نباید در مورد اطفال، کیفر و مجازات در نظر بگیریم، زیرا طفل هنوز در سنی قرار نگرفته است که بتوان مثل یک انسان بالغ برای او مجازات تعیین کرد، آن هم با این مشکلات بی شماری که از لحاظ اقتصادی و روحی در محیط خانواده‌ها وجود دارد. بنابراین لازم است که قانونگزار نیز یک نگرش اصلاحی نسبت به مجازات طفل داشته باشد و نه صرفاً پیش بینی هایی در رابطه با دادرسی اطفال بزهکار. زیرا به عنوان مثال، در زمینه دادرسی اطفال بزهکارقانونگزار تصریح کرده است که دادرسی افراد زیر ۱۸

سال باید در دادگاه‌های ویژه انجام گیرد ولی چون افراد بالای ۱۵ سال مسئولیت کیفری دارند باید مجازات شوند و لذا قضات نیز با توجه به این قانون نمی‌توانند کاری انجام دهند. در حال حاضر هم که بعضی قضات در تهران از اقدامات تأمینی و تربیتی استفاده می‌کنند اکثریت افراد مخالف هستند و استدلال می‌کنند که این احکام منطبق با قانون نیست. البته این نگرش جدید نوعی بدعت و جسارت است که قضات تهران داشته‌اند تا چنین احکامی را صادر کنند، اگر چه بسیاری از این احکام به دلیل تعارض با اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها در دادگاه‌های تجدیدنظر نقض شده‌اند ولی نقطه شروعی بر این کار است و بایستی در شهرستان‌ها نیز قضاتی که در دادگاه‌های اطفال فعالیت می‌کنند، نقطه نظرهای خودشان را که ممکن است سازنده نیز باشد ارائه دهند تا قانونگزار نیز راهکارهای درستی انتخاب نماید. همه می‌دانیم که هدف قانونگزاردر همه جوامع اصلاح و تربیت طفل و مانع شدن از ارتکاب مجدد جرم توسط طفل است. بنابراین اگر چه من قبول دارم که ما مشکل قانونی در این زمینه داریم ولی شماها سعی کنید که از اقدامات تأمینی و تربیتی بیشتر استفاده کنید و به عنوان یک قاضی به مصداق گفته معروف "التعزیر بما یراه الحاکم" توانایی استفاده از اقدامات تأمینی و تربیتی را به دست آورید. بدین ترتیب مشخص می‌شود که کارسازتر این است که ما به جای مجازات‌ها،از تعزیرات و یا اقدامات تأمینی و تربیتی استفاده بکنیم تا هم به منظورهای اصلاحی خود برسیم و هم شخصیت طفل بزهکارحفظ گردد. به هر حال امیدوارم در این فرصت کوتاهی که در خدمتتان بودم توانسته باشم نگرشی جدید در زمینه دادرسی اطفال بزهکارایجاد کرده باشم. مؤفق و مؤید باشید.

مشاوره روانی - اجتماعی برای کودکان محروم از آزادی

دکتر غلامعلی افروز*

بسیار خوشحالم که در خدمت برادران و خواهران عزیز حضور پیدا کرده‌ام. از قوه قضائیه و یونیسف، مخصوصاً سرکار خانم وینتر و همکارانشان نیز کمال تشکر و سپاسگزاری را دارم. در این جلسه من بحثی راجع به مبانی روان‌شناسی پدیدائی رفتارهای ناهنجار و نامطلوب خواهم داشت و در ادامه هم اگر سؤالی باشد در خدمتتان خواهم بود. به بیان دیگر بحث اصلی من در این جلسه در مورد این است که ما چگونه می‌توانیم با رفتارهای آسیب پذیرفته کودکان و نوجوانان برخورد کنیم.

به طور کلی می‌توان گفت که آمیزه‌هایی از شناخت اجتماعی، دانش اجتماعی، آموزه‌های اجتماعی و احساس اجتماعی باعث ایجاد نگرش و یا باز خوردهای اجتماعی در شخص می‌شود و رفتارهای اجتماعی آسیب پذیرفته انسان نیز در بستر این باورها و نگرش‌ها شکل گرفته و به وجود می‌آیند. به همین دلیل اگر ما بخواهیم تغییر و تحولی در شخصیت یک کودک و نوجوان داشته باشیم و با استفاده از اهرم کانون اصلاح و تربیت، دادگاه و مراکز مشابه بخواهیم، شخص، رفتاری سالم، صالح، پویا و خلاق داشته باشد، نمی‌توانیم مستقیماً بر روی رفتارهای ظاهری فرد تمرکز کرده و رفتار او را اصلاح کنیم بلکه باید ابتدا به سراغ نگرش‌ها و بازخوردهای او برویم.

در واقع، نگرش یا بازخورد، آمادگی روانی لازم برای انجام دادن عملی است که ممکن است مثبت یا منفی باشد. قبل از هر چیز به این نکته نیز توجه داشته باشید که نگرش (attitude) با دانش (knowledge) متفاوت است. کلمه هایی همانند نگرش، بازخورد، باور، اعتقاد و بینش که من به صورت مترادف از آنها استفاده می‌کنم، در واقع بسترهای پدیدائی رفتارهای ما هستند. در واقع رفتارهای ما از نگرش‌های ما سرچشمه می‌گیرند. خودرفتار نیز مجموعه آن چیزی است که از انسان

---

* - استاد دانشگاه تهران

مشاهده می‌شود و نسبتاً پایدار است و به همین دلیل هم قابل ارزیابی و اندازه‌گیری است. رفتارها می‌توانند شخصی، اجتماعی، مطلوب، نامطلوب و یا شغلی و حرفه‌ای باشند. مجموعه رفتارهای شخص نیز مانند نت هایی که یک آهنگ را تشکیل می‌دهند شخصیت فرد را شکل می‌دهند. به همین دلیل است که رفتارهای ما برخواسته از باورها و نگرش‌های ما است. لذا ما اگر بخواهیم شخصیت و رفتار فردی اصلاح شود، بایستی روی باورهای او کار کرده و آنها را تغییر دهیم. در همین راستا بیشترین تلاش ما چه به عنوان مربی، چه به عنوان قاضی و چه هر عنوان دیگر، باید در جهت تغییر باورها به سمت اصلاح پذیری باشد. زیرا هم چنان که گفتم باورها و بازخوردها است که باعث پیدایش رفتارها می‌شود. اما سؤال اینجاست که پدیدائی و تکوین نگرشها چگونه صورت می‌گیرد؟ چرا یک نفر نسبت به محیط اجتماعی تنفر پیدا می‌کند؟ از بزرگترها گریزان می‌شود؟ والدین خود را دوست ندارد؟ و یا مسئولین را دوست ندارد؟ پاسخ همه این سئوالات در باورها و تکوین این باورهاست. ما کاری به درست یا غلط بودن این باورها نداریم. نکته مهم این است که تکوین رفتارهای یک شخص برگرفته از باورهای او است. به عنوان مثال، وقتی دختران فراری را بررسی می‌کنیم، مشاهده می‌نماییم که همه این دختران در یک چیز مشترک هستند و آن این است که از شخصیت پدر و مادر متنفرند و در واقع هیچگونه دلبستگی عاطفی به آنها ندارند. این گونه دخترها همچنین هیچ دلبستگی امنی به پدر و مادرشان ندارند. دل این دخترها به مادرشان می‌سوزد ولی مادرشان برای آنها جذبه‌ای ندارد و بنابراین نمی‌خواهند با آنها زندگی کنند. احساس می‌کنند که شخصیت مادر کاملا" انفعالی است و هیچ کار دیگری بجز گریه کردن و نق زدن از دست وی ساخته نیست. در بسیاری از موارد پدر دیکتاتورمنش است و دختر از پدر می‌ترسد. این گونه دخترها اگر چه در ظاهر به حرف‌های پدرانشان عمل می‌کنند، ولی پدرشان جذبه‌ای برای آنها ندارد. پس، همه این عوامل باعث می‌شود که دخترها آمادگی روانی برای فرار از خانه را پیدا کنند. برعکس تصور خیلی از افراد، فرار دختران به خاطر گرایش‌های جنسی نیست بلکه به خاطر خلاء عاطفی است. این دختران باورهای منفی و آزار دهنده‌ای از الگوهای بزرگسالی همانند والدینشان دارند. به همین خاطر کسی که راحت از دیوار مردم بالا رفته و دزدی می‌کند، این باور در او تکوین یافته که این افراد، مملکت را به تاراج برده‌اند، این اموال متعلق به مستضعفین و بیچاره‌ها است و چون اینها حق ما را نمی‌دهند، من خودم حق خودم را می‌گیرم و در این لحظه دیگر احساس گناه نمی‌کند. این باور در او یا توسط خود

و یا دیگری ایجاد می‌شود و فرد خود را برای سرقت آماده می‌کند. پس اگر این باورها غلط، منفی، غیر منطقی، نامعقول و باورهای تک بعدی نسبت به جامعه باشد، آن موقع است که آمادگی برای بزهکاری فراهم می‌شود. لذا بحث باورها بحث بسیار مهمی است. اگر چه متأسفانه کمتر روی باورها و نگرش‌ها کار می‌شود، زیرا به طور کلی ما آدم‌های عجولی هستیم و در سطح جامعه نیز عجولانه و با شتاب تصمیم‌گیری و عمل می‌کنیم. در حالی که تکوین باورها نه با سرعت ایجاد می‌شود و نه به سرعت از بین می‌رود. مثل بیماری سرماخوردگی نیست که شخص در طول یک روز مبتلا و بعد از ۳ روز درمان شود. بلکه برعکس باورها به تدریج شکل می‌گیرند و به تدریج نیز تغییر می‌یابند. همچنین باورها با یک نصیحت، یک هشدار، یک کتاب یا یک برنامه تلویزیونی و موعظه کوتاه تغییر نمی‌یابد. برای تغییر رفتارها بایستی باورها تغییر یابند، زیرا رفتارها در بستر باورها شکل می‌گیرند.

این نکته نیز مهم است که ما نباید با باورها مقابله کرده و بخواهیم به صورت ناگهانی آنها را تغییر دهیم. این کار درست مانند این است که اتومبیلی را که با سرعت در اتوبانی حرکت می‌کند ناگهان متوقف کنیم. مشخص است که در چنین مواقعی ماشین واژگون خواهد شد. لذا ما نه می‌توانیم این کار را بکنیم و نه اصولاً" مقابله با باورها کار درستی است. وظیفه اصلی ما این است که باورها را درک کنیم، روی آنها کار بکنیم و بتوانیم به تدریج آنهارا تغییر دهیم. به همین خاطر کار اصلی ما در پاسگاه‌ها، زندان‌ها، دادگاهها و کلانتری‌ها نیز باید این باشد که وقتی با بزهکاری مواجه شدیم بدانیم که این بزهکار نسبت به خود، نسبت به خانواده، مدرسه و جامعه چه باور و نگرشی دارد؟ بنابراین وظیفه اصلی ما در درجه اول دست یابی به نظام بازخوردهای فرد نسبت به حریم جامعه است.

من دیروز نیز این مطلب را در یک برنامه تلویزیونی متعلق به انجمن اولیاء و مربیان ذکر کردم. گروه کرکس‌ها اعدام شدند. از یک جنبه هم اعدام حق آنها بود. اما اینک وقت آن است که هیئت منصفه‌ای در جامعه تشکیل شود. ما بایستی اعلام می‌کردیم که تمام معلم‌های این افراد از مقطع دبستان تا دبیرستان، پدر و مادرهای این افراد، خواهر و برادرها و دایی‌ها، عموها و خاله‌ها... جمع شوند و بعد دادگاه تشکیل شود، چون این افراد الگوهای مؤثری هستند و در پدیدائی رفتارهای نابهنجار گروه کرکس‌ها نقش داشته‌اند. این گروه اعدام شدند و قضیه فیصله یافت. اما سؤالی در اینجا پیش می‌آید که چه باوری باعث شده بود که این افراد به راحتی مرتکب اعمال بزهکارانه خود می‌شدند؟ باور این افراد حتی قبل از اعدام نیز تغییر نیافته بود. زیرا دست همدیگر را گرفته بودند و

روی همدیگر را می‌بوسیدند و چندان از کارهایی که انجام داده بودند نادم نبودند. این موضوع نشان داد که ما موفق نشده‌ایم باور این افراد را تغییر دهیم. کار اصلاحی و تربیتی هم روی این افراد صورت نگرفته بود، تنها کار قضایی و دادگاهی شده بود. قوه قضائیه هم متأسفانه فرصتی فراهم نکرد که گروهی از کارشناسان با اینها از نزدیک گفتگو کنند و تحلیل روان شناختی از آنهاداشته باشند، در حالی که بایستی تحلیلی روان شناختی از آنها صورت می‌گرفت. خیلی از جوان‌ها عکس این افراد را در روزنامه دیدند که قبل از اعدام همدیگر را می‌بوسیدند. مسأله همدردی اینها زیر چوبه دار، مسأله بسیار مهمی بوده و هست. به همین دلیل باید برای آنها یک هیئت منصفه‌ای تشکیل می‌شد. من این موضوع را مکتوب به مسئولین ارائه خواهم کرد تا در آینده این کار انجام گیرد. بایستی روشن شود که چه باوری در این افراد ایجاد شده بود که توانستند چنین رفتارهای بزهکارانه‌ای داشته باشند؟ با توجه به این مسأله که این افراد قبلاً" بارها شاهد عاقبت کسانی بوده‌اند که دستگیر و مجازات شده بودند. لذا مشخص می‌شود که برخی تهدیدات ما هیچ گونه فایده‌ای ندارد.

قبل از شروع بحث مایلم چند سؤال را مطرح کنم و در ادامه به پاسخ آنها برسیم. این که چراگاهی باورها در نوجوانان غیر منطقی و تک بعدی می‌شود؟ این نگرش‌ها در آنها چگونه ایجاد می‌شود؟ این نگرش‌ها چه رفتار هائی را در ارتباط با جامعه در پی دارد؟ برای پاسخ به این گونه سؤالات، لازم است من به یک رکن اساسی که همه دوستان قطعاً با آن آشنا هستید، اشاره کنم. این رکن، زمینه‌های نامطلوب شناخت اجتماعی است. در ابتدا فرد به تدریج نسبت به آموزه‌های اجتماعی، آگاهی‌های اجتماعی، اکتساب‌های اجتماعی و هر آنچه که در حوزه شناختی انسان جا می‌گیرد احساس پیدا می‌کند که این احساس می‌تواند خوشایند یا ناخوشایند باشد. یعنی در واقع شخص نمی‌تواند آموزه‌ها و اکتساب‌های اجتماعی بدون احساس داشته باشد. یکی از اصل‌های مسلم روان‌شناسی این است که ابتدا شناخت صورت می‌گیرد و بعد احساس خوشایندی یا ناخوشایندی در شخص ایجاد می‌گردد که بعضاً نیز باعث ایجاد باور نامطلوب می‌شود. به عنوان مثال، وقتی که یک کودک دائماً شاهد مشاجره پدر و مادر است، شاهد کتک کاری آنهاست، پدر مادر را به طلاق تهدید می‌کند و مادر تهدید به فرار از خانه می‌کند، طفل دچار تعارض روانی می‌شود. این تعارض را با دیگر بچه‌ها نیز پیدا می‌کند. وجود همین تعارض باعث می‌شود که تمرکز او کم شده و در مدرسه نیز پیشرفت نکند. این نکته مهمی است که تا زمانی که نیاز روانی و عاطفی کودک به نحو مطلوب تأمین نشود، نیاز به یادگیری

اصلاً" معنا ندارد، زیرا نیاز عاطفی بر نیاز یادگیری غلبه دارد و به همین دلیل زمانی که طفل به مدرسه وارد می‌شود تمرکز نداشته و بی قرار و بی توجه است. در چنین شرایطی اصلاً" کودک اشتهای یادگیری ندارد. آمارها نشان می‌دهند تمام افرادی که گرفتار تعارض روانی می‌شوند، دچار اضطراب شده و افسردگی شدید پیدا می‌کنند. وقتی که این کودک در خانه تعارض دارد، مطمئناً انگیزه کافی برای تحصیل ندارد و معلم هم ناگزیر واکنش نشان خواهد داد و این واکنش هم در بسیاری مواقع متأسفانه منفی است. باید دانست که الگوهای بزرگسالان برای این کودک مطلوب نیستند. شناخت اجتماعی در مدرسه برای او خوشایند نبوده و او از آنها متنفر است، زیرا همراه با تهدید، تکذیب، تخریب شخصیت و انتقاد است و اینها با گرایش‌های کودکی او همسو نیست. اصولاً همه انسان‌ها محبت‌پذیر هستند و کودکان بیشتر. همه انسانها دوست دارند تشویق شوند، دوست دارند تکریم شوند، از انتقاد و اخم و تنبیه و تحقیر و سرزنش و تکذیب و بی توجهی بدشان می‌آید و کودکان بیشتر. لذا بی توجهی به نیازهای اساسی کودک باعث ایجاد یک نوع تعارض در وجود او می‌شود و همین تعارض نمی‌گذارد که او به راحتی یاد بگیرد. احساس خود ارزشمندی و برداشت از خود او مرتباً کمتر و کمتر می‌شود. انگیزه او به حداقل می‌رسد و نگرش‌های او به تدریج منفی می‌شود. انگیزه‌های حیاتی معنی خود را از دست می‌دهد و شخص آماده بزهکاری می‌شود. پس مشاهده می‌کنید که توسعه و تکوین نگرش‌ها از همین شرایط نامطلوب است. من ناچارم برای روشن شدن این بحث بسیار مهم مثالی بزنم. ببینید، بچه‌هایی که هر روز شاهد دعوای پدر و مادر بوده‌اند یا اینکه پدر و مادر باکوچکترین لغزشی آنها را تنبیه کرده و اجازه هیچ کاری را به آنها نداده‌اند، هنگامی که وارد مدرسه می‌شوند با تردید به معلم نگاه می‌کنند. مدرسه اولین تجربه رسمی و اجتماعی کودکان است. وقتی این کودکان با این وضع وارد مدرسه می‌شوند سازش ندارند، نگرانند، اضطراب دارند و مدام در فکر این هستند که مبادا خطائی بکنند که آقا یا خانم معلم آنها را تنبیه کند، خانم‌ها و آقایان عزیز توجه به این نکته داشته باشید که چون اینها با یک تجربه منفی وارد مدرسه شده‌اند گاهی عمداً خطا می‌کنند تا ببینند که آیا معلمشان نیز مانند والدینشان آنها را تنبیه می‌کند یا خیر؟ در چنین مواقعی است که معلم باید رفتار اشتباه پدر و مادر کودک را نیز اصلاح کند و اگر در چنین مواقعی معلم صبور و فهیم نباشد مشکل دو چندان می‌شود. بعضی از این نوع بچه‌ها اضطراب دارند و با همین اضطراب در کلاس‌ها می‌نشینند. وجود اضطراب باعث می‌شود که چهره‌اشان سرخ شود، مشکلات تکلمی پیدا

کنند و ضربان قلبشان بیشتر شود. در مواقعی حتی اضطراب، روی غدد درون ریز و برون ریز اثر گذاشته و ممکن است کودک به تکرر ادرار دچار شود. تکرر ادرار باعث می‌شود که کودک بلافاصله پس از شروع کلاس دست بلند کرده و از معلم برای رفتن به دستشوئی اجازه بگیرد. معلم هم که غافل از اضطراب شدید این کودک است، ممکن است اجازه ندهد و به او بگوید که نه تو دروغ می‌گویی و بهانه‌ات چیز دیگری است، زیرا تو کمی قبل بیرون از کلاس بودی. در مواردی حتی ممکن است معلم‌ها این بچه‌ها را محدود یا اذیتشان کنند. آن وقت است که نگرش منفی این کودکان نسبت به خانواده‌اشان، به معلم هم انتقال داده می‌شود و رفته رفته بر مشکلاتشان نیز افزوده می‌شود. بسیاری از این کودکان با بهره هوشی متوسط، به سختی ابتدائی را تمام کرده و وارد راهنمایی می‌شوند. در راهنمائی شیوه آموزشی تغییر می‌یابد. دوره راهنمایی، پله‌ای است در حالی که ابتدائی خطی بود. در این زمان دوران بلوغ بچه‌ها نیز فرا می‌رسد. شیوه تک معلمی، چند معلمی می‌شود و ضریب دشواری در راهنمائی بالا می‌رود و اینها همه عواملی می‌شود که ۳۰ درصد بچه‌های راهنمائی مردود می‌شوند. بعضی از این مردودیها ۲ ساله می‌شوند و بعضی از این ۲ ساله‌ها اخراج می‌شوند. گروهی از این کودکان اخراجی در کوچه و خیابان پرسه می‌زنند و مرتکب بزه می‌شوند و در نهایت بعضی از آن بزهکارها به زندان‌ها رفته و در واقع پیش شما می‌آیند. هدف من از گفتن این حرف‌ها بیان پیچیدگی این مسائل بود. بر طبق آمار، حدود ۵۱ درصد نوجوانان حاضر در کانون اصلاح و تربیت تهران سابقه مردودی و اخراج از مدارس دارند، در حالی که آموزش و پرورش نباید این کار را بکند و به عکس بایستی سن تحصیلی ٦ تا ۲۰ سال را تحت پوشش قرار دهد. بهره هوشی نیز در این میان اهمیتی ندارد و آموزش و پرورش نباید کسی را حتی با بهره هوشی کم اخراج کند. به هر حال می‌بینیم که تجربه اجتماعی فرد باعث ایجاد نگرش‌های منفی می‌شود. کودک در خانه از پدر و مادر محبتی نمی‌بیند و در مدرسه هم معلم به او اذیت می‌کند. گاه حتی از طرف افراد دیگر همانند متصدی نانوائی نیز مورد آزار قرار می‌گیرد و همه اینها باعث می‌شود تمام چیزهایی که او در تعامل اجتماعی و رسمی یاد می‌گیرد، احساس‌های منفی و ناخوشایند باشد و این احساس‌های منفی و ناخوشایند ممکن است برخاسته از همه چیز مثل نهاد خانواده، مدرسه، کوچه، خیابان، مسئولین، پلیس و موارد دیگر باشد. شناخت اجتماعی هم ممکن است مستقیم یا غیر مستقیم باشد. به عنوان مثال ممکن است من مرتب به کسی تهمت زده و از او بدگوئی کنم. همین امر باعث می‌شود که نگرش منفی این کودک بیشتر شود و

آمیزه‌ای از شناخت منفی اجتماعی و احساس منفی، در نهایت باعث ایجاد نگرش منفی در او گردد. آن وقت، این نگرش‌ها و باورها باعث به وجود آمدن زمینه‌های مساعد در شخص می‌شود. بنابراین ما بیشتر باید برای تغییر باورها تلاش کرده و از توجه زیاد خود به رفتارها بکاهیم. بعضی وقت‌ها ممکن است شما نوجوانانی را ببینید که سیگار می‌کشند، به گردنشان زنجیر انداخته و تنها ۱۵ سال دارند. با خود می‌گویید که اینها هم رفتار آنها است، اما نکته اینجاست که در ورای این رفتار، یک نگرش و باور نهفته است. به همین دلیل باید همه چیز و همه کس، از مربی و قاضی تا مسئول زندان، نقش مشاور را داشته و آن را ایفاء کنند تا بتوانیم از وقوع بسیاری جرایم پیشگیری کنیم. من در اینجا لازم می‌دانم از آقای دکتر میرمحمد صادقی، همچنین خانم وینتر و همکارانشان تشکر دوباره‌ای برای برگزار کردن این کارگاه داشته باشم، زیرا برگزاری این گونه کارگاه‌ها برای پیشگیری از وقوع جرایم بسیار مهم و ضروری است.

من چند بار این مسأله را خدمت آیت ا... شاهرودی عرض کرده‌ام و ایشان نیز فرموده‌اند که به تدریج برای پلیس‌های اجتماعی و قضات محترم، دوره‌های روان‌شناسی اجتماعی، روان‌شناسی جنایی و ... گذاشته خواهد شد و درباره موضوع پیشگیری هم بحث‌هایی صورت خواهد گرفت. در نتیجه می‌توان گفت که وقتی فردی، جرمی انجام داده و دستگیر شده و نزد قاضی یا پلیس برده شده است، حتی اگر ظاهر این شخص نیز مناسب نباشد، باز باید قاضی یا پلیس نقش مشاور را ایفاء کنند، زیرا قاضی در واقع مربی جامعه است و باید بیشترین تأثیر را روی بزهکار داشته باشد. بنابراین، قبل از اینکه کیفر خواست تهیه شود تا قاضی بتواند بر اساس آن حکم صادر کند، باید رفتار فرد پذیرفته شود. پذیرفتن این فرد، با وضع موجود نیز به معنای قبول شخصیت او و در واقع پذیرفتن رفتار مجرمانه او نیست، زیرا تأیید کردن غیر از قبول کردن است. به هر حال وقتی شخصی جرمی انجام داد، باید ابتدا وضعیت موجود را پذیرفت و بعد توجه کرد که چه باوری در این سالها در او تکوین یافته است که باعث گردیده این فرد مرتکب جرم شود. در اینجا ضروری است که با آن فرد بحث و نگرش سنجی کرد تا بتوان به باورها و نگرش‌های او دست یافت که این کار نیز باید خیلی سریع صورت گیرد. ممکن است با چند سؤال ساده بتوان به زمینه شناختی او وارد شد و چه بسا این کار باعث شود که بخش اعظم مشاوره در همان اتاق انجام گیرد. بعد از این مشاوره هم ممکن است حالت ندامت و افسوس در فرد مشاهده شود و همین کار باعث اصلاح او شود. من بر این نکته باز تاکید

می‌کنم که همه انسان‌ها و بخصوص کودکان و نوجوانان این توان را دارند که رفتارهایشان را تغییر دهند، به شرط آنکه به باورها دست یابند و به رکن هایی همچون تکوین نگرشها، شناخت اجتماعی و احساس اجتماعی، توجه ویژه‌ای داشته باشند. مطمئناً هر رفتار و باوری قابل تغییر و اصلاح است. اما هر روشی توسط هر کس و در هر موقعیتی ممکن است مؤثر نباشد. اصل این است که توان اصلاح وجود دارد و از این رو باید بر روی روش‌ها کار کرد، شرایط و موقعیت‌ها را به وجود آورد تا زمینه اصلاح فراهم شود.

اصولاً" باورها بر ۲ پایه مؤثر استوار هستند و از این ۲ راه اکتساب می‌شوند. یکی از آن بعدها، بعد شناختی یا آموزش ذهنی از طریق مشاهدات است که می‌تواند از هر طریقی همانند دوستان، رادیو و تلویزیون و غیره به دست آید. هنگامی که طفل متولد می‌شود در معرض اطلاعات بی شماری قرار می‌گیرد. ذهن انسان نیز در برابر پدیده‌های مختلف، اکتساب‌ها و یادگیری‌های مختلفی دارد. اما نکته قابل توجه این است که پایدارترین یادگیری‌ها، یادگیری‌های غیر مستقیم یا ضمنی است، زیرا در این نوع از یادگیری‌ها فشار زیادی به ذهن وارد نمی‌شود. فرقی هم نمی‌کند که این نوع یادگیری‌ها خواسته یا ناخواسته و یا با توجه یا بی توجه بوده باشد. به هر حال انسان نسبت به اطلاعات و اکتساب‌ها نوعی احساس از خود نشان می‌دهد. بنابراین ابتدا شناخت صورت می‌گیرد و بعد احساس ایجاد می‌گردد که ممکن است خوشایند یا ناخوشایند باشد. لذا در مواقعی احساس بسیار مهم‌تر از شناخت است. به عنوان مثال، دانش یا شناخت مذهبی برای یک نوجوان اهمیت بسیار کمتری از احساس مذهبی دارد. اگر چه ما همیشه امیدواریم که توازن و تعادلی بین دانش مذهبی و احساس مذهبی وجود داشته باشد. زیرا اگر دانش اجتماعی نتواند پاسخگوی نیازهای شخصی و شخصیتی فرد باشد، فرد در برابر هر نوع دانش اجتماعی احساس ناخوشایندی پیدا می‌کند. بر فرض وقتی کودکی در مدرسه مشاهده می‌کند که معلم شاگرد را با هر اشتباه کوچکی تحقیر و تنبیه می‌کند، احساس ناخوشایندی نسبت به رابطه بین یک بزرگسال و خردسال پیدا می‌کند و به مرور زمان این احساس ناخوشایند در درون او بزرگتر و بزرگتر می‌شود. وقتی که در خانه رفتار دیکتاتور مآبانه و ظالمانه پدر و مادر را مشاهده می‌کند، در شکل‌گیری رابطه با پدر و مادر احساس ناخوشایندی پیدا می‌کند. منظور از این صحبت‌ها این است که وقتی کودکان و نوجوانان در موقعیت‌های مختلف آموزه‌های اجتماعی قرار می‌گیرند، به موازات این آموزه‌ها احساسات اجتماعی نیز پیدا می‌کنند. حال اگر این احساس اجتماعی نتواند در او انگیزه و

بینش اجتماعی ایجاد کند، باعث می‌شود که نگرش‌های ضد اجتماعی در او تقویت شود. به عبارت بهتر، آمیزه‌ای از شناخت نامطلوب اجتماعی و احساس ناخوشایند اجتماعی باعث می‌شود که شخص به شدت آسیب‌پذیر شود. این آسیب پذیری حاصل نگرش نادرست اجتماعی است که هم در حوزه اجتماعی و هم در حوزه روانی فرد وجود دارد. پس نگرش‌های اجتماعی می‌توانند انگیزه‌ها را تغییر دهند و تغییر انگیزه‌ها در واقع آمادگی برای عمل است. وقتی که می‌گوئیم فلان شخص یا کودک چنین باوری دارد، در واقع او یک آمادگی برای عمل دارد و نگرش او مقدمه پدیدائی رفتار او است. نگرش‌ها همچنین می‌توانند خیلی ضعیف یا قوی باشند. بر فرض مثال، اگر نگرش کودکی به مرحله‌ای برسد که باعث ایجاد تنفر از خانواده‌اش شود، زمینه‌های فرار وی از خانه فراهم می‌شود. یا زمانی که یک دختر ۱۴ یا ۱۵ ساله نگرش منفی و آسیب پذیرفته‌ای نسبت به پدر و مادر خود، نسبت به محیط مدرسه و یا حتی نسبت به بزرگسالان جامعه پیدا می‌کند و این نگرش منفی روز به روز در او زیاد می‌شود، باعث ایجاد نوعی تنفر اجتماعی از بزرگسالان می‌گردد. بریدن از الگوهای مأنوسی مانند پدر و مادر باعث ایجاد تنفر می‌شود و در این حالت، که حالت بسیار سختی نیز است، ممکن است شخص زمینه‌های خودآزاری و یادیگر آزاری را فراهم بکند. خودآزاری ممکن است در مواقعی به خودکشی منجر شود و دیگر آزاری بدین صورت است که شخص فکر می‌کند از خانه برود تا آبروی پدر و مادرش برود یا این که فکر می‌کند رفتن او از خانه باعث می‌شود که هم خود او از دست پدر و مادرش راحت شود و هم این که والدین او با این کار اذیت شوند. لذا نگرش‌ها باعث ایجاد رفتارها هستند. رفتار نیز مجموعه کنش‌ها و واکنش هایی است که از انسان در شرایط و موقعیت‌های مختلف سر می‌زند، نسبتاً پایدار و قابل مشاهده است و از این رو قابل سنجش و ارزیابی است. رفتارها انواع مختلفی از قبیل رفتارهای شخصی، رفتارهای اجتماعی، رفتارهای شغلی، حرفه‌ای، دینی، عبادی ، سیاسی و ورزشی و غیره دارند.

رفتارها بسیار متنوع هستند و همین تنوع باعث می‌شود که شخصیت انسان شکل بگیرد. به دلیل همین تنوع، برای اینکه بتوان شخصی را اصلاح کرد، نیاز هست رفتارهای او تغییر یابد و برای تغییر رفتارها نیاز است که به بستر پدیدائی آن رفتارها توجه کرده و آنها را تجزیه و تحلیل کرد. برای تجزیه و تحلیل رفتارها نیز ناچار باید قدمی به عقب برداشته به دوران کودکی شخص برگشت و شرایط به وجود آمدن نگرشها و احساس‌ها در آن فرد را فهمید. شناختن نگرشهای آسیب پذیرفته

فرد نیز بسیار مهم است و این شناخت بدون دانستن گذشته فرد به دست نمی‌آید. مثال و نمونه بارز این شناخت هنگامی است که کودک بیماری به پزشک مراجعه می‌کند، پزشک از مادر او سؤال می‌کند که آیا شیر خود را به فرزند داده است یا خیر؟ آیا این بچه سابقه زمین خوردگی سختی داشته است؟ آیا سابقهٔ بیماری‌هایی همچون یرقان، سرخچه و دیگر بیماری‌ها داشته است؟ و از این قبیل سئوالات. درست در چنین شرایطی وقتی که یک بیمار آسیب پذیرفته اجتماعی و روانی به من مراجعه می‌کند، من نمی‌توانم به گذشته او بی توجه باشم. من ابتدا بایستی بدانم که این بچه کی و کجا به دنیا آمده است؟ فرزند چندم است؟ قد و وزنش هنگام تولد چقدر بوده است؟ اینها مسائل بسیار مهمی است که من یا هر روان شناس دیگر باید بداند. لازم می‌دانم در اینجا آماری خدمتتان عرض کنم. ۸۰ درصد بچه‌هایی که زودتر از ۴۰ هفتگی به دنیا آمده و در هنگام تولد، وزنی کمتر از ۲ کیلو داشته‌اند در معرض آسیب‌های جسمی، ذهنی و اجتماعی قرار دارند. ۸۰ درصد این نوع کودکان دچار فلج مغزی یا عقب ماندگی ذهنی می‌شوند. همچنین ممکن است دچار فزون کنشی شوند. گاه خودشان زمینه‌های بزهکاری و مشکلات اجتماعی را فراهم می‌کنند و علت این کارها نیز به دوران بارداری بر می‌گردد. کیفیت به دنیا آمدن کودک، نوع تغذیه او و دیگر مسائل مشابه، در فهمیدن ناهنجاری کودک بسیار مفید است. جالب است بدانید بچه‌هایی که زودتر از ۴۰ هفته و با وزن کم به دنیا آمده‌اند زودتر از بچه‌های دیگر عصبانی می‌شوند. اینگونه بچه‌ها اگر ۲ ساعت پای کامپیوتر و یا تلویزیون بنشینند کوفتگی و کلافگی ذهنی پیدا می‌کنند و در چنین مواقعی به کرات رفتارهای پرخاشگرانه آنها قابل مشاهده است. درصد فراوانی از بچه‌های کانون اصلاح و تربیت از این نوع کودکان هستند. بچه هایی هستند که بهره هوشی پایین‌تری نسبت به دیگران دارند. در حالی که بهره هوشی یک انسان معمولی بین ۱۱۵ تا ۱۸۵ است، بهره هوشی اینگونه افراد در حد ۹۰ است و همین موضوع باعث می‌شود که بیش‌تر از دیگران در معرض آسیب‌های اجتماعی قرار بگیرند.

همانطور که قبلاً هم گفتم آمار گویای این است که ۵۱ درصد کودکان و نوجوانان کانون اصلاح و تربیت تهران سابقه مردودی و اخراج از مدارس بخصوص در دوره راهنمائی را دارند. چون برای موفق شدن در دوره راهنمائی فعلی ایران، بهره هوشی بالای ۹۰ احتیاج است و طبعاً کسانی که پایین‌تر از حدود ۸۵ هستند مردود می‌شوند، در نتیجه بعضی‌ها اخراج می‌شوند و بعضی اخراجی‌ها نیز مرتکب بزه می‌شوند. آمارها همچنین نشان می‌دهند که به احتمال ۹۹/۹ درصد بچه هایی که با

معدل ۱۳ یا کمتر از آن دبستان را تمام کرده‌اند، در دوره راهنمائی مردود خواهند شد. همین امسال بچه‌هایی که با معدل زیر ۱۳ وارد راهنمائی شده بودند مردود شدند. اگر چنین مردودی هایی اخراج شوند مشکلات نیز افزایش می‌یابد. من این موضوع را به آقای حاجی و قبل از آن هم به آقای مظفر و دیگر وزرای پیشین تذکر داده‌ام که اخراج بچه‌ها از نظام آموزشی خیانت به آنها است. اصولاً" واحدی کردن سیستم بدین معناست که با ورزش، با نقاشی، با مکانیکی ، با برق و با هر چیز دیگری کودک تا ۲۰ سالگی تحت پوشش مدرسه باشد. در مدارس باید برای بچه‌ها با هر بهره هوشی جایی وجود داشته باشد و به هیچ دلیلی نباید از مدارس اخراج شوند. تجربه نشان داده که وقتی معلمی بچه‌ای را از کلاس درس اخراج می‌کند، وی در حیاط مدرسه می‌بیند که بچه‌ها دارند فوتبال بازی می‌کنند و یک یار هم کم دارند، با آنها فوتبال بازی می‌کند و لذت می‌برد. دفعه بعد این بچه عمداً کاری می‌کند که اخراج شود تا بتواند با بچه‌های داخل حیاط بازی کند.

در رابطه با کانون اصلاح و تربیت هم لازم است به این نکته اشاره کنم که موضوع پایان نامه چند تن از دانشجویان کارشناسی ارشد مربوط به آنجاست. اولین آن متعلق به آقای ابوالقاسم مینایی و آخرین هم متعلق به آقای انصاری نژاد است که دانشجوی ممتاز دانشگاه بود. برای تهیه این پایان نامه‌ها، تمام کودکان کانون تست هوش شدند. نتایج تست‌ها مشخص کرد که بین مردودی و بزهکاری رابطه وجود دارد. بررسی‌ها نشانگر این بود که ۵۱ درصد بزهکاران کانون از مدارس اخراج شده‌اند. نگرش‌های این کودکان نیز بررسی شد و مشخص گردید که این افراد، کسانی هستند که تجارب تلخی از ناکامی های مکرر روانی و عاطفی درگذشته دارند. هیچ گاه مورد تأیید و تشویق پدر و مادر قرار نگرفته‌اند، در حالی که می‌دانیم همه انسان‌ها و بخصوص کودکان و نوجوانان، تشویق طلب، محبت‌پذیر و تکریم پذیرند و همچنین از انتقاد و تنبیه بدشان می‌آید. این مسائل، قانون طبیعت بر نفس انسانها است و متأسفانه این قوانین بر روح و روان آنها هیچگاه ساری و جاری نبوده است. هیچ کسی به تلاش و زحمت آنها بها نداده است. آنها را یا تنبیه کرده‌اند یا به آنها بی توجه بوده اند و اینها با کوله باری از ناکامی‌های مکرر بزرگ شده‌اند. نگرش‌های منفی، احساس خودکم بینی، احساس بی‌ارزشی، عدم اعتماد به نفس، عدم احساس خود ارزشمندی، نگرش منفی ناامیدانه نسبت به آینده و از دست دادن انگیزه تلاش، مسائلی است که در وجود آنهارشد کرده و زمینه بزهکاری را در آنها فراهم کرده است. این بچه‌ها هیچ گاه در خانواده و مدرسه محبت ندیده‌اند، این در حالی

است که می‌دانیم بایستی با فرزندان با محبت رفتار کرده و انگشت بر روی نقاط مثبت آنها گذاشت. بر فرض وقتی که پدر و مادری مشاهده کردند معدل فرزندشان ۱۱ شده است، سعی کنند به جای سرکوفت و نصیحت، مسائل مثبت را بزرگنمائی کنند و به عنوان مثال به او بگویند که چقدر ماشاءا... قدت رشد کرده، چقدر دندانهایت سفیدتر از گذشته شده است و مسائلی این چنین را بیشتر در محیط خانواده اشاعه دهند. در محیط زندانها و کانونها نیز باید سعی شود تا همه کسانی که به نوعی درگیر مسائل زندان هستند اعم از روان شناس، مدیر، آشپز، نگهبان، سرباز ،قاضی، مددکار و دیگر افراد، محبت بیشتری نثار زندانیان کنند و ضمناً باید بینش مقابله با زندانی و خصوصاً کودک را داشته باشند. چرا که اگر چنین بینشی وجود نداشته باشد، امید چندانی نمی‌توان به اصلاح شخص بزهکار داشت. زیرا برای اصلاح بزهکار باید باورهای او تغییر یابد. اما نکته مهم این است که تغییر باورها به سرعت انجام نمی‌گیرد بلکه تدریجی و وقت گیر است و حتی گاهی ممکن است برخی افراد در برابر این نوع تغییرها مقاومت نمایند. در اینصورت زندانبان بایستی متوجه این نکته ظریف باشد. جهت روشن شدن این مطلب مثالی عرض می‌کنم. فرض کنید شخصی وارد زندان می‌شود و زندانبان با او خوش رفتاری می‌کند. می‌گوید که چقدر ماشاءا... پسر رشید و خوش قیافه‌ای هستی، اصلا" به هیکل و قیافه تو نمی‌آید که بزهکار باشی. گفتن این حرفها باعث می‌گردد که فرد در داخل زندان به دیگر زندانی‌ها بگوید که رئیس زندان انسان بسیار شریف و خوبی است. در این حال ممکن است همبندهایش او را وادار کنند که زندانبان را دوباره امتحان کند. به آن شخص می‌گویند که او می‌خواسته تو را فریب دهد. برای این که به طینت واقعی او پی ببری برو و بدون سلام دادن از کنار او رد شو یا اصلا" به او تنه بزن، بعد از آن متوجه می‌شوی که اخلاق واقعی او چه جوری است. آن شخص هم مستقیماً برای امتحان کردن می‌رود پیش آن زندانبان و می‌گوید که مسئول بدبختی من همین شما هستید که اینجا نشسته‌اید. کمی هم جمله را با غلظت می‌گوید تا شخص عصبانی شود. زندانبان هم بدون اینکه بداند دارد امتحان می‌شود، می‌گوید که تقصیر من است. اصلا" اشتباه کردم که به تو محبت کردم، لیاقت تو همان است که ۲ تا سیلی خورده و به زندان برگردی. در همین خصوص من قبلا" مثالی از دبستان ذکر کرده‌ام. بچه‌هایی که تجربه خوشایندی از رفتار متقابل با پدر و مادرشان ندارند، هنگامی که به مدرسه می‌روند با نگاهی تردیدآمیز به معلم خود نگاه می‌کنند. تصور می‌کنند که اگر اشتباه یا خطائی مرتکب شوند، معلم نیز مانند والدین آنها را تنبیه خواهد کرد. لذا بعضی وقت‌ها چنین بچه‌هایی عمداً مشق

نمی‌نویسند یا کاری می‌کنند تا بدانند که آیا معلم هم آنها را تنبیه می‌کند یا خیر؟

سالها پیش دختر من کتابی را ترجمه و چاپ کرد. حکایتی در آن کتاب وجود داشت که بسیار زیباست و من به دلیل این که مربوط به موضوع است آن را نقل می‌کنم. حکایت به این صورت است که معلمی در یک شهر به مسافرت می‌رود. یکی از دانش‌آموزان آن معلم به خانه می‌آید و به مادرش می‌گوید که قرار است معلم بد اخلاقی به جای معلم قبلی ما بیاید ولی ما دوست داشتیم که همان معلم قبلی خودمان می‌آمد. مادر آن طفل در جواب می‌گوید که نه دخترم، همه معلم‌ها خوش اخلاقند و اصلاً" ما معلم بد اخلاق نداریم و هر کسی که چنین گفته دروغگو است. معلم یعنی آدمی که مهربان، خوش اخلاق، با مهر و عطوفت و منطقی است. دختر بچه فردا به مدرسه می‌رود و به هم کلاسی‌هایش هم می‌گوید که مادرم می‌گفت همه معلم‌ها خوش اخلاق، خوب و مهربان هستند. بعد از مدتی معلم جدید وارد می‌شود و با بچه‌ها احوالپرسی می‌کند. همه بچه‌ها در آن لحظه سکوت کرده و نگران هستند. معلم می‌بیند که زنگ نقاشی است و دفتر نقاشی‌های همه بچه‌ها روی میزها است. به آنها می‌گوید که به به! چقدر نقاشی‌های زیبائی کشیده‌اید. در همین حین آن دختر عمداً آبرنگ را به روی دامن خانم معلم می‌پاشد تا عکس العمل او را مشاهده کند. این اتفاق اگر در محیط مدارس ما بیفتد ممکن است معلم پدر و مادر کودک را بخواهد یا این که حتی او را از مدرسه اخراج کنند. اما آن معلم می‌فهمد که مقصود دختر از این حرکت، امتحان او بوده است. لذا به او می‌گوید که دخترم خدا را شکر که به نقاشی تو آسیبی نرسید. زیرا مهم نقاشی‌های تو است و تو برای آن خیلی زحمت کشیده بودی، در حالی که من می‌توانم دامنم را بشویم و دوباره از آن استفاده کنم. دختر مشاهده می‌کند که او آبرنگ بر دامن معلم پاشید و معلم او را تنبیه نکرد، کلاً" ذهنیت او نسبت به بد اخلاق بودن معلم تغییر می‌کند.

مشرکان در زمان حضرت محمد بر سر آن حضرت زباله می‌ریختند و او به ملاقات آنها می‌رفت تا با مهر و محبت دیدگاه آنها را عوض کند. اصولاً" در مقام مربیگری انسانها ۳ روش وجود دارد.

۱. سیئه در برابر سیئه

۲. عفو در برابر سیئه

۳. حسنه در برابر سیئه

در سیئه در برابر سیئه فرض کنید که شخصی دیر سر کلاس حاضر می‌شود. معلم از او می‌پرسد که

چرا دیر آمده‌ای؟ دانش‌آموز در پاسخ می‌گوید که خوب کرده‌ام دیر آمده‌ام. معلم هم در جواب می‌گوید چون می‌گویی خوب کرده‌ای دیگر حق حضور در سر کلاس من را نداری. این همان مرحله سیئه در برابر سیئه است.

دومین مرحله، مرحله عفو در برابر سیئه است. ممکن است شخص مرتکب خطائی شود که به ضرر من است ولی من قصاص نکرده و عفو می‌کنم. این همان عفو در برابر سیئه است. امروزه عفو درمانی روش مهمی برای درمان افراد افسرده و ناکام است. در حادثه‌ای که چندی قبل در آمریکا اتفاق افتاد، یک پسر بچه ۱۴ ـ ۱۵ ساله با یک مسلسل ۲۰ نفر را کشت. این موضوع نشان می‌داد که وجود آن پسر از کینه و نفرت پر شده و یک نگرش منفی نسبت به بزرگسالان پیدا کرده بود. احیاناً از طرف پدر و مادر یا معلم خود مورد تنبیه و یا آزار جنسی قرار گرفته بود. لذا می‌بایستی قبل از وقوع حادثه، آن گره‌ها و عقده‌ها را از ذهن و روان او پاک می‌کردند. سعی می‌کردند که او گذشته را فراموش کند. به او می‌گفتند آن فردی که این کار را کرده، خود دچار یک نوع بیماری بوده و تلاش می‌کردند که او کینه‌ها را از دل خود در آورده و فرد مورد نظر را عفو کند.

اما مرحله سوم، زیباترین مرحله است، یعنی حسنه در برابر سیئه یا به عبارت بهتر، کار نیک در برابر کار زشت فرد. این کار را اولیای بزرگ دین به وفور انجام داده‌اند. همانطوری که عرض کردم بر سر پیغمبر خدا آشغال می‌ریختند و حضرت سعی می‌کردند کار نیکی در قبال حرکت زشت آن شخص انجام دهند. یا فردی جاهل بر سر مالک اشتر سبزیجات فاسد شده می‌ریزد و مالک برای رهایی آن فرد از دام جهل بر درگاه خداوند دعا می‌کند. همین اعمال می‌تواند الگوئی برای ما باشد و وقتی امروزه بر فرض شاگردی به معلم توهین می‌کند، معلم می‌تواند با یک شاخه گل یا هدیه، در مقام اصلاحگر با او برخورد کند. در واقع برخوردها بایستی به قدری خوب و سازنده باشند که مقاومت‌ها در برابر تغییر باورها کم و کمتر شود.

نکته آخر عرایضم نیز این است که در بین کارکنان زندان‌ها بایستی یک عملکرد هماهنگ و خوب وجود داشته باشد. باید کارهایی انجام داد که احساس خود ارزشمندی بچه‌ها بالا رود و این کار مستلزم این است که به بچه‌ها در تمامی شئون احترام گذاشته شود. کیفیت غذا دادن به بچه‌ها، نوع صبحانه و نهار و شام و این قبیل مسائل، در جهت اصلاح کودکان بسیار مفید است. امیرالمؤمنین علی (ع) در حدیثی فرموده‌اند که هر کس شخصیت خود را شریف دارد از گناهان و لغزش‌ها مصون

بماند. لذا لازم است در جهت توجه به نقاط مثبت کودکان، تکریم شخصیت آنها، بالا بردن عزت نفس آنها، تقویت اعتماد به نفس، خود ارزشمندی و غنی کردن انگیزه تلاش آنها تلاش‌هایی صورت بگیرد.

باید به این نکته توجه داشت که ایجاد امید در شخص، شخصیت او را دگرگون کرده و او را انسان دیگری با دیدگاه‌های نو می‌سازد. همچنین باید تلاشی در جهت همگرایی انجام داد. اگر یک نوجوان با یک زندانبان رشد یافته شخصیتی، همگرایی داشته باشد، اصلاح آن نوجوان به مراتب ساده‌تر خواهد بود. امروزه دانشمندان باور دارند که اصلاح، بر پایه تئوری‌ها نیست بلکه بر پایه عمل کردن است و در همین رابطه بهترین عمل این است که تعامل بین زندانی و زندانبان بیشتر شود تا در سایه این ارتباط تنگاتنگ و مفید با توجه به ویژگی‌های الگوئی بزرگترها، رفتار طفل بزهکار نیز اصلاح شود.

دادرسی ویژه نوجوانان و پیمان نامه حقوق کودک در ایران، پیشرفت‌ها و چالش‌ها

دکتر باقر شاملو*

با سلام حضور شرکت کنندگان محترم کارگاه آموزشی، بنده قصد ندارم وارد بحث سازگاری حقوق کیفری با اطفال شوم و به تجزیه و تحلیل مسائل مرتبط با آن بپردازم بلکه مایلم با نگاهی عمیق‌تر به مسئله و تشکیک در مبانی و زیر بناهای حقوق کیفری فعلی اطفال، در زمینه ارائه زیر بناهایی جدید برای حقوق کودک و نگرش نوینی نسبت به حقوق کودک نکاتی را عرض کنم.

در حال حاضر بایدهایی که در خصوص حقوق کودک ارائه شده‌اند عبارتند از اعطای امکانات رفاهی، تسهیلات آموزشی، تسهیلات لازم جهت کسب مهارت‌های شغلی، ایجاد امکانات تفریحی، امکانات ارتباطی، تسهیلات پزشکی و روانی و حتی تسهیلات ناظر بر ارتباطات عاطفی و روحی، روانی برای کودکان، که اینها به عنوان ضرورت، مورد تأکید اسناد بین المللی، اسناد داخلی و مولفین حقوق کودک قرار گرفته‌اند. اعطای این تسهیلات نیز بر فرض نظام ارفاقی با کودکان صورت می‌گیرد.

حال سؤال اساسی بنده این است که آیا اساساً چنین برخوردی با کودکان بزهکار، برخوردی ارفاق آمیز محسوب می‌شود یا به عکس برخوردی قهرآمیز است. آیا این حد از لطف نظام‌های حقوقی معاصر با کودکان یک لطف کریمانه است یا به عکس یک لطف خسیسانه؟ به عبارت دیگر آیا اصولاً عنوان حقوق کیفری اطفال صحیح است یا لازم است در پی عناوین جدیدی برای آن بود؟ آیا اطلاق طفل بزهکارکه به کرات در اسناد بین المللی، داخلی و نظام‌های حقوقی مورد استناد قرار می‌گیرد به لحاظ منطقی درست است؟ آیا اصولاً طفل می‌تواند مجرم باشد؟

حال با توجه به سؤالاتی که مطرح شد می‌توانیم وارد بحث شویم. همچنان که اشاره شد بیش از

---

* - دانشیار دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی

یک قرن است که حقوق کیفری اطفال مورد توجه قرار گرفته است. در بعد بین المللی اولین بار حقوق کودک تحت تاثیر افکار مکتب تحققی، مورد توجه خاص ششمین کنگره انسان‌شناسی جنائی در ایتالیا قرار گرفت، و سپس در سال‌های ۱۹۲۴ در حقوق کودک ژنو، ۱۹۵۹ در اعلامیه جهانی حقوق کودک و اعلامیه‌های دیگری همانند اعلامیه جهانی حقوق بشر، میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی، میثاق بین المللی حقوق اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و... مورد توجه قرار گرفت تا در نهایت منجر به تصویب پیمان نامه جهانی حقوق کودک در سال ۱۹۸۱ در مجمع عمومی سازمان ملل متحد شد. پیمان نامه حقوق کودک از معدود پیمان نامه‌هایی است که بلافاصله بیشترین تعداد کشورها را به عضویت خود در آورد و با توجه به این که امضای پیمان نامه باعث می‌گردد تا برای کشور عضو از جنبهٔ الزام آور برخوردار باشد، کشور ایران نیز به عنوان عضو این پیمان نامه مؤظف است مفاد آن را رعایت کند و حقوق داخلی خود را با کلیات و امهات مطرح شده در آن سازگار نماید.

در بعد داخلی نیز چند قانون در این زمینه تصویب شده است که نخستین آنها قانون تشکیل دادگاه اطفال بزهکارمصوب سال ۱۳۳۸ می‌باشد. در حال حاضر هم مواردی همانند ماده ۴۹ قانون مجازات اسلامی و مواد ۲۱۹ و ۲۳۱ قانون آئین دادرسی کیفری، ناظر بر حقوق کیفری اطفال می‌باشند. در نهایت نیز به قانون جدید مربوط به تشکیل دادگاه اطفال می‌توان اشاره کرد که در حال حاضر در دست بررسی است.

حال عرض بنده این است که در بسیاری از این گونه اسناد بین المللی و ملی، در ابتدا فرض بر مجرمیت اطفال شده است و بعد برخورد لطف‌آمیزی در پیش گرفته شده است. اما این که چنین برخوردی تا چه اندازه صحیح است پرسشی است که می‌توان مطرح کرد. به عنوان مثال در ماده ۴۰ بیان شده است که *کشورهای عضو در مورد کودکان مجرم یا متهم به نقض قانون کیفری این حق را به رسمیت می‌شناسند که با آنان مطابق با شؤونات و ارزش کودک رفتار گردد.* هم‌چنین در بند ۵ همین ماده هم آمده است *دسترسی به مقام و یا ارگان قضایی ذیصلاح، بی‌طرف و مستقل بالاتر بر طبق قانون در صورت مجرم شناخته شدن.* بند آخر ماده هم اشاره نموده که *تامین مسائلی از قبیل نگهداری، راهنمایی، نظارت، مشاوره، تأدیب، فرزند خواندگی، تعلیم و تربیت و برنامه‌های آموزشی حرفه‌ای و سایر اقدامات دیگر در جهت تضمین اینکه با کودکان رفتاری متناسب با رفاه و*

شرایط و جرم ارتکابی آنها خواهد شد.

در حقوق داخلی ما هم عنوان کودک مجرم بسیار به کاربرده شده است صرفنظر از این که به عنوان مثال ضمانت اجرای در نظر گرفته شده برای آنان تدابیری همانند الزام سرپرستان به تربیت آنها باشد.

اکنون با این مبنا آیا می‌توانیم برخورد ارفاق‌آمیزی با کودکان داشته باشیم. بنده به عنوان یک کارشناس در این زمینه تردید دارم که چنین رویه‌ای درست باشد. علت عدم توفیق بیشتر نظام‌های کیفری در این زمینه نیز همین است که بر مبنای فرض غلطی استوار شده‌اند و از ابتدا اصل را بر گناهکار بودن اطفال قرار داده‌اند. در حالی که در اصول کلی حقوق جزای عمومی می‌گوییم کودک مسئول نیست و نمی‌تواند مرتکب جرم شود. لذا به نظر بنده پیش از پرداختن مشروح‌تر به بحث، ابتدا باید به دو سؤال اساسی پاسخ دهیم. این دو سوال عبارتند از این که کودک چیست؟ جرم چیست؟

در ارتباط با پرسش نخست باید گفت بحث این که کودک چیست به تفصیل در روانشناسی آمده است اما آن چه که در این خصوص مهم است، این نکته می‌باشد که کودک یک میوه نارس اجتماع انسانی است و هنوز در عرصه‌های جسمی، روانی، روحی، اجتماعی و به طور کلی تمامی بعدهای متصور برای انسان، به بلوغ و رسیدگی کامل نائل نگردیده است و بحث ما نیز همین است که وقتی کودک هنوز یک میوهٔ نارس است و شاکله شخصیتی او به طور کامل شکل نگرفته است چگونه می‌توانیم اصل و فرض را بر گناهکار بودن چنین شخصی قرار دهیم. شخصی که هنوز مفهوم واقعی مسئولیت کیفری نمی‌تواند در وی متجلی شود.

در ارتباط با بحث مسئولیت کیفری بنده معمولاً مثال هایی را در کلاس‌های دانشگاهی مطرح می‌کنم که اشاره به بعضی از آنها نیز در اینجا بد نیست. البته این مثال‌ها مرتبط با بزرگسالان و افراد بالغ هستند. نمونه نخست، واقعه‌ای است که سال گذشته رخ داد. مردی پس از ورود به خانه مشاهده می‌کند که همسرش دچار دردهای زایمان شده است. وی را به بیمارستان منتقل می‌کند ولی برای پذیرش او واریز مبلغ دویست هزار تومان ضروری است و چون وی چنین پولی را نداشته است ناگزیر همسر خود را به منزل باز می‌گرداند و چون خود را در برابر دردهای رو به شدت همسر خود ناتوان حس می‌کند، از خانه بیرون می‌آید و با رسیدن به اولین مغازه طلا فروشی، شیشه ویترین مغازه را با سنگ می‌شکند و با برداشتن مشتی از طلاها فرار می‌کند اما توسط مردم دستگیر می‌شود. حال در

ارتباط با مرد مزبور، بحث این است که بزه ارتکابی وی تا چه حد متأثر از خبث طینت و گرایش‌های مجرمانه وی و تا چه حد متاثر از اجتماع بوده است. به عبارت دیگر چنانچه مسئولین بیمارستان، با پذیرش همسر وی موافقت می‌کردند و نهادهایی نیز برای حمایت از وی وجود داشت آیا جرم مزبور به وقوع می‌پیوست؟

مثال دیگری که در زمینه مسئولیت کیفری جالب توجه است همین واقعهٔ تأسف بار غرق شدن هفت کودک معصوم در استخر پارک شهر است که چند نفر هم در ارتباط با آن متهم شده‌اند. حال در ارتباط با واقعه مزبور چند سؤال را می‌توان مطرح کرد که بنده به برخی از این گونه سؤالات اشاره می‌کنم:

اگر از ابتدا شهرداری یا هر نهاد دیگری که در این زمینه مسئولیت داشته است، وظیفه نظارتی خود را به خوبی انجام می‌داد این کودکان معصوم غرق می‌شدند؟

اگر قایقران مهارت و صلاحیت لازم را در کار خود داشت چنین اتفاقی رخ می‌داد؟

اگر مسئول اردو به عوض صرفه جویی کردن، تنها تعداد مجازی از کودکان را به قایق سوار می‌کرد چنین حادثه‌ای صورت می‌گرفت؟

اگر نظام آموزشی ما به جای هدر دادن بسیاری از فرصت‌های تفریحی دانش‌آموزان، برنامه ریزی‌های لازم را انجام می‌داد تا کودکان شنا کردن را به عنوان یکی از مهارت‌های اساسی در زندگی فراگیرند، کودکان معصوم غرق می‌شدند؟

بنده این مثال‌ها را عرض کردم تا نشان دهم که مفهوم مسئولیت کیفری با آنچه که قبلاً در این خصوص می‌فهمیدیم تفاوت بسیاری یافته است. در مثال دومی که عرض کردم، بیشتر عواملی که در قالب سؤال‌ها مطرح شدند به صورت مستقیم یا غیر مستقیم در مرگ نوجوانان غرق شده دخالت داشته‌اند اما آیا واقعاً کسی قصد کشتن آنها را داشته است؟ می‌دانیم که قطعاً اینطور نیست.

حال در خصوص کودکان نیز بحث مسئولیت کیفری از پیچیدگی‌های خاصی برخوردار است. باید به این پیچیدگی‌ها توجه داشت. نه این که کودکان را علیرغم نقص در رشد روحی، روانی‌شان به عنوان مجرم تلقی کرد و سپس به برخورد ارفاق‌آمیز با آنها پرداخت. به لحاظ منطقی این کار صحیح نیست. یک فرد نابالغ بویژه در سنین جوانی و بلوغ بسیار تنوع طلب است و میل دارد به تجربه‌های مختلف دست بزند و بیشتر از آن که به نصایح دیگران در این زمینه توجه کند، در اندیشه تجربه‌های

جدید شخصی است.

لذا در صورتی که چنین فردی را مجرم و دارای مسئولیت کیفری بدانیم و سپس حکم به برخورد ارفاق‌آمیز با وی نمائیم، بنای خود را بر پایه بدی قرار داده‌ایم. مبنای صحیح آن است که بگوئیم کودک به عنوان کسی که هنوز دارای یک شخصیت متزلزل و شکل نگرفته است، به طور کلی مجرم نیست.

جرم یک تعریف قانونی دارد که شاید همهٔ ما آن را از حفظ باشیم. ماده ۲ قانون مجازات اسلامی می‌گوید «هر فعل یا ترک فعلی که در قانون برای آن مجازات تعیین شده باشد جرم محسوب می‌شود.» اما تعریفی که ما در جرم‌شناسی از جرم ارائه می‌دهیم این نیست بلکه از منظر جرم‌شناسی، جرم پدیده‌ای زیستی، اجتماعی، روانی است و در حقیقت یک پدیدهٔ پیچیده و مرکب محسوب می‌شود. حال آیا کودکی را که هنوز نارس است و پدیدهٔ مرکبی را انجام داده است باید مسئول عمل خود بدانیم و او را مجرم محسوب کنیم؟ اگر از دید کلاسیک وارد این بحث شویم، باید بگوئیم که جرم عملی است که نیازمند سه عنصر جداگانه است که عبارتند از عنصر قانونی، عنصر مادی، عنصر روانی که در میان آنها عنصر روانی از اهمیت و گستردگی نسبتاً زیادی برخوردار است.

در این خصوص اگر کودک را به عنوان کسی که هنوز عنصر روانی وی شکل نگرفته است مجرم بدانیم به نظر می‌رسد که چندان صحیح نیست و باور خود بنده این است که اطلاق طفل بزهکار، اشتباه است.

البته بنده درصدد این بحث نیستم که حوزهٔ آزاد و بی حد و حصری را برای کودکان ترسیم کنم و قطعاً لازم است که فروض مختلفی را در این زمینه در نظر گرفت و راهکار هایی را برای مواجهه با کجروی‌های کودکان اتخاذ کرد، بلکه قصد اصلی بنده این است که توجه عزیزان را به مبانی حقوق کیفری جلب نمایم و توضیحاتی را در زمینه پیچیدگی مفهوم مسئولیت کیفری ارائه کنم.

امروزه چه بخواهیم و چه نخواهیم جامعه هایی بحران زده داریم. نه در اینجا بلکه در سراسر جهان جامعه‌ها با بحران‌های مختلفی دست به گریبان شده‌اند و حتی خود ما که لااقل از نظر فکری و حرفه‌ای در سطوح بالای جامعه قرار داریم گاهی در برابر این بحران‌ها دچار مشکل می‌شویم. حال چگونه از یک نوجوان که در حال گذر از دوران بلوغ است می‌توان انتظار داشت که از پس همهٔ این بحران‌ها برآید. در گذشته ارزش‌های اخلاقی حاکم بر یک جامعه قرابت و شباهت بسیاری با

ارزش‌های قضایی حاکم بر آن داشت، اما امروزه چنین نیست و اگر مجموعه ارزش‌های اخلاقی و قضایی را همانند دو دایره تصور کنیم، این دو دایره با زاویه‌ای نسبتاً زیاد و با شدت در حال باز شدن از همدیگر هستند. در برخی اجزا با همدیگر تطبیق می‌نمایند و در برخی دیگر با یکدیگر مطابقت ندارند. در حال حاضر حسن و قبح‌ها بر خلاف گذشته، متقن، قطعی و مشخص نیستند.

امروزه در سطح جوامع ملی و حتی جوامع بین المللی می‌توان شاهد بحران هایی در زمینه روابط خانوادگی، روابط فرزندان و والدین بود. مهم‌تر از آنها بحرانی است که در زمینه بلوغ کودکان ایجاد شده است و می‌توان از آن تحت عنوان بحران بلوغ زودرس یاد کرد. اگر درگذشته روند بلوغ کودکان سیر طبیعی خود را طی می‌کرد امروزه به دلیل گستردگی عرضه اطلاعات، کودکان، هم از نظر جنسی و هم از نظر ذهنی، گاه دچار بلوغ‌های زود رس می‌شوند. حال طبیعی است که هجوم این گونه بحران‌ها به کودکان، رفتار آنها را متأثر می‌کند و نمی‌توان از آنان انتظار خیلی زیادی داشت.

بنده مثالی را در این زمینه عرض می‌کنم. تصور کنید یک فرد معلول جسمی در خیابان راه می‌رود و ناگهان پای او می‌لغزد و به هنگام افتادن ضربه‌ای هم به ما وارد می‌کند. ما در برابر این عمل چکار می‌کنیم. فوری تلافی می‌کنیم یا برعکس سعی می‌کنیم به وی کمک کنیم تا دوباره از جای خود برخیزد بویژه آن که وی به معذرت خواهی از عمل خود نیز بپردازد.

اکنون برخورد نظام قضایی با کودکان نیز باید این چنین باشد. یک کودک هنوز از شخصیت شکل یافته‌ای برخوردار نیست و در ابعاد مختلف ضعف دارد. حال اگر وی به اشتباه مرتکب عملی شود که جامعه و قانون آن را جرم محسوب نموده‌اند، با نگاهی عمیق‌تر می‌توان عمل وی را همانند تنه زدن یک معلول محسوب نمود.

همچنان که عرض کردم بحران‌های موجود در جامعه بر همه افراد تأثیر می‌گذارند و ضریب تأثیر آنها به تناسب ظرفیت‌های کودکان بسیار بیشتر است. به نوعی که در قالب اوقات، تحمل، هضم و برخورد صحیح با این گونه بحران‌ها را برای آنان غیر ممکن می‌سازد و منجر به برخی واکنش‌های رفتاری از سوی آنان می‌شود که ما از آنها به عنوان جرم یاد می‌کنیم. بعضی از جرم شناسان معتقدند جرم واکنشی است که در برابر بیرون صورت می‌گیرد و هر چند این گفته در مورد بزرگسالان است اما کودکان را نیز در بر می‌گیرد. امروزه حتی خود حقوق کیفری هم با بحران مواجه شده است. اگر از دید سنتی نگاه کنیم بیشتر توجه حقوق کیفری به مسائل انفرادی است در حالی که امروزه جرایم به

سمت بزهکاری‌های باندی سوق یافته است و یکی از دلایل ناکامی‌های حقوق کیفری در زمینه مبارزه با برخی جرایم نیز در همین نکته نهفته است.

در ارتباط با کودکان نیز لازم است ما حتی الامکان از فضای حقوق کیفری بیرون برویم و اصلاً بنا را بر مواجهه غیر کیفری با کودکان بگذاریم و اگر بتوانیم این اصل را دگرگون کنیم، آثار و برکات بسیاری را در پی خواهد داشت. نظام حقوقی و قضایی نباید متولی این امر باشد و لازم است نهاد دیگری با بهره گیری از جامعه شناسان و جرم شناسان ایجاد گردد. اصلاً راهکارها و شیوه‌هایی اتخاذ شود که تصمیم نهایی را شخصی غیر از قاضی بگیرد. در بیشتر موارد یک قاضی با دید حقوقی و قضایی نمی‌تواند مشکلات کودکان را درک کند لذا ضروری است پیشگیری، برخورد، رسیدگی، درمان و اصلاح این گونه اطفال بر عهده یک نظام رسیدگی کننده غیر کیفری محول شود. الفاظ و ادبیات حقوقی مرسوم در این زمینه باید متحول و دگرگون شود و با الفاظ و ادبیات متفاوت‌تری جایگزین شود.

امکانات دادرسی ویژه نوجوانان در ایران برای اجتناب از محرومیت از آزادی

دکتر حسین صفاری*

بسم الله الرحمن الرحیم. موضوع سخنرانی انتخاب شده برای بنده عبارت است از شرایطی که بر اساس آنها می‌توان در قوانین ایران از زندانی کردن نوجوانان احتراز کرد.

من قبل از اینکه بخواهم به صورت مفصل در این مورد بحث کنم، بایستی مقدمهٔ کوتاهی خدمت دوستان عرض کنم. در برخی مواقع تصور می‌شود که قضات محترم و پلیس نگران این موضوع هستند که برخی از روش‌های پیشنهادی ما ممکن است با مبانی حقوقی و اعتقادی جامعه هماهنگی نداشته و یا اینکه اصولاً در قوانین موضوعه ما این مسائل پیش‌بینی نشده باشد. با پذیرفتن این مسأله به عنوان یک واقعیت، بنده معتقد هستم که حتی با وضع فعلی قوانین موجود، قضات محترم می‌توانند بااختیارات قانونی که چه به صورت تصریحی و چه به صورت تلویحی دراختیار دارند از بازداشت و مجازات کردن نوجوانان جلوگیری کنند.

دوستان مستحضر هستند که نظام قضایی اسلام در برخورد با بزهکاران، در ابتدا یک سیاست غیر کیفری اتخاذ کرده است و در این مورد اگر شخصی ایراد و اعتراضی داشته باشد بنده می‌توانم با آیه و حدیث او را نسبت به این مسأله آگاه و راضی نمایم. قرآن کریم در خصوص برخورد با بزهکاران تاکید بیشتری بر تهذیب وانسان سازی داشته است تا بر مجازات‌ها. در واقع در کل قرآن تنها ۵ آیه وجود دارد که برای جرایم مجازات تعیین کرده است. این مسأله می‌تواند نشانه‌ای بر این باشد که خداوند متعال، اصرار چندانی بر اجرای مجازات‌ها نداشته است. در حالی که ما جرایم بسیار مهمی نیز داریم که طبعاً باید در قرآن پیش‌بینی می‌شد. لذا متوجه می‌شویم که کم بودن مجازات‌ها نشانه‌ای از اصرار نداشتن به مجازات‌ها است. در آیات متعدد نیز خداوند توصیه به سازش و عفو کرده است.

---

* - دانشیار دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی

در همان ۵ آیه هم که مجازات‌ها مشخص شده، بلافاصله بعد از آن توصیه به گذشت و عفو شده است. در همین رابطه ما حدیث رفع را هم داریم. در این حدیث مسئولیت کیفری از کودکان، همانند مجانین، اشخاص خوابیده و... برداشته شده است. نقطهٔ اشتراک مهم این افراد در نداشتن مسئولیت کیفری و نبود قوهٔ ادراک و تشخیص است. به همین خاطر هم هست که قرآن به ما گفته است اینگونه افراد را به دلیل نداشتن درک کامل نبایستی مجازات کرد. این گونه افراد صرفاً مسئولیت مدنی دارند و به هیچ وجه نبایستی مسئولیت کیفری داشته باشند. در حدیثی از امام صادق (ع) نقل شده است که با اطفال با خشونت رفتار نکنید که آنها خشونت را یاد می‌گیرند. این موضوع هم اینک در علم روان شناسی و علوم تربیتی به تجربه ثابت شده است. لذا ما از نظر منابع فقهی هیچ مشکلی دراین‌زمینه نداریم. حتی وقتی سرکار خانم ویتر دو مدل عدالت قضایی و عدالت ترمیمی را شرح می‌دادند، بنده فکر می‌کردم که ما مبانی چنین کاری را در اسلام داریم و اگر این مسأله تاکنون مغفول مانده است، مقصر، هم بندهٔ معلم هستم و هم شماها در لباس قاضی و پلیس و قانونگذار. اما به مصداق مثل معروف جلوی ضرر را هر وقت بگیریم نفع است می‌توانیم برگردیم و سیاست کیفری خود را در قبال کودکان اصلاح کنیم. در واقع ما وظیفه داریم که از اطفال حمایت کرده و تلاش‌هایی در جهت جلوگیری از بزهکاری کودکان داشته باشیم. این وظیفه شرعی و انسانی ما است و آن هم نه با خشونت و تنبیه، بلکه با پند و اندرز و مهربانی و تنها در صورت نگرفتن نتیجه، برخوردهای دیگر باید صورت بگیرد . بنابراین متکی شدن صرف به مجازات در مواجهه با هر بزه صورت گرفته نمی‌تواند با سیاست کلی کیفر زدایی هماهنگی داشته باشد. البته بنده عرضم این نیست که احتیاجی به نظام کیفری و قضایی نداریم. نه تنها بنده که هیچ کس دیگری نمی‌تواند این ادعا را داشته باشد. به هر حال وقوع جرم سبک و سنگین، از بزرگ و کوچک و در واقع از هر کس امکان پذیر است. اما نکته اینجاست که ما بایستی سعی کنیم تا در کنار داشتن نظام کیفری، اصول اولیه اسلامی واعتقادات خود را نیز در این چهارچوب عملی بکنیم. در این راستا اولین کار و در واقع اولین وظیفه این است که از ورود اطفال به دستگاه قضایی از طرق قانونی و قابل توجیه جلوگیری شود. امروزه مبحث قضازدائی در دنیا بحث جدیدی است و دستاوردهای خوبی نیز داشته است. ما نیز باید از این روش استفاده کنیم. اگر چه من معتقدم که این روش در فقه سنتی ما وجود داشته و هم در مورد بزرگسالان و هم کودکان صدق می‌کند. چرا که ما در قرآن آیه‌ای با مضمون، «انما المومنون اخوة فاصلحوا ذات بین اخویکم» داریم که می‌توانیم بر

طبق این آیه، غیر مسلمانانی راکه به ادیان الهی اعتقاد دارند جزو مومنان محسوب کنیم. زیرا آنها نیز به خدا، به نبوت، به روز قیامت و بعضی مسائل دیگر اعتقاد دارند و بنابراین می‌توان آنها را جزو مؤمنان حساب کرد. حال اگر چنانچه نتوانیم در مورد غیر مسلمان‌ها کاری انجام دهیم، لااقل می‌توانیم دربارهٔ اختلاف‌های خود مسلمانان از این مسأله استفاده کرده و مشکلات را خارج از نظام کیفری حل و فصل کنیم. این مسأله در فقه سنتی ما نیز تاکید شده که بیشتر جرایم قابل گذشت هستند و بایستی حتی در جرایم سنگینی مانند جرایم علیه اشخاص چه در دادگاه و چه در خارج از دادگاه سعی بر سازش دو طرف دعوا شود. این روش بسیار خوبی است که بایستی حداقل یکبار به آن عمل کرد و چنانچه نتایج مطلوبی در پی نداشت، می‌توان آن راکنارگذاشته و یا اصلاح کرد.

با این اوصاف من معتقدم که سیاست واگرد و قضایی زدائی اگر چه با تاکید بیشتری برای اطفال در نظرگرفته شده است ولی می‌تواند در مورد بزرگسال‌ها هم قابل اعمال باشد و قطعاً نتایج مثبتی در پی خواهد داشت. به عنوان مثال، یکی از نتایج مثبت قضازدائی می‌تواند این باشد که بسیاری ازپرونده‌های موجود در دادگستری از آنجا خارج شوند و قضات بتوانند با دقت کافی به بررسی پرونده‌ها بپردازند تا آراءشان مورد اعتراض قرار نگرفته و نقض نشود. زیرا می‌دانید که در وضعیت کنونی، بسیاری از آرای قضات عزیز در دیوان عالی کشور نقض می‌شود. به عبارت بهتر، بر طبق آماری که رئیس محترم دیوان عالی کشور در سال گذشته ارائه کردند، آرای حدود ۲۳ الی ۲۴ هزار پرونده از کل ۲۸ هزار پروندهٔ رسیدگی شده در سال قبل نقض شده است. خوب، باید در اینجا پرسید که چرا بسیاری ازپرونده‌ها پس از ۲ مرحله رسیدگی، باز در دیوان عالی کشور نقض می‌شوند؟ البته به مشکلات قضات عزیز نیز توجه داریم که وقت کافی برای مطالعهٔ پرونده‌ها ندارند و مشکلات دیگری که به هر حال دارند. اما درکنار این بایستی به بعضی کم‌کاری‌ها و بی‌عدالتی‌ها نیز توجه کرد. مسئولیت قضاوت دراسلام بسیار سنگین و مهم است و اصل در این مسئولیت، برقراری عدل و قسط و احیای حقوق تضییع شده مردم است. در این راه، هم باید دقت کافی به خرج داد و هم این که خدا را در قبال این مسئولیت در نظرگرفت. ما می‌دانیم که خدا بسیار رحیم است، اما این را هم می‌دانیم که خداوند فرموده من از حق خود می‌گذرم اما حق مردم بر جای خودباقی است و اگر به حق مردم تجاوز نمائید من نیز از حق خود نخواهم گذشت. لذا مسئولیت ما بسیار سنگین‌تر می‌شود و بایستی تمام تلاش یک قاضی، قضاوت عادلانه و احیای حق تضییع شده افراد باشد و برای این کار بایستی به

بسیاری از جرایم در بیرون از دادگاه رسیدگی کرد تا فرصت برای مطالعهٔ پرونده‌های سنگین‌تر موجود باشد. در حقیقت کسی منکر این نیست که نباید به جرم کلاهبرداری در دادگاه رسیدگی کرد، اما به نظر می‌رسد اشکالی ندارد که بر فرض به جرم چک در بیرون دادگاه رسیدگی شود. شاید رسیدگی به جرم این شخص در بیرون دادگاه، هم فرصتی برای سازش دو طرف دعوا فراهم کند و هم دادگستری‌ها خلوت شده و قضات بتوانند با آسودگی بیشتری پرونده‌ها را بررسی کرده و آرای خود را صادر کنند که قطعاً نیز استوارتر از آراء قبلی آنها خواهد شد. خوشبختانه طبق شنیده‌های من این کارها شروع شده است اما هنوز در مراحل ابتدائی خود است و بایستی بیشتر از این‌ها در این زمینه کار شود. مبانی قانونی چنین کارهایی نیز وجود دارد و چون قانون ما منطبق با قوانین شرعی است، لذا مشکلی هم در خصوص تضاد چنین قوانینی با قوانین شرع وجود ندارد و بنابراین ما می‌توانیم از چنین قوانینی در راستای رسیدگی به جرایم افراد در بیرون از دادگستری‌ها استفاده کنیم. در همین رابطه، بند ۵ اصل ۱۵۶ قانون اساسی یکی از وظایف قوهٔ قضائیه را پیشگیری از وقوع جرم عنوان کرده است. هر چند معتقد هستم که قوهٔ قضائیه به تنهایی نمی‌تواند چنین وظیفه‌ای را عهده‌دار شود و بایستی قوای دیگر و نهادهایی همچون خانواده‌ها، مدارس و غیره با قوهٔ قضائیه در این رابطه همکاری داشته باشند.

اصل ۱۵۸ قانون اساسی نیز ۲-۳ وظیفه برای قوهٔ قضائیه برشمرده است که می‌توان از آنها استفاده کرد. لازم است لوایحی در این زمینه‌ها تهیه شوند که با شرع نیز مخالفتی نداشته باشند و سپس صورت قانونی پیدا کنند تا توسط آنها بتوان اقداماتی در جهت پیشگیری از جرم انجام داد. همچنین، مادهٔ ۶ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب به قضات اجازه می‌دهد که پرونده‌های سبک را به قاضی تحکیم ارجاع دهند. در حالی که آمار نشان می‌دهد که قضات از این اختیار قانونی خود استفاده نمی‌کنند.

همچنین الان ۲ سال است که بر طبق مادهٔ ۱۸۹ قانون برنامهٔ توسعه، شورای حل اختلاف تشکیل شده است، اما متأسفانه در این ۲ سال نیز هیچ کار مثبتی صورت نگرفته است و حتی من به شخصه دیروز در روزنامه خواندم که در آئین نامهٔ آن شورا، پیش بینی شده است که حق تجدید نظرخواهی وجود ندارد و این عملی است که برخلاف قانون اساسی کشور و مقررات بین المللی است. هیچ مرجعی نمی‌تواند حق تجدید نظر خواهی دیگران را از خود سلب نماید، مگر در صورتی که خود آن مرجع یا شخص حق تجدید نظر خواهی را از خود سلب نماید که این کار در بعضی مواقع امکان پذیر

نیست. بر فرض، شخصی در دادگاه حق تجدید نظر را از خود سلب می‌کند و این در حالی است که این امر می‌تواند به اعدام او منجر شود و لذا در این زمان چون حفظ جان در اسلام واجب است نبایستی فرد از خود سلب مسئولیت کند. به همین خاطر من دیروز تصمیم داشتم که با یک روزنامه تماس گرفته و از آنها بخواهم قید کنند این کار برخلاف قانون اساسی و مقررات بین‌المللی است. زیرا کسی نمی‌تواند حق تجدید نظر خواهی را از شخص یا نهادی سلب کند. به هر حال این مساله، بحث گسترده‌ای را به دنبال دارد که من وارد جزئیات آن نمی‌شوم.

بحث بعدی، امتیازاتی است که رسیدگی خارج از دستگاه قضایی یا همان واگرد و قضازدائی برای شخص به دنبال دارد. امتیاز اول رسیدگی خارج از دستگاه قضایی این است که حجم کار دادگستری‌ها کم می‌شود و قضات بهتر می‌توانند به پرونده‌ها رسیدگی کنند. چون امروزه برطبق شنیده‌های من بعضی قضات مجبور می‌شوند در ماه تا ۶۰۰ حکم صادر کنند. این آمار می‌تواند هشداری برای استفاده از قضازدایی باشد، زیرا صادر کردن ۶۰۰ حکم در ماه به درستی، امری غیر ممکن است و تنها در صورتی یک قاضی می‌تواند ۶۰۰ حکم در ماه صادر کند که بیشتر احکام او برای تجدید نظر به دیوان عالی کشور بروند. اما سؤال اینجاست که پس مسئولیت و عدالت قاضی چه می‌شود؟ همانطور که می‌دانیم عدالت یکی از شروط دائمی و اصلی هر قاضی است و اگر یک قاضی بداند حکمی که می‌دهد اشتباه است از عدالت ساقط شده و صلاحیت قضاوت را از دست می‌دهد. حال اگر احیاناً اشتباهی هم در حکم صادر شده به وجود آید، بهتر است که قاضی خاضعانه و بدون ناراحتی اشتباه خود را قبول کرده و سعی در جبران آن اشتباه نماید که این کار نه تنها اشکالی ندارد بلکه افتخاری بزرگ برای یک قاضی باتجربه است. لذا یکی از امتیازات قضازدائی این است که سنگینی کار در دادگستری‌ها کمتر می‌شود و قضات زمان بیشتری برای رسیدگی به پرونده‌هایی با جرایم سنگین‌تر پیدا می‌کنند. امتیاز بعدی این نوع رسیدگی این است که شخص، درگیر نظام قضایی نشده و برچسب بزهکاربر او زده نمی‌شود.

به هر حال همه می‌دانید که نگاه سیستم قضایی حتی به شاکی نوع دیگری است و طبعاً این نگاه با درجات بیشتری بر روی متهم وجود دارد. وقتی که افرادی به عنوان شاکی و متهم وارد کلانتری می‌شوند، افسران پلیس به دلیل ماهیت کاری که دارند و با افراد بزهکار زیادی مواجه بوده‌اند با دید یک بزهکار به شاکی و متهم نگاه می‌کنند و همان نگاه‌ها ممکن است باعث آزار شاکی و متهم شود.

بنابراین ما تا حد امکان وظیفه داریم نگذاریم افراد وارد سیستم قضایی شوند و سوء پیشینه‌ای برای آنها رقم نخورد. گاه ممکن است شخص به خاطر یک جرم کوچک، گناهکار تشخیص داده شود و یک سابقهٔ کیفری در پروندهٔ او به حساب آید. بعد وقتی که شخص می‌خواهد کاری انجام دهد، سابقهٔ کیفری فرد مطرح می‌شود و شخص نمی‌تواند زندگی سالمی داشته باشد و ناچار دنبال زندگی مجرمانه می‌رود تا بتواند به زندگی خود ادامه دهد.

امتیاز بعدی قضازدایی این است که به شخصیت بزه دیده توجه خاصی شده و بزه دیده نیز در حل و فصل دعوا نقشی ایفاء خواهد نمود. اگر چه خوشبختانه در اسلام جریمهٔ دیه وجود دارد و شخص بزه دیده در مواردی می‌تواند به حق خود برسد اما در کشورهای غربی که دیه وجود ندارد، شخص بزه دیده حاصلی از مرافعهٔ خود به دست نمی‌آورد. می‌بینید که شخصی نقص عضو پیدا کرده ولی در عوض، دولت جریمه را از بزهکار گرفته و شخص بزه دیده به حق و حقوق واقعی خود نمی‌رسد.

امتیاز بعدی این نوع رسیدگی، تلاش در رفع ریشه‌ای مشکلات و برخی جرم‌های خاص است. به عنوان مثال، وقتی که دزدی کیف پول خانمی را به سرقت برده و دستگیر شده است، مأموران، ملاقاتی با حضور این ۲ نفر ترتیب می‌دهند و شخص سارق می‌گوید که من این مشکل را داشتم و به همین دلیل پول کیف شما را دزدیدم. از آن طرف هم خانم می‌گوید وقتی شما پول من را دزدیدید، من دچار مشکل شدم و این بلاها به سرم آمد. بعد وقتی هر دو نفر می‌فهمند که ناخواسته چه بلائی سر یکدیگر آورده‌اند پشیمان شده و موضوع بدون وجود دادگستری فیصله می‌یابد. حسن اصلی این نوع رسیدگی این است که هم نتیجه، دلچسب‌تر از نتیجهٔ دادگاه است و هم اینکه دشمنی‌های موجود را از بین می‌برد. من در پایان نامهٔ دکترای خود به این مطلب اشاره کردم. در واقع در آنجا من از ۲ نوع رسیدگی قضایی به نام‌های مثلث دادرسی غیررسمی و مثلث دادرسی رسمی نام بردم و آنها را توضیح دادم. در زمانی که دادرسی به صورت مثلث دادرسی رسمی است، افراد با همدیگر مخالف و معارض هستند. بزه دیده در یک طرف دعوا است و بزهکار در طرف دیگر و نهایتاً قاضی نیز رأس سوم این مثلث است. اما در مثلث دادرسی غیر رسمی طرفین دعوا با همدیگر در معارضهٔ شدید قرار ندارند، بلکه صرفاً می‌خواهند حل اختلاف کنند. به عبارت دیگر، نتیجه در دادرسی رسمی، مجازات است، در حالی که در دادرسی غیر رسمی عفو است. البته یک نکتهٔ مهم هم وجود دارد به این معنا که لازم است مواردی را که باید از طریق دادرسی غیررسمی حل و فصل نمائیم کاملاً مشخص کنیم تا دچار

هرج و مرج ناشی از آن نشویم، زیرا به هر حال لازم است که به بعضی پرونده‌ها در دادگستری رسیدگی شود.

ابتدا بایستی در زمینهٔ ساختار سیستم قضایی پلیس تغییر ایجاد شود. همچنین لازم است نظام حقوقی مستقلی از دادگاه‌های عمومی بزرگسالان، برای کودکان ایجاد شود که مجوز قانونی و شرعی این موضوع نیز وجود دارد. همچنین بایستی قضات و پلیس مخصوصی برای اطفال تربیت شوند. زیرا قاضی و پلیس به دلیل ماهیت کاری که دارند و در اکثر اوقات با پرونده‌های قتل، کلاهبرداری و این قبیل مسائل سر و کار دارند، از روحیهٔ مناسبی برای برخورد با نوجوانان و کودکان برخوردار نیستند و لذا ضروری به نظر می‌رسد که قضات و پلیس‌های مخصوص کودکان تربیت شوند. کار دیگر این است که دادگاه اطفال در داخل دادگستری‌ها تشکیل نشود، زیرا حضور افراد بزهکار و زندانی که در آنجاها هستند می‌تواند اثر سوئی بر روان این کودکان داشته باشد. اصلاحاتی نیز باید در مواد قانونی صورت بگیرد تا قضات عزیز بتوانند اختیارات بیشتری داشته باشند. با این وجود اگر پرونده‌ای وارد فرآیند دادرسی شد، قضات سعی کنند که آن پرونده را در حد امکان به قاضی تحکیم ارجاع دهند و یا این که ابتدا سعی کنند آنها در میان خود به سازش برسند و در صورت سازش نیافتن، حکم صادر کنند.

نکتهٔ بعدی که بسیار مهم است، عدم سخت‌گیری در زمینهٔ صدور قرارها و مجازات‌ها است. قضات عزیز تصور نکنند که اگر شخصی را به بازداشت نفرستند مشکل بزرگی پیش خواهد آمد. در حدیثی از پیغمبر اکرم (ص) آمده است که اگر ۱۰۰ نفر گناهکار را رها کنید، بهتر از این است که شخص بی‌گناهی را بدون دلیل مجازات کنید. لذا لازم است در زمینهٔ صدور قرار توجه ویژه‌ای صورت گیرد. باید پرسید که چرا دو سوم افرادی که وارد زندان‌ها می‌شود افراد تحت قرار یا بلاتکلیف هستند؟

در زمینهٔ رسیدگی به جرایم اطفال باید عملکردها سریع باشند اما در عین حال تصمیم‌گیری‌ها با تعمق همراه باشند. همچنین باید سعی شود که از مواد ۲۲ و ۲۵ قانون مجازات اسلامی که مربوط به تبدیل مجازات است زیاد استفاده شود. درست است که قانون بر فرض جرایمی را مستوجب حبس دانسته است اما در کنار آن اختیار تخفیف یا تعلیق مجازات را هم به قضات داده است. یکی از دانشجویان من در پایان‌نامه خود که مربوط به این موضوع است، نشان داده است که در استان اردبیل

حدود ۲ یا ۳ درصد از تعلیق مجازات استفاده می‌شود. همچنین لازم است قضات سعی کنند دورهٔ تعلیق را زیاد و مثلاً ۵ سال نگیرند. زیرا حتی خود من هم نمی‌توانم تضمین دهم که در طول ۵ سال آینده مرتکب هیچ جرمی نخواهم شد. چون بالاخره همهٔ ما ماشین داریم و ممکن است خدای ناکرده تصادفی داشته باشیم و همه می‌دانید که تصادف نیز جرم است. به هر حال مهم این است که حتی شخص بنده نمی‌توانم چنین تضمینی را بدهم، تا چه رسد به یک نوجوان بی‌تجربه، لذا قضات سعی کنند که دورهٔ تعلیق کوتاه باشد. از تصدیعی که دادم عذر خواهی می‌کنم.

ایجاد و توسعه پلیس ویژه نوجوانان در ایران و نقش مددکاران اجتماعی

سردار جزینی*

بسم الله الرحمن الرحیم. با سلام حضور شرکت کنندگان محترم در کارگاه آموزشی و دست اندرکاران برگزاری این گردهمائی، با عنایت به فرآیند فعالیتهای فصلی در نیروی انتظامی قصد دارم بصورت فهرست‌وار مطالبی را درباره اقدامات انجام شده در نیروی انتظامی در ارتباط با جوانان عرض کنم.

نگرش ناجا در ارتباط با جامعه، رویکرد جدیدی است که به جای تهدید محوری، جامعه محوری را برگزیده است و ارتباط با مردم و افزایش اعتماد سازی را در برنامه خود جای داده و معتقد است، جامعه ما اگر قانون را جاری و ساری نماید و کنترل را نسبت به همدیگر به ویژه در جامعه کوچک که خانواده محسوب می‌گردد، افزایش دهد آسیب پذیری و تخلفات کاهش می‌یابد. به همین دلیل ناجا ساختار تشکیلاتی کلانتری‌ها را تغییر داده و دوایر مشاوره و مددکاری را که در امر آموزش همگانی و حل و فصل اختلافات فعال هستند ایجاد نموده و شعبه مواد مخدر و دوایر قضائی و تجزیه و تحلیل آمار جرائم در حوزهٔ استحفاظی را هم سازماندهی کرده است.

اکنون یکی از معضلات جامعه ما مواد مخدر است که یکی از مهمترین اولویتهای ما همین بحث مواد مخدر بوده است. زیرا همچنان که می‌دانید سن مصرف مواد مخدر در کشور رو به کاهش است و از ۲۰ تا ۳۰ سال نوسان دارد. وقتی که آمار را بررسی می‌کنیم، مشخص می‌شود که متأسفانه حدود ۱/۵ میلیون نفر در کشور به مواد مخدر آلوده‌اند. در همین راستا وقتی ما مشاهده کردیم که جوانان، هدف اصلی تبهکاران هستند، برای اینکه جوانان به دام این افراد گرفتار نشوند، واحد مبارزه با مواد مخدر را در کلانتری‌ها ایجاد کردیم.

---

* - معاون انتظامی نیروی انتظامی

در مطالعهٔ دیگری که در ارتباط با مراجعین کلانتری‌ها صورت گرفت، مشخص شد که بخشی از این مراجعات مربوط به دعاوی حقوقی، دعاوی خانوادگی و درگیری‌ها است که عمدهٔ درگیری‌ها نیز ما بین جوانان و به دلیل شور و نشاط و انرژی درونی آنها است. در سیستم قدیمی وقتی که کسی به کلانتری‌ها مراجعه می‌کرد، سعی می‌شد که با تشکیل پرونده، فرد به سیستم قضایی سپرده شود و طبعاً این آمد و شدها و سیر مراحل تشکیل پرونده از مسائلی بود که گردش کار را افزایش می‌داد. در سال گذشته در سه حوزه دعاوی خانوادگی، دعاوی حقوقی و درگیری‌ها ۱۶ هزار پرونده به کلانتریهای تهران رسید که ما سعی کردیم با ایجاد دوایر مشاوره، افراد را به سازش بکشانیم. یعنی سعی شد که با صحبت‌های ۴-۵ ساعته بین طرفین دعوا، از تشکیل پرونده خودداری شود. با این وجود چنانچه افرادی مصالحه نمی‌کردند، مراتب را جهت استحضار مقام قضایی ارسال می‌کردیم. در سال گذشته تنها ۲۹ درصد پرونده‌ها را نتوانستیم به سازش بکشانیم و این پرونده‌ها برای حل و فصل به سیستم قضایی سپرده شد. بقیه پرونده‌ها به مراکز مشاورهٔ کلانتری‌ها سپرده شد تا موضوع را فیصله دهند. لذا می‌بینید که اگر ما بتوانیم بخش مشاوره کلانتری را به صورت فعال در آوریم، این کار نقش به سزایی در افزایش مشارکت افراد و کاهش تشکیل پرونده‌ها خواهد داشت.

بحث دیگر، موضوع تجزیه و تحلیل آماری در کلانتری‌ها است. اگر ما بخواهیم تهدیدات و آسیب پذیری‌ها را مورد بررسی قرار دهیم، در ابتدا باید اطلاعات و آمار را در سطح حوزهٔ کلانتری‌ها به دست آوریم. به همین دلیل ما در حوزهٔ استحفاظی کلانتری‌ها توانستیم با سیستم کنترل و فرماندهی آمارهایی را استخراج کنیم. بخشی از کار استخراج هم مبتنی بر گزارشات مردمی بود که با پلیس ۱۱۰ تماس گرفته بودند. آمارها نشان داد که در ۶ ماههٔ اول سال جاری، ارتکاب بعضی جرایم افزایش یافته بود اما در بیشتر جرایم کاهش نرخ مشاهده شد. البته بنا نیست در این جلسه بنده آمار جرایم و معضلات اجتماعی را بیان کنم. چون بحث اصلی، ارتباط پلیس و جوان و نقش هر دو در تعامل با یکدیگر است. در همین رابطه، ما برنامه‌هایی را برای ارتباط صمیمانه پلیس و جوانان طرح‌ریزی کردیم و روش‌های مشارکت را در چند محور مورد بررسی قرار دادیم.

قصد ما هنگام راه اندازی کلانتری‌های نمونه در سطح کشور این بود که این کلانتری‌ها را به دلیل نیروی انسانی و تجهیزات بیشتر توسعه دهیم و قصد ما در حال حاضر نیز چنین است. از این رو کلانتری ۱۰۳ در خیابان گاندی راکه به کلانتری گاندی معروف است به صورت یک کلانتری نمونه

درآوردیم. در همین چهار چوب اقدامات موثری در این کلانتری صورت گرفته است که خدمتتان عرض می‌کنم.

ما یک ویژه‌نامهٔ مطبوعاتی در سطح حوزهٔ کلانتری ۱۰۳ چاپ کرده و از مردم پرسیدیم که به نظر آنها ارتباط جوانان با کلانتری‌ها، با پلیس و حتی مردم با پلیس باید چگونه باشد؟ یا چگونه می‌توان از وقوع جرایم پیشگیری کرد؟ پاسخ‌های مردم به این سئوالات می‌تواند در پیشبرد اهداف ما کمک بسزائی نماید.

موضوع بعدی، ایجاد مراکز مشاوره است که اگر یک جوان مشکلی داشته باشد بتواند، با ارتباط صمیمانه با پلیس مشکل خود را مطرح کرده و پلیس نیز در حد توان خود در جهت رفع آن مشکل تلاش نماید.

موضوع بعدی میزگرد و گفتگوی آزاد پلیس با جوانان است. در این مورد مخصوصاً به کلانتری‌ها ابلاغ شد که با حضور در اماکن مختلفی همانند مدارس و یا ایجاد کارگاه‌های آموزشی در خود کلانتری‌ها با جوانان صحبت و گفتگو کنند. هفتهٔ گذشته نیز که هفتهٔ نیروی انتظامی بود بنده به عنوان یک نماد و سمبل، کلانتری نمونه را در نمایشگاه بین المللی ایجاد کردم. در طی آن چند روز، دانش آموزانی که به صورت دسته جمعی از نمایشگاه بازدید می‌کردند در کارگاه‌های آموزشی ما نیز حضور پیدا می‌کردند و ما با آنها به گفتگو می‌نشستیم. آن دوره هم برای ما و هم برای جوانان تجربهٔ جدیدی بود. ما مطالب جدیدی را از جوانان شنیدیم و جوانان هم مطالب جدیدی از پلیس یادگرفتند. بعد از آن اولیاء مدارس سعی می‌کردند دانش آموزان دیگر را نیز به آنجا انتقال دهند و در کل همکاری بسیار خوبی در آن چند روز بین ما و مردم صورت گرفت.

نظر سنجی از حوزهٔ استحفاظی کلانتری‌ها یکی دیگر از محورهای کاری ما است. در این نظرسنجی ، مشارکت صمیمانه مردم می‌تواند مثمر ثمر باشد و در همین راستا بحث‌های خودکنترلی، امر به معروف و نهی از منکر و همچنین قانونگرایی نیز می‌تواند تبیین شود. همانطور که می‌دانید یکی از مشکلات جامعهٔ ما این است که اکثر مردم از قوانین بی‌اطلاع هستند. لذا ما سعی کردیم قوانین را به صورت ساده برای همه توضیح دهیم. اگر چه برای اینکه بتوانیم این بحث را به صورت واقعی درآوریم، نیاز به افرادی داریم که در صحنه‌ها حاضر باشند. در اقدام بعدی ما کلانتری‌ها را به بخش‌هایی تقسیم کردیم. به طور مثال کلانتری گاندی را به پنج بلوک تقسیم کردیم و در هر بلوک

یک افسر رابط مستقر کردیم. این افسران با حضور در مراکز مختلف باعث ایجاد رابطه بین کلانتری‌ها و مردم و علی‌الخصوص جوانان می‌شوند. این ساختار جدید ایجاد شده در نیروی انتظامی، نتایج بسیار خوبی داشته است و دلیل خوبی برای استمرار این رویه است.

بحث بعدی در زمینه ارتباط پلیس و جوان، موضوع صیانت از جوانان و بحث پیشگیری است. در ارتباط با همین موضوع اقداماتی برای سالم سازی محیط و ایجاد فضاهای مناسب جوانان انجام گرفت، به عنوان مثال در تهران که دچار کمبود فضاهای ورزشی و تفریحی است، خیابان‌ها و محله‌های عریض را شناسایی کردیم و با مشارکت اهالی خود محل و با همکاری شهرداری و سایر سازمان‌های اجتماعی، این خیابان‌ها را مسدود کردیم تا اوقات فراغت جوانان در آنجا سپری شود. در واقع ایجاد یک محیط سالم برای جوانان یکی از برنامه‌های اولیه ما است. متأسفانه در بعضی از پارک‌ها، تبهکاران حضور پیداکرده و مشکلاتی را برای جوانانی که برای سپری کردن اوقات فراغت خود به پارک‌ها رفته بودند ایجاد می‌کردند. بنابراین در وهلهٔ اول با برنامه ریزی و ایجاد گشت‌های ویژه در سطح تهران، برای پاکسازی این اماکن اقداماتی انجام دادیم که نتایج بسیار خوبی هم در برداشته است.

یکی دیگر از کارهای صورت گرفته، فعالیت‌های علمی بین پلیس و دانشگاه و مراکز آموزشی است. نیروی انتظامی اینک به مراتب بیش از گذشته در صحنه‌های علمی حاضر است و ما با ایجاد مراکز تحقیقاتی و پژوهشی تخصصی در نیروی انتظامی تلاش کردیم این تعامل را افزایش دهیم. یکی از این مراکز پژوهشی دربارهٔ سیستم انتظامی است و یکی از پروژه‌هایی که در این مرکز بر روی آن کار می‌شود، نقش کارکردی این سیستم در بحث پلیس جوان و نوجوان در کشور است. در بحث پیشگیری نیز ما بحثی تحت عنوان آموزش همگانی داریم. در همین رابطه ما سعی کردیم ضمن ایجاد محیط‌های فرهنگی و ارتباط با مدارس برای آموزش همگانی، از دانش آموزان مستعد تحت عنوان پلیس مدرسه یا پلیس یاران جوان استفاده کنیم. این دانش آموزان علاوه بر این که دیگر دانش آموزان را از ارتکاب بزه منع می‌کنند، خود نیز به عنوان یک عامل اجرایی در سطح مدارس فعالیت می‌کنند.

موضوع بعدی سیستم DNA است. ما سعی کردیم این روش را که یکی از موفق‌ترین وسایل کشف جرم در دنیا است در نیروی انتظامی ایجاد کنیم و خوشبختانه این روش اکنون در ایران در حال

فعالیت است. همچنین تلاش کردیم با تهیه و توزیع بروشورهایی در سطح مدارس آثار مخرب مواد مخدر و موضوعات مختلف همانند تخلفات راهنمایی و رانندگی و قاچاق کالا را برای دانش‌آموزان توضیح دهیم.

موضوع مورد بررسی دیگر ما فراری شدن دختران و پسران از خانه‌ها است که اغلب نیز به دنبال آن مرتکب جرم می‌شوند. در بررسی‌های انجام شده مشخص شد که ۹۰ درصد دختران و پسران فراری، فرزندان طلاق هستند. بنابراین طلاق در خانواده یکی از معضلات مهم اجتماعی است.

موضوع بعدی که ما سعی کردیم به آن بپردازیم رفتار پلیس با جوان است. در گذشته نیز آقای سلیمان دیالو بر این نکته تاکید داشتند که در زمینهٔ رفتار پلیس با جوانان در ایران خلاءهایی وجود دارد و بیشتر جوانان در برخورد اولیه با پلیس دچار مشکل می‌شوند. لذا پلیس باید بر این موضوع دقت نظر بیشتری داشته باشد که خوشبختانه با ایجاد دانشکده‌های تخصصی به این امر توجه شده است. بر این اساس ما واحدهایی در کلانتری‌ها ایجاد کردیم و با توجه به ضوابط قانونی، توصیه کردیم که رفتار پلیس با جوانان بهتر شود. به تجربه هم ثابت شده است که اگر پلیس برخورد شایسته‌ای با جوانان داشته باشد، پاسخ مناسبی هم دریافت خواهد کرد. بنده معتقدم که اگر بخواهیم نقش پیشگیری را در جامعه پررنگ‌تر سازیم، نیاز است که پلیس، سیستم قضایی و سازمان زندان‌ها با همدیگر تعامل مناسبی داشته باشند. اگر تعامل بین این ۳ نهاد در سطحی عالی باشد، می‌توان به راهبرد مهم پیشگیری از وقوع جرم دست پیدا کرد.

به عنوان جمع بندی صحبت‌هایم باید عرض کنم که همه می‌دانید وظیفهٔ نیروی انتظامی در وهلهٔ اول استقرار نظم و امنیت و تأمین آسایش عمومی و فردی است. از دیگر وظایف این نیرو، مبارزه با مواد مخدر و قاچاق کالا، مبارزه با فساد، کشف جرایم، بازرسی و تحقیق، حفظ آثار و ادله جرم، دستگیری متهمین، اجرا و ابلاغ احکام قضایی و پیشگیری از وقوع جرم است که همکاری خوب نیروی انتظامی و قوهٔ قضائیه در این خصوص، ثمرات مثبتی در پی داشته است و در جهت پیشگیری از جرم بسیار مفید خواهد بود.

ایجاد و توسعه پلیس ویژه نوجوانان در ایران و نقش مددکاران اجتماعی

سردار کاظم زاده*

بسم الله الرحمن الرحیم. بنده به سهم خود از تلاش‌های صادقانه، دلسوزانه و خستگی‌ناپذیر افرادی که در این مجموعه فعالیت می‌کنند تقدیر و تشکر می‌کنم. باید اذعان کنم که دراین جمع شوق یاد دادن و یادگیری بسیار برای من با ارزش بود و حس مسئولیتی که خانم وینتر به ما انتقال می‌دهند بسیار در جهت ایمان به کار نیک و عمل به آن مفید و مؤثر است.

بنده به دلیل ضیق وقت بدون مقدمه وارد بحث اصلی می‌شوم. با تغییر در فرماندهی نیروی انتظامی در سال ۷۸ در خود سازمان پلیس نیز تغییرات عمده‌ای انجام گرفت. یکی از این تغییرات، حرکت پلیس به سوی سازمانی انسانی و نه انسانی سازمانی بود. در واقع پلیس از این جهت مورد شناخت قرار گرفت که در مرحلهٔ اول نهادی اجتماعی است و نه سازمانی حکومتی که تنها وظیفه مقابله با بزهکاران را داشته باشد. بلکه پلیس وظیفه دارد که در کنار این مسأله، به امر پیشگیری و آموزش نیز در جهت کاهش جرایم اقدام کند. همچنین با انجام اقدامات مثبت، حس اعتماد به خود را در درون جامعه و بین مردم افزایش دهد. برای تحقق این اهداف، نیروی انتظامی با فرماندهی جدید، شروع به مطالعات وسیعی در ۳ سطح برای تغییر در اهداف و نگرش‌های پلیسی کرد. در این رابطه مقالات و کتب متعددی مورد مطالعه و تحقیق قرار گرفت و در نهایت متوجه شدیم که برای پیشگیری از جرم، ابتدا باید مسائل و مشکلات اجتماعی راکه زمینه ساز ارتکاب جرایم هستند از بین ببریم. همین کار می‌تواند در رابطه با انحراف و کجروی هم صورت گیرد. از آنجاکه بسیاری انحرافات در نهایت به ارتکاب بزه ختم می‌شوند بایستی از همان ابتدا با انحراف و کجروی مقابله کرده و در این راه از سیاست‌های جنایی مناسب استفاده کرد و با نهادهای درگیر همکاری نمود. این

---

* - قائم مقام معاون انتظامی نیروی انتظامی

هم نگرشی برگرفته از مکتب دفاع اجتماعی مارک آنسل است که عقیده داشت همهٔ بخش‌های دستگاه عدالت کیفری بایستی در یک راستا کار و فعالیت کنند. این موضوع با توجه به شرایط امروز جامعه ما که در معرض تهاجم فرهنگی است نکته بسیار مهمی است و اگر با شرایط موجود به دفاع اجتماعی نپردازیم مطمئناً در برنامه‌های اصلاح مجرمان شکست خواهیم خورد. مکتب دفاع اجتماعی بیان می‌کند که جامعه باید با بهره‌گیری از اصلاح و تربیت و نه توسط مجازات، بزهکار را جامعه‌پذیر کند و حتی در صورت مجازات، به شخصیت دائمی فرد و نه عملی که او ناگهان انجام داده و ممکن است برخواسته از دلایل مختلف باشد توجه نماید. با توجه به مطالب عنوان شده در این مکتب ما سعی کردیم در نگرش نسبت به مفهوم بزهکار در نیروی انتظامی تفاوتی ایجاد کنیم. چون اگر این نگرش به وجود نیامده و ساختار پلیس اصلاح نشود، به مرور زمان افراد زیادی وارد فرایند قضایی می‌شوند و این مسأله به تدریج جامعه را جامعهٔ منحطی خواهد کرد. کودکانمان را نیز چنین خواهد کرد. تجربهٔ دیگر کشورها نشان می‌دهد که آنها اقدامات بسیار خوبی در زمینهٔ آموزش، مشاوره و حمایت از کودکان انجام داده‌اند که این کارها هنوز در کشور ما انجام نگرفته است. اگر چه در سال‌های اخیر کارهایی صورت گرفته است اما به هیچ وجه کافی نیستند. در حالی که کشورهای دیگر در این زمینه کار زیادی کرده و به نتایج بسیار مثبتی هم رسیده‌اند. به عنوان نمونه ژاپن را می‌توان نام برد که دست به ایجاد بخش‌هایی در کلانتری‌ها تحت عنوان «کوبان» زده است. در شهر توکیو حدود ۱۳۰۰ ایستگاه کوبان وجود دارد که در هر کدام از آنها گروه‌های بیدارباش محلی، پلیس محله، جوانان بازدارنده از جرم و نظارت محلی (Neighborhood watch) که اصطلاحی بین‌المللی شده وجود دارد. در کشورهای دیگر نمونه‌های موفق مشابه دیگری همانند دفاتر سوگند شرف و یا دفاتر واگذاری داوری‌ها به دفاتر صنفی و یا محله‌ای تأسیس شده است. بسیاری از پرونده‌هایی که مربوط به جرایم و تخلفات سبک هستند در این گونه دفاتر رسیدگی می‌شوند و تنها تعداد اندکی از آنها که جرایم سنگینی بوده‌اند، به سیستم قضایی وارد می‌شود و متأسفانه در کشور ما، به دلیل نبود چنین مراکزی، دادگاه‌ها انباشته از پرونده شده و قضات و مردم را دچار مشکل کرده است. مضاف بر اینکه داشتن قانون جزائی پر آیین و تشریفات و عدم استفاده از تکنولوژی جدید در ثبت و درج اطلاعات، مشکلات موجود را افزون‌تر کرده است. به همین خاطر بایستی از نمونه‌های موفق کشورهای خارجی در این زمینه الگو برداری کرده و در جهت کاهش وقوع جرم از آن استفاده

کرد. یکی از کارهایی که می‌تواند از وقوع جرم به مقدار زیاد جلوگیری کند، گشت زنی مأمورین نیروی انتظامی است. در حقیقت پلیس می‌تواند با گشت زنی نه تنها با جرایم ارتکابی مقابله کند، بلکه محیط مستعد برای جرم را هم از بین ببرد. زیرا جوانان اغلب از این گونه محیط‌ها الگو پذیرفته و مرتکب جرم می‌شوند. من جمله‌ای از یک پلیس با تجربهٔ انگلیسی را به خاطر دارم که گفته است اگر همه جا بدی، پلشتی، زشتی و کثافت باشد، انسان نیز می‌خواهد چنین شود و با محیط خود به تناسب برسد. لذا توجه به محیط و تلاش در راه اصلاح آن که در امر پیشگیری موثر است باید از وظایف پلیس به شمار رفته و به آن عمل شود. البته من در این جا باید اشاره کنم که در این راه پلیس باید از همکاری نهادهای دولتی و سازمان‌های غیر دولتی هم بهره‌مند شود.

چون به هر حال در آینده باید ۴ گرایش مختلف مشاوره، سازگاری، بسیج منابع محلی و مشکل‌پردازی در پلیس ایجاد شده و به آن عمل شود. اما مهم اینجاست که پلیس نمی‌تواند بدون همکاری دیگر نهادهای درگیر به خوبی به این وظایف عمل کند. از طرف دیگر، پلیس ناگزیر به انجام این کار است و بایستی در جهت پیشگیری از جرم بیشتر تلاش کند. هم اکنون پلیس ایران پلیسی حادثه محور است و همیشه پس از وقوع حادثه در ماجرا درگیر می‌شود. این مسأله با توجه به مشکلات و شرایط امروزی جامعه چندان نمی‌تواند مفید واقع شود. بلکه پلیس باید آموزش‌های لازم را در زمینه تشخیص وقوع حوادث و پیشگیری از آنها ببیند و سپس با آموختن این آموزش‌ها در سطح شهرها به فعالیت و گشت زنی پرداخته و بیشتر سعی نماید که از وقوع حوادث جلوگیری کند.

با مطالعه سازمان پلیس در کشورهای موفق، مشخص می‌گردد که اینگونه کشورها ۵ مرحله و دورهٔ زمانی راگذرانده‌اند تا به مرحلهٔ موفقی که در آن به سر می‌برند رسیده‌اند. در اولین مرحله پلیس منتظر گزارشات مردمی می‌مانده تا بتواند سر صحنهٔ جرم حاضر شده و به وظایف خود رسیدگی کند. همانطور که می‌دانید دورهٔ این گونه عملیات پلیسی به انتها رسیده است. در دومین مرحله پلیس برای پیشگیری از جرم به تنهایی تلاش می‌کند و شخصاً نمی‌تواند به نتایج خوبی دست پیدا کند. چون حتی سازمان پلیس هم نمی‌تواند بدون همکاری دیگر نهادها در جهت پیشگیری از جرم گام بردارد.

در سومین مرحله پلیس موفقیت‌های زودگذر خود را با پیشگیری اساسی از جرم اشتباه گرفته و نهایتاً نمی‌تواند به موفقیت خود اذعان کند. در چهارمین مرحله، پلیس تغییراتی اساسی در بینش، دانش و روش خود انجام می‌دهد. در واقع به نوعی سعی می‌کند که با حفظ اقتدار خود، اعتماد افراد

جامعه به خود را برانگیزد و نهایتاً در آخرین مرحله، پلیس سعی می‌کند با استفاده از ترکیب پلیس، پلیس محله‌ها، سازمان‌های دولتی و غیر دولتی به نوعی پیشگیری چند لایه برسد. در این زمان است که پلیس می‌تواند شرایط موجود جامعه را مدیریت کرده و در وظایف خود موفق شود.

کشورهای دیگر بنا به همین دلیل دیگر از پلیس انتظار ندارند که تعقیب کننده حوادث باشد، بلکه از آنها می‌خواهند شرایط موجود در جامعه را به نحوی مدیریت کند که باعث اصلاح آن گردد. لذا ما هم به منظور موفقیت اقدامات پلیس، ناچار از ورود به این مرحله هستیم. در این زمینه البته اقدامات زیادی انجام گرفته است که من به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنم.

۱ ـ تشکیل پلیس زن

۲ ـ تغییر نگرش جامعه به پلیس بخصوص نوجوانان و جوانان با برگزاری جلسات مشارکتی

۳ ـ همکاری با سازمان‌های غیر دولتی در ابعاد وسیع

۴ ـ تشکیل دفاتر مشاوره و مددکاری در کلانتری‌ها

۵ ـ مطالعه در زمینهٔ تجارب کشورهای دیگر و استفاده از آنها

٦ ـ انجام اقدامات حمایتی برای هویت بخشیدن به کودکان و نوجوانان

اما مشکلات موجود در زمینه بهبود ساختار پلیس نیز کم نیستند که برخی از آنها عبارتند از:

۱ ـ نداشتن پلیس متخصص ویژه کودکان

۲ ـ کمبود دانشکده‌های پلیس

۳ ـ نبودن یک ساختار واحد برای مقابله با جرایم

از این که به صحبت‌های بنده گوش فرا دادید. متشکرم.

دادرسی ویژه نوجوانان

منصور مقاره عابد*

بسم الله الرحمن الرحیم. لاحول ولاقوة الا بالله. خدمت تمامی دوستان گرانقدر سلام عرض می‌کنم و به دلیل اینکه وقت اختصاص یافته به من محدود است ابتدا مختصری دربارهٔ چگونگی تشکیل کانون اصلاح و تربیت عرض می‌کنم و بعد به بحث اصلی خود خواهم پرداخت. کانون اصلاح و تربیت به طور کلی، از بچه‌های زیر ۱۸ سال که به دستور مقام قضایی به حبس محکوم شده‌اند نگهداری می‌کند. کانون اصلاح و تربیت تهران در سال ۱۳۴۷ تاسیس شده است و تحولاتی را از ابتدای تاسیس خود شاهد بوده است. روزگاری دیدگاه پلیسی در آنجا حاکم بوده، زمانی زیر نظر دادگستری بوده و هم اینک توسط سازمان زندان‌ها اداره می‌شود. با توجه به این اوصاف، ما سعی کرده‌ایم در کانون اصلاح و تربیت تهران با توجه به نیازها و ویژگی‌های شخصیتی کودکان و نوجوانان برنامه‌ریزی‌هایی را صورت دهیم، اگر چه ممکن است در بعضی موارد موفق نباشیم، اما تمام تلاشمان این است که از نقایص گذشته عبرت گرفته و به جایگاهی که شایسته چنین مراکزی است دست یابیم.

در کانون اصلاح و تربیت تهران، حدود ۳۰۰ نفر پسر و حدود ۶۰ نفر دختر وجود دارد و در طول سال چیزی نزدیک به ۴۳۰۰ الی ۴۵۰۰ نفر در این کانون پذیرفته می‌شوند و معمولاً فراوانی سنی آنها ۱۷ سال است. ۱۶ ساله‌ها در رتبهٔ دوم هستند و در رتبهٔ سوم نیز ۱۸ ساله‌ها قرار دارند. هر چقدر هم که سن کودکان کمتر می‌شود ضریب آماری آنها نیز کمتر می‌شود. در کل حدود ۳۰ نفر طفل نابالغ در کانون وجود دارد که این کودکان کاملاً مجزا و تفکیک شده از کودکان بالغ نگهداری می‌شوند. زیرا ما متوجه شدیم که این نوع کودکان، مورد سوء استفاده شخصیتی و جنسی بزرگترها قرار می‌گیرند و لذا ما آنها را از همهٔ جهات از قبیل کلاسهای درسی، از نظر معلمین و مربیان، از نظر

---

* - رئیس کانون اصلاح و تربیت تهران

خوابگاه و کلیه امکانات، تفکیک و جدا کردیم. بیشترین فراوانی جرم نیز مربوط به سرقت است. در گذشته آمار سرقت حدود ۴۴ درصد بود، ولی امروزه فراوانی جرم سرقت پائین آمده و به چیزی ما بین ۲۴ تا ۲۶ درصد رسیده است ولی در عوض، جرایم ناشی از پرخاشگری حدود ۶ تا ۷ درصد رشد یافته است. یعنی امروزه آمار جرم پرخاشگری هم که روزی ۱۴ درصد بود، به مرز ۲۵ درصد رسیده است. آمارهای کانون اصلاح و تربیت نشان می‌دهد که جرم قتل بالا رفته است، خصوصاً در چند ماهه گذشته که ۵ ـ ۶ مورد پدرکشی توسط نوجوان‌ها داشته‌ایم. این آمارها می‌تواند هشداری برای جامعه باشد. مواد مخدر نیز یکی از بالاترین آمارها را دارد و معمولاً ۶۲ تا ۶۴ درصد بچه‌های کانون، مصرف مواد مخدر را تجربه کرده و یا در خانواده‌هایشان مصرف مواد مخدر را دیده‌اند.

فراوانی آمار تحصیلی این کودکان، به ترتیب راهنمایی، ابتدایی و دبیرستان است. ۵۴ درصد از کودکان کانون اصلاح و تربیت، زیریکماه در کانون اقامت دارند و این ما را با مشکل مواجه می‌کند، زیرا ما با یک جامعهٔ شناور روبرو هستیم و برنامه‌ریزی دقیق برای این جامعهٔ شناور کار بسیار سختی است. در هر صورت، ما با توجه به ویژگی‌ها و آماری که خدمتتان ارائه شد، سعی کردیم ابتدا، فضای کانون اصلاح و تربیت را یک فضای فرهنگی و تربیتی بکنیم. من و همکاران بنده معتقد بودیم می‌توانیم این کار را انجام دهیم، یعنی می‌توانیم حتی برروی کودکانی که کمتر از یکماه در کانون اقامت خواهند داشت تاثیر مثبتی بگذاریم. از این رو در قدم اول نیروهایی راکه متخصص نبودند و به دلیل کمبود نیرو از آنها استفاده می‌شد حذف کردیم و از مراقبین در درون کانون استفاده کردیم. تعداد مددکاران را نیز حدود ۳ برابر بیشتر کردیم تا جایی که الان برای هر ۱۰ نفر دختر در کانون یک مددکار وجود دارد. البته در مورد پسرها چنین نیست. همانطور که می‌دانید بازگشت دخترها به جامعه بسیار سخت‌تر از پسرها است. چون عموماً دخترها احساس می‌کنند که پل‌های پشت سرشان خراب شده و لذا امیدی برای بازگشت خود به جامعه نمی‌بینند. قسمتی از این مساله نیز ناشی از نوع نگاه جامعه به زنان است. خود ما هم اگر دختری راکه در کنار خیابان ایستاده و یا پوشش مناسبی ندارد ببینیم با خود می‌گوییم که آن دختر حتماً دختر خیابانی است. چون زاویه دید ما متفاوت است و به همین دلیل این پیش زمینه در ما وجود دارد که مردان می‌توانند به چنین دخترانی اهانت کرده یا حتی پیشنهادی به آنها بدهند. در کل، دخترها عموماً کمتر از پسرها ملاقاتی دارند و خانواده‌هایشان

کمتر به آنها سر می‌زنند.

کاری که ما برای تنش زدایی از محیط کانون انجام دادیم، این بود که آمدیم روانشناس‌ها و مددکارها را دو برابر کردیم. سعی کردیم انجام دادن بعضی امور را به خود بچه‌ها واگذار کنیم و بین بچه‌ها و خودمان تعاملی ایجاد کنیم تا خود آنها کانون اصلاح و تربیت را اداره کنند. این عمل به آنها نشان داد که ما آنها را دوست داریم.

کار دیگری که در کانون اصلاح و تربیت تهران، صورت گرفت تشکیل شورای شهر انتخابی بود. بچه‌ها در این شورا همانند شورای شهر کاندید می‌شوند و صلاحیت آنها توسط شورای طبقه‌بندی تأئید می‌شود. تأئید صلاحیت آنها نیز به موجب مواردی همچون داشتن سواد و نداشتن سابقه کیفری و نزاع صورت می‌گیرد. بعد بچه‌هایی که صلاحیتشان تأئید شده است، خودشان با استفاده از کامپیوتری که در اختیارشان قرار می‌گیرد پلاکاردهایی طراحی می‌کنند و آنها را بین بچه‌ها تقسیم کرده و شعارهای تبلیغاتی می‌دهند. هر کاندید نیز حق دارد که پنج دقیقه از تریبون برای بچه‌ها صحبت کند. سپس با حضور مدیر و کارکنان و گاه با حضور خانواده کودکان، انتخابات رسمی برگزار می‌شود و شخصی که بیشترین رأی را بیاورد، شهردار می‌شود.

اولین باری که این انتخابات برگزار شد، مشاهده کردیم که بیشتر، بچه‌هایی که خلافکاری‌های زیاد داشته یا نوعاً حالت زورگویی نسبت به بچه‌ها دارند انتخاب می‌شوند. بعد فهمیدیم که عموماً بچه‌ها از ترس به آنها رأی می‌دهند لذا خود ما یک سری الگوهایی ایجاد کردیم و سعی نمودیم بچه‌هایی که در نظر دیگران خوب جلوه می‌کنند انتخاب شوند و حتی در دورهٔ اول به دلیل نبود شرایط مناسب، من برای یکی از مددجویان حکمی با شمارهٔ رسمی صادر کردم و در آن حکم قید نمودم که مددجوی عزیز، شما با توجه به حسن اخلاق و تجربه مناسب، از فلان تاریخ به عنوان شهردار کانون منصوب می‌شوید. بعد که بچه‌ها مفهوم درست شهردار را فهمیدند، آنها را در انتخابات بعدی آزاد گذاشتیم. این شورا هم اکنون ۵ کمیته دارد که کارهای مخصوص به خودشان را انجام می‌دهند و ضمناً حقوق نیز می‌گیرند. اگر چه مبلغ حقوقشان بسیار جزئی است. در واقع آقای سلیمانی مبلغیَ پول در اختیار ما گذاشتند و ما آن را به شورای کانون دادیم. اعضای شورا بر طبق سختی کار، لیستی تهیه کرده بودند و بر طبق آن لیست، به بچه‌ها حقوق می‌دادند. مثلاً سختی کار کسی که کارش نظافت بوده است صددرصد و سختی کار کسی را که کمتر کار می‌کرده ۵۰ درصد قید

کرده بودند و جالب این جااست که شهردار کانون برای خودش هیچ حقوقی منظور نکرده بود. این موضوع نشان می‌دهد که بین ما و بچه‌ها تعاملی صورت گرفت که بسیار نیز خوب بود و بسیاری از مشکلات فیمابین را حل کرد.

این تعامل امروزه به حدی رسیده است که در حال حاضر مشکلات بچه‌هااز طریق شورا به ما منتقل می‌شود. وجود این تعامل گاه تا جایی می‌رسد که به عنوان مثال وقتی آیت الله شاهرودی به کانون تشریف آورده بودند جلسه‌ای با حضور شورا تشکیل شد و خود اعضای شورا مشکلات کانون را با آیت الله شاهرودی مطرح کردند یا زمانی که آقای دکتر میر محمد صادقی به کانون تشریف آورده بودند؛ بچه‌ها سؤالاتی از ایشان داشتند که بر فرض چرا طرز برخورد با مجرمین حرفه‌ای تفاوتی با طرز برخورد با آنها ندارد یا اینکه چرا آنها باید بر اساس قوانینی که بزرگترها محاکمه می‌شوند محاکمه شوند؟ یا اینکه آیا نباید آئین دادرسی کیفری آنها تفاوتی با قوانین آئین دادرسی کیفری بزرگسالان داشته باشد؟ و سوالاتی این چنین که آقای میر محمد صادقی نیز طبق یک نامهٔ رسمی ابلاغ نمودند که به سوالات آنها پاسخ شایسته داده شود.

اعضای شورا بچه‌های کانون را تحت آموزش مسائل حقوقی قرار دادند و باکمک بعضی از اساتید قسمت‌هایی از کنوانسیون حقوق کودک به آنها تدریس شد. بخشی از نوشته‌های مربوط به حقوق کودک را نیز به صورت برجسته و بزرگ در قسمت فوقانی اتاق شورا نصب کردند.

این شورا وظایف مختلفی انجام می‌دهد و قسمتی از این وظایف، رسیدگی به مشکلات بچه‌ها است. می‌دانید که بچه‌های کانون در سنی هستند که دوران بلوغ است و شرایط حاد و سخت خود را دارد. این بچه‌ها عموماً از پدر و مادر و جامعه جدا هستند و این موضوع به آنها فشار وارد می‌کند و همین فشار باعث می‌شود که دچار اختلال روحی شوند، در این مواقع بچه‌ها مشکلات خودشان را با شورا مطرح می‌کنند و شورا هم به ما منتقل می‌کند. بر فرض چنانچه روزی در یک وعده غذایی به آنها خیار شور داده نشود، شهردار نامه‌ای اعتراض آمیز به این مضمون به من می‌نویسد که مدیر کانون اصلاح تربیت، دیشب در وعدهٔ غذایی شام، به ما خیار شور داده نشد، لازم است که به این موضوع رسیدگی شود و بعد با تاریخ و شماره آن را به دفتر ارسال می‌کند. من هم در وقت کاری خود مانند دیگر نامه‌ها به آن رسیدگی می‌کنم و از مسئول مربوطه می‌خواهم که نسبت به حل آن مشکل اقدام فوری شود. مشارکت و مسئولیت پذیری و تمرین دموکراسی در انتخابات شورا به ما در نگهداری

بچه‌ها کمک بسیاری می‌کند. مثال دیگری در این رابطه عرض می‌کنم و آن این که آمار خودزنی بچه‌ها که در سال ۱۳۷۷، ۱۵۲ مورد بود، در سال ۱۳۸۰ به ۴ نفر تقلیل یافته بود. واقعیت این است که در سال ۷۷ ما واقعاً برنامه‌ای برای بچه‌ها نداشتیم و بچه‌ها فقط در تابستان سایه نشین و در زمستان آفتاب نشین بودند. وجود بیکاری در بین بچه‌های کانون باعث می‌شد که افکار مجرمانه را به همدیگر منتقل بکنند، با همدیگر تنش داشته باشند و درگیر شوند، شیشه‌ها را بشکنند و کارهایی این چنین را انجام دهند. ذکر این نکته شاید جالب باشد که در کنار کانون اصلاح و تربیت، شیشه‌بری وجود دارد که روزی به من گفت: نمی‌دانم اگر روزی شما از اینجا بروید من چکار خواهم کرد، مطمئناً آن زمان ورشکست خواهم شد. چون آن شیشه‌بر، تمام شیشه‌های شکسته کانون اصلاح و تربیت را درست می‌کرد اما امروزه خوشبختانه با وجود تعامل بین بچه‌ها و ما و همچنین افزایش آگاهی بچه‌ها دیگر کسی شیشه نمی‌شکند و آمار خود زنی نیز به ۲ الی ۳ مورد کاهش یافته است.

بنده به شخصه فکر می‌کنم تقلیل جرایم در داخل کانون به این علت بود که ما با آموزش و پرورش و دیگر نهادها همکاری کردیم. چون اعتقاد داریم که بزه یک پدیده اجتماعی است و بایستی دیگر نهادهای اجتماعی نیز دراین راه به ما کمک کنند. در واقع می‌توان از این زاویه به این مسأله نگاه کرد که اگر بین قاضی و مدیر کانون تعامل برقرار نشود، اولین نفری که ضرر خواهد دید مددجوی کانون است و همچنین اگر دیگر نهادها هم با کانون همکاری نکنند در نهایت آسیب این عدم همکاری به مددجو خواهد رسید. همانطور که می‌دانید بالای سر در کانون اصلاح و تربیت تابلوی بزرگی وجود دارد که نوشته است مجتمع آموزشی کانون ایران. صرف وجود این تابلو باعث شد که آموزش و پرورش به این نتیجه رسید که اگر در کانون سرمایه‌گذاری کند، نتایج مثبتی خواهد گرفت. لذا دوره‌های آموزشی مختلفی از قبیل ابتدایی، راهنمایی، دبیرستان و هنرستان را در داخل کانون برگزار کرد. سال اول معلم‌ها به صورت افتخاری در کانون تدریس می‌کردند ولی الان خود آموزش و پرورش نیاز کانون نسبت به معلم را تامین می‌کند.

در طول این دوره‌ها، اگر چه جامعهٔ آماری ما بسیار شناور بود ولی از جدود ۷۰ نفر، ۳۴ نفر آنها در دوره‌های مختلف تحصیلی قبول شدند و به ۲۵۰ نفر دیگر نیز گواهی فنی و حرفه‌ای داده شد. بعد احساس کردیم پسرها به دلیل نوع نیازشان طالب ورزش هستند. به همین خاطر دوباره با آموزش و پرورش مراوداتی صورت گرفت و دومین دبیرستان تربیت بدنی تهران بعد از دبیرستان

منیریه در داخل کانون تأسیس شد. این اقدامات باعث شد که بچه‌ها مدام درس بخوانند و اوقات بیکاری زیادی نداشته باشند. هم اینک در داخل هنرستان کانون، ۱۲ رشته فنی تدریس می‌شود. این رشته‌ها بر اساس موضوعاتی انتخاب می‌شوند که بازدهی سریعی داشته باشند و بچه‌ها با این رشته‌ها بتوانند به راحتی در بیرون از کانون کاری پیدا کنند. در این هنرستان رشته‌هایی هم چون راه و ساختمان، منبت کاری، آرایشگری، کامپیوتر و غیره تدریس می‌شود. ما حتی در نظر داریم رشته شیشه‌بری را که یک دورهٔ ۸ ساعته است در هنرستان کانون ایجاد کنیم و شخص را به یک فن یا مهارت بیشتر مجهز کنیم. همانطور که می‌دانید یکی از مسائلی که باعث می‌شود بچه‌ها بزهکار شوند، نداشتن مهارتهای حرفه‌ای و زندگی است. برای همین کار از همکاران افتخاری دعوت کردیم که کلاسی با نام کلاس مهارت‌های زندگی تشکیل دهند. وجود این همه کلاس در کانون باعث شده است که وقتی ساعت ۸/۱۵ صبح زنگ می‌خورد تا ساعت ۱۲/۱۰ دقیقه ظهر که کلاس‌ها تعطیل می‌شوند همهٔ بچه‌های کانون یا در کلاس‌های درس هستند و یا در کلاس‌های کارگاهی حضور دارند. وجود این کلاس‌ها از جنبهٔ دیگری نیز مثمر ثمر بوده است، زیرا باعث شده است که بچه‌ها به دانش و یا فن مجهز شوند و ما نیز بتوانیم کانون را بهتر از قبل اداره کنیم.

کار بعدی که در کانون انجام دادیم، آمدیم فضا را تفکیک کرده و قسمتی از کانون را برای ایجاد فضای سبز به شورا سپردیم نکته‌ای هم در این ارتباط وجود دارد که بیان آن بد نیست، سال قبل بنده با شهردار کانون که به جرم قتل در آنجا بود به ملاقات شهردار منطقهٔ ۵ تهران رفتیم. در آن‌جا دو شهردار درباره مشکلات و مسائل همدیگر صحبت کردند. جلسه بسیار خوبی بود تا حدی که شهردار منطقه ۵ گفت که من بسیار خوشحال شدم و هر موقع بچه‌ها خواستند می‌توانند اینجا بیایند تا در خدمتشان باشیم. من نیز بسیار خوشحال شدم که چنین ملاقاتی صورت گرفت، چون به هر حال برای شهردار کانون فرصتی بود تا احساس کند که می‌تواند در جامعه حرف خود را زده و نظرات و آموخته‌های خود را ابراز کند، زیرا که اگر چیزی نیاموخته بود، طبعاً نمی‌توانست اظهار نظر کند. به هر حال ما فضای کانون را تغییر دادیم. بر روی دیوارها اشکال بد و خط‌های زیادی کشیده شده بود که من معتقد بودم این اشکال بر روی ذهن بچه‌ها اثرات منفی خواهد گذاشت. از این رو از نقاشی‌های خود بچه‌ها بر روی دیوارها نصب کردیم و سعی کردیم که مقداری فضای کانون را تغییر داده و به عبارتی آن را لوکس کنیم. بلافاصله بعد از این اقدامات میزان خرابکاری و تخریب بچه‌ها پائین آمد.

این مساله به ما فهماند که اگر فضایی که بچه‌ها در آن زندگی می‌کنند نامرتب باشد قطعاً رفتارهای ناهنجار از آنها قابل مشاهده خواهد بود و بهترین کار در راستای کم کردن بزه تغییر فضای کانون به بهترین شیوه ممکن است.

اقدام دیگری که در کانون انجام گرفت، سلف سرویس کردن غذای بچه‌ها بود. یعنی اینکه بچه‌ها خودشان بشقاب برداشته و غذا بکشند. اولین روزی که این کار در بخش دخترها صورت گرفت، از مجموع ۵۰ نفر به اندازه ۲۰ نفر غذاکم آمد. من خودم می‌دانستم که مطمئناً غذاکم خواهد آمد اما از این طرف نیز مطمئن بودم که اگر دخترها به این موضوع آگاه شوند و ما نیز از اینطرف زیرکانه برخورد کنیم این وضع ادامه پیدا نخواهد کرد. وقتی که غذاکم آمد، ما اعلام کردیم که این عدالت نیست که عده‌ای زیاد بخورند و عده‌ای دیگر نتوانند غذا بخورند. خانم فیوضات نیز بر این مطلب گواهی می‌دهند که همین گفته باعث شد که تنها در حدود ۳ الی ۴ نفر غذاکم بیاوریم. برای آن ۳ الی ۴ نفر نیز نان و پنیری وسط میز گذاشتیم و گفتیم ببخشید، این مشکل شما است و خودتان باید این مشکل را حل کنید. معمولاً هم بچه‌ها وقتی می بینند که به شخصی غذا نمی‌رسد، او را صدا می‌زنند تا با آنها هم غذا شود. قصد داریم در قسمت پسرها هم این کار را انجام دهیم و بنده مطمئن هستم که حدود ۵۰ یا ۶۰ نفر از بین ۳۰۰ نفر بدون غذا خواهند ماند. به همین خاطر من جلسه‌ای با اعضای شورای کانون برگزار کردم و طی آن جلسه قرار شد که اعضای شورا بچه‌ها را در مورد این مسأله توجیه کنند. البته امیدواریم در این خصوص از حمایت‌های دوبارهٔ آقای سلیمانی برخوردار شویم. من قبلاً در جلسه‌ای نیز عرض کردم که اعتقاد نداریم روحانی کانون، صرفاً کنار تخته سیاه بایستد و برای بچه‌ها سخنرانی کند. بلکه از روحانیون خواسته‌ایم در کنار بچه‌ها باشند و به سوالات بچه‌ها پاسخ داده و ارتباط دوستانه‌ای با آنها برقرار کنند. این موضوع حالا به قدری جا افتاده است که گاهی وقت‌ها کارشناس مذهبی با بچه‌ها فوتبال بازی می‌کند. این کم بودن فاصله‌ها برای بچه‌ها مفید است در حالی که اگر فاصله‌ای بین بچه‌ها و بزرگسالان باشد، وجود همین فاصله می‌تواند مانعی برای درک متقابل باشد. در واقع این کارهای روان‌شناسی و مددکارانه بسیار در اصلاح بچه‌ها کارساز است.

کار بعدی ایجاد یک دیوارگچی در بخش دخترها بود که در بالای این دیوار هم نوشتیم سنگ صبور. این کار را به این دلیل انجام دادیم که هر کس هر حرفی دارد، به عوض کنده کاری در اتاق‌ها، حرف‌های خود را درآنجا بنویسد. ضمناً آزاد است هر چیزی که دلش خواست بنویسد. مطالب

زیادی روی این دیوار نوشته شده است که خود آن نوشته‌ها می‌تواند کار تحقیقاتی خوبی باشد. در واقع ما فکر کردیم که باید به یک نوجوان اجازه داد تا احساسات درونی خود را بروز دهد. زیرا اگر بستری برای این ابراز احساسات آماده نشود او خودش را در جای دیگر تخلیه خواهد کرد. لذا باید یک نوجوان ابراز احساسات کند. تنها کاری که باید انجام شود این است که احساسات او را کنترل و هدایت کرد.

کار دیگری که در کانون انجام شد تلاش در جهت تقویت احساس تملک و مالکیت در بچه‌ها بود. دوستان همه می‌دانند که یکی از معضلات زندانها پرشدن کاسه‌های دستشوئی است. ما نیز مشاهده کردیم که کاسه‌های دستشوئی‌ها سریعاً پر می‌شوند، زیرا اکثر بچه‌ها لباس‌های زیرشان را نگهداری نمی‌کنند، خمیر دندان و مسواک‌هایشان را خراب می‌کنند و از این قبیل کارها زیاد انجام می‌دهند. بنابراین در همین راستا، طرحی را با این مضمون تهیه کردیم که به هر مددجویی که یکماه در کانون اقامت داشته باشد هزار و پانصد تومان حقوق بدهیم. در عوض به جای این که مسواک، لباس زیر و.... را ما در اختیار آنها بگذاریم، خود مددجویان با پول مزبور آنها را تهیه کنند. بعد از آن تابلوئی را نیز تهیه کردیم و لیست وسایل فروشگاهی را در آن نوشتیم. من هم برای بچه‌ها حرف زدم و گفتم که اگر شما بتوانید از وسایل خود خوب استفاده کنید حتی می‌توانید بعد از ۳ ماه ۲۵۰۰ تومان پس‌انداز داشته باشید و بعد از همهٔ اینکارها شروع به حقوق دادن به بچه‌ها کردیم. نکتهٔ مهم اینجاست که بعد از آن نه تنها راه سیفون گرفته نشد، بلکه بچه‌ها همیشه لباس زیر می‌پوشیدند و از بین ۳۰ نفر تنها یک نفر لباس زیر نپوشیده بود، البته ما خودمان نیز بر این موضوع نظارت کردیم. قبل از این کار ما متوجه شدیم که اکثر بچه‌ها وقتی لباس زیرشان کثیف می‌شود، آن را نمی‌شویند و درون دستشوئی یا سطل آشغال می‌اندازند. اما وقتی که به آنها حقوق داده می‌شود آنها احساس می‌کنند که با پول‌های خودشان لباس زیر خریده‌اند و آنها را نگهداری می‌کنند. هدف ما نیز این بود که بچه‌ها بحث دخل و خرج را بهتر درک کنند و بدانند به چه صورت پول‌های خود را هزینه کنند. چون اصولاً جرم این گونه بچه‌ها غالباً سرقت است و وقتی که سرقت می‌کنند احساس نمی‌کنند که این پول مال خودشان است و می‌بینید که یک بچه در یک دفعه تنها ۱۰۰۰ تومان آدامس خریده است. زیرا هنوز شیوه درآمد و هزینه کردن را نمی‌دانند. به هر حال ما سعی کردیم با انجام این کارها یک تغییر فرهنگی در درون کانون ایجاد کرده و صرف سخنرانی و یا نصیحت نداشته باشیم و مصداق شعر معروف سهراب

سپهری یعنی گاو سیر در چراگاه نصیحت نشویم. یعنی صرفاً کار ما ایجاد چراگاه نصحیت برای بچه‌ها نباشد.

کار بعدی که صورت گرفت، تشکیل کلاس‌های درسی و کارگاهی بود. البته با تشکیل این کلاسها مخالفت‌هایی هم شد. بعضی آقایان می‌گفتند که این بچه‌ها، مربی‌ها و معلمها را فراری می‌دهند و ابزار آلات کارگاه‌ها را به هم می‌ریزند. ولی ما با بچه‌ها بسیار صحبت کردیم و در نهایت ۱۰۰ نفر از ۲۵۰ نفر را مجاب کردیم که به کلاس‌ها بروند. مشکلی که بعد ایجاد شد این بود که آن بچه‌هایی که به کلاس نمی‌رفتند، در حیاط بازی می‌کردند و این مسأله تمرکز بچه‌های داخل کلاس را به هم می‌زد و آنها را برای بازی در حیاط وسوسه می‌کرد. ما ۲ کار برای مقابله با این مشکل انجام دادیم. ابتدا آمدیم و به بچه‌هایی که به کلاس نمی‌رفتند گفتیم که حق ندارید در حیاط بازی کنید. تنها باید در ساختمان اصلی باشید و کار دوم این بود که به تناوب در ساعت ۱۰ به بچه‌هایی که در کلاس‌ها حاضر بودند موز دادیم. بچه‌هایی که در کلاس‌ها موز دریافت کرده بودند به بچه‌های دیگر فخر می‌فروختند که بله به ما موز دادند و این موضوع بچه‌های دیگر را تشویق می‌کرد که به کلاس‌ها بیایند. حدود یکماه مقاومت بچه‌ها طول کشید ولی بعد از آن همهٔ بچه‌ها در سر کلاس‌ها حاضر شدند و الان وضعیت به گونه‌ای است که وقتی مددجویی به کانون وارد می‌شود اولین سؤالش این است که من باید به کدام کلاس بروم؟

چون می‌بیند که همه دارند به کلاس می‌روند و تنها او است که به کلاس نمی‌رود و لذا او هم تشویق می‌شود که به کلاس برود. در همین راستا از قضات محترم نیز در خواست کردیم که از مجازات‌های جایگزین حبس استفاده کنند و قاضی مظفری اولین شخصی است که حکم جایگزین صادر کرد. یکی از احکام ایشان حرفه آموزی مددجو بود. یعنی مددجو باید به داخل کانون می‌آمد و حرفه‌ای می‌آموخت تا بتواند آزاد شود و در حکم دیگری، قاضی مظفری مجازات ۵ نفر را باغبانی در محوطهٔ کانون منظور کرده بودند. در یک مورد جالب، ۳ پسر یک پزشک که وضع مالی پدرشان نیز خوب بود دست به سرقت پخش یک ماشین زده بودند. قاضی مظفری برای آنها حکم صادر کرد که این ۳ بچه موظفند هفته‌ای ٦ الی ۸ ساعت در داخل کانون اصلاح و تربیت خدمات کامپیوتری انجام دهند. این بچه‌ها به داخل کانون آمده و خدمات کامپیوتری انجام دادند بدون اینکه در کانون حبس شوند. احکام جایگزین دیگری نیز مثل حبس در آخر هفته‌ها برای دانش‌آموزان

صادر شده است که می‌تواند مفید باشد. هم‌اینک برای حدود ۱۱۰ نفر در کانون احکام جایگزین صادر شده است. برای اینکار ابتدا کلانتری‌ها کودک مددجو را گرفته و به دادگاه می‌فرستند. دادگاه مددجو را همراه با نامه‌ای نزد مدیر کانون اصلاح تربیت می‌فرستد تا مددجو مورد تست‌های روان شناسی شخصیتی قرار گیرد و در نتیجه به دادگاه برگردد. بعد از این مرحله قاضی حکم خود را صادر می‌کند. این کار البته مخصوص قاضی مظفری نیست. بسیاری از قضات جدید نیز به این نتیجه رسیده‌اند که این رویه بسیار نتیجه بخش‌تر است و لذا این کار را انجام می‌دهند. بر طبق یک نظر سنجی مشخص شد که ۸۰ درصد بچه‌هایی که احکام جایگزین برای آنها صادر شده است احساس عدالت می‌کنند در حالی که تنها ۲۰ درصد بچه‌هایی که احکام عادی برای آنها صادر شده است احساس عدالت می‌کنند. حدود ۷۵ درصد بچه‌هایی هم که به مجازات‌های جایگزین محکوم شده‌اند، احساس می‌کنند خانواده‌هایشان دوباره آنها را می‌پذیرند در حالی که ۴۲ درصد بچه‌هایی که به مجازات‌های عادی محکوم شده‌اند چنین احساسی دارند. ذکر یک نکته ضروری است و آن اینکه همیشه هم بنا نیست همهٔ مددجوها آزاد شوند. زیرا در بعضی مواقع روان شناس کانون بعد از تست‌هایی که از مددجو می‌گیرد به این نتیجه می‌رسد که این کودک خطرناک است، زیرا بر فرض می‌خواسته که برادر ناتنی خود را خفه کند یا بکشد. در چنین مواقعی روان شناس نظر می‌دهد که این شخص دچار اختلال است و اگر برخورد مناسبی با او صورت نگرفته و آزاد شود احتمال اینکه عمل خطرناکی انجام دهد وجود دارد. عکس این موضوع نیزصادق است. مواقعی است که بین زمان ارتکاب جرم و رسیدگی به پرونده یکسال فاصله بوده است. در چنین مواقعی نیز روان شناس نظر می‌دهد که به دلیل این فاصله زمانی، اگر کودک محاکمه شود به هیچ وجه احساس عدالت نخواهد داشت. زیرا یکسال ازآن موضوع گذشته، شرایط روحی طفل تغییر یافته است و بنابراین احساس نمی‌کند که به خاطر آن جرم قبلی دارد مجازات می‌شود. لذا خوشبختانه امروزه توجه به مسائل باعث شده است که احکام مجازات‌های جایگزین زیاد شوند. به عنوان مثال در تابستان سال ۷۷، ۳۱۰ نفر مددجو در کانون حضور داشتند در حالی که در تابستان امسال حدود ۲۹۰ نفر مددجو وجود دارد اگر چه ورودی‌های ما از ۱۵۰۰ نفر به ۴۵۰۰ نفر رسیده است. این آمار نشان می‌دهد که با وجود افزایش ورودی‌ها، خروجی‌ها نیزافزایش پیدا کرده است، به دلیل اینکه ما به شناخت ویژگی‌های شخصیتی کودکان کمک می‌کنیم تا قضات نیز بتوانند بر اساس آن شناخت، احکام عادلانه‌تری صادر

کنند.

در نهایت آخرین کاری که اخیراً انجام داده‌ایم، ایجاد یک خانهٔ امن بر پایهٔ ۳ اصل کوچک سازی، موسسه زدایی و شامل سازی اجتماعی است. هیچ شخصی نمی‌داند که این خانه‌ها متعلق به کانون اصلاح و تربیت است. بچه‌ها در گروه‌های ۴ الی ٦ نفره در این خانه‌ها اسکان پیدا می‌کنند و در رفت و آمدشان آزاد هستند و گاهی اوقات نیز یک مددکار اجتماعی از آنها بازدید می‌کند تا اگر مشکلی داشتند آن را حل کند. در این کار در قسمت پسرها صددرصد مؤفق بوده‌ایم، در حالی که در دخترها تنها ۸۰ درصد توانسته‌ایم مؤفق باشیم. با وجود این تنها یک دختر از آنجا فرار کرد و بعد مشخص شد که دچار مشکل شده است. اما شکر خدا چند روز پیش با شوهر خود به کانون آمده بود و آن دختر به من می‌گفت که اگر چه من اشتباه کردم و از آن خانه فرار کردم ولی امروز با شوهرم آمده‌ام که از شما به خاطر حمایتتان تشکر کنم. من هم نامه‌ای به بخش مراقبت از خروج نوشتم که اگر امکان داشته باشد مبلغی وام قرض‌الحسنه در اختیار آن زوج گذاشته شود. در یکی از این خانه‌های امن پسری ۱۳ ساله وجود دارد که هروئینی تزریقی است، مادرش نیز در زندان اوین است اما این پسر از آزادی خود هیچ‌گاه سوء استفاده نکرده است. یا پسر دیگری داریم که مادرش به دلیل قتل شوهرش به اعدام محکوم شده و در زندان بود اگر چه بعدها از زندان فرار کرد و به دلیل مشکل قلبی فوت کرد. این پسر تحت پوشش ما بود و حتی کمی قبل که در کنار من بود بسیار علاقه داشت که در این جلسه شرکت کند که به دلیل اینکه سرباز بود و همچنین‌وقت کافی نداشت چنین امکانی برای او فراهم نشد. در جلسهٔ بعد اگر احیاناً ضرورتی داشته باشد من یکی از این بچه‌ها را می‌آورم تا خودشان صحبت کنند. نکتهٔ آخر اینکه ما به این بچه‌ها در خانهٔ امن حقوقی معادل ۴۰ هزار تومان در ماه می‌دهیم و هیچ تفاوتی در این رابطه بین بچه‌ها وجود ندارد. اگر چه حتی شخصی کوچک و درسش هم خوب باشد. ۴۰ هزار تومان مبلغی است که ما به آنها می‌دهیم و تهیه غذا و پوشاک و دیگر مسائل بر عهدهٔ خودشان است. حتی اگر احیاناً مریض شدند خودشان باید به کلینیک رفته و دارو تهیه کنند. در ضمن ما به بچه‌ها گفته‌ایم که مددکار اجتماعی مانند پدر خودتان هفته‌ای دوبار به شما سر می‌زند و اگر مشکلی داشتید با او مطرح کنید تا آن را حل کند. از اینکه وقت دوستان را گرفتم عذر می‌خواهم.

بخش چهارم:

پرسش و پاسخ و نظرات

در طول کارگاههای آموزشی شرکت کنندگان عمدتاً با اظهار نظر و یا پرسش، در مباحث شرکت می‌نمودند. در این بخش سعی شده است برخی از این پرسش و پاسخها و نظرات مطرح شده ارائه گردد.

در صورت امکان، کمی دربارهٔ پلیس محله توضیح دهید؟

سردار کاظم زاده: در خصوص پلیس محله من باید عرض کنم ما ابتدا دفاتر مشاوره در کلانتری‌ها ایجاد کردیم که این دفاتر در ۴ زمینه فعالیت می‌کنند:

۱ ـ بخش پژوهش و آسیب‌شناسی اجتماعی

۲ ـ بخش آموزش همگانی

۳ ـ بخش مشارکت مردمی

۴ ـ بخش مشاوره مددکاری

در کنار این دفاتر، ما دفاتر دیگری نیز در کلانتری‌ها تأسیس کردیم. در واقع هر کلانتری را به چند بخش مختلف تقسیم کرده و در هر کدام از آنها یک افسر بلوک که وظیفهٔ هماهنگ کردن کلیه اقدامات و اتفاقات محله را دارد مستقر کردیم. همانطور که می‌دانید امروزه کلانتری‌ها به دایره‌های تخصصی مختلفی همانند دایرهٔ تجسس، دایرهٔ اطلاعات، دایرهٔ مشاوره، دایرهٔ قضایی و... تقسیم شده‌اند که این کار بر کارآیی پلیس محله افزوده است.

وظایف و حیطه اختیارات مددکار اجتماعی به طور خلاصه چیست و تا چه حد می‌تواند با پلیس همراه باشد؟

رناته وینتر: در ابتدا باید توجه داشته باشید که مددکار اجتماعی فردی کاملاً مستقل از سازمان پلیس است و می‌تواند وابسته به نهادی دولتی یا غیر دولتی باشد. نکتهٔ مهم این است که مددکار اجتماعی باید در مرحله باز جویی در کنار پلیس بازجو باشد. در قوانین کشور من مطرح شده است که

پلیس حق بازجویی از متهم بدون حضور مددکار اجتماعی را ندارد. بنابراین پلیس از یک مددکار اجتماعی درخواست می‌کند که در جلسهٔ بازجویی حضور داشته باشد. مددکار اجتماعی هم مؤظف است که حداکثر ظرف یک ساعت در مکان بازجویی حضور پیدا کند.

رنه صباغ: در لبنان، وزارت دادگستری مجموعه‌ای از مددکاران اجتماعی را در اختیار دارد که از آنها در مناطق مختلف کشور استفاده می‌کند. وقتی که افسر پلیسی با دفتر مددکاری تماس می‌گیرد و حضور یک مددکار را لازم می‌داند، دفتر مددکاری مؤظف به فرستادن یک مددکار نزد افسر تماس گیرنده است. نکته مهم این است که در لبنان مسئولیت اقدامات مددکار اجتماعی با وزارت دادگستری است و نه وزارت کشور.

نوع دیگری از خدمات مددکاری که در لبنان وجود دارد، سیستم قراردادی است که در آن وزارت امور اجتماعی قراردادی با وزارت دادگستری منعقد می‌کند و بر اساس این قرارداد نحوهٔ پرداخت حقوق و استفاده از مددکاران مشخص می‌شود.

آیا حضور یک مددکار اجتماعی درکنار فرد کافی است یا اینکه ما نیازمند حضور چند مددکار اجتماعی هستیم؟

رناته ویتر: باید بگویم که حضور چند مددکار حرفه‌ای در کنار فرد بسیار مهم است. زیرا هر مددکار اجتماعی دارای تخصص ویژه‌ای است و در عین حال هر مرحله‌ای نیاز به شرایط و موقعیت‌های متفاوت دارد.

ببینید، یک مددکار اجتماعی که در مؤسسه بسته کار می‌کند، همانی نیست که در مرحله بازجویی درکنار پلیس حضور دارد. در واقع این‌ها دو علاقه و زمینه کاری با مهارت‌های متفاوت دارند. وقتی گزارش‌های مددکاران مختلف در زمینه‌های متفاوت با همدیگر جمع شوند، قطعاً دیدگاه بهتری نسبت به شرایط عمومی کودک وجود خواهد داشت.

به بیان دیگر، اگر ۲ یا ۳ نفر مددکار اجتماعی باکودک درگیر باشند، کودک شانس بیشتری برای واکنش‌های مثبت خواهد داشت. روشی که خانم صباغ بیان کرد، مبنی بر این که چند مددکار مختلف پروندهٔ کودک را در اختیار داشته باشند روش خوبی است . اگر هر کدام از آنها اصلاحاتی در پرونده انجام دهد می‌تواند بسیار مفید باشد. اگر شما مؤسسه بسته را در نظر بگیرید، مددکاری که در آنجا

مشغول فعالیت است، به نوعی با کودکان زندگی کرده، مشاوره‌های لازم را به آنها ارائه می‌دهد. همچنین مراقبت پس از خروج نیز بر عهده او است. مطمئن باشید این مددکار مهارت‌ها و توانایی‌های لازم برای کار در کنار پلیس هنگام بازجویی یا کار در کنار قاضی هنگام صدور قرار را ندارد. این مطلب می‌رساند که متفاوت بودن مددکاران در مراحل مختلف بر روند پروندهٔ کودک و اصلاح او تأثیر مثبتی می‌گذارد.

آیا مددکار اجتماعی برای کمک به کودک نوعی قرار داد با او منعقد می‌کند؟

رناته وینتر: نخیر، چون مددکار اجتماعی وکیل نیست. هدف مددکار اجتماعی ارائه توصیه‌های لازم به کودک به خاطر خود کودک است و به همین خاطر قاضی به سخنان او اعتماد می‌کند. مددکار اجتماعی سعی در شناخت زمینه‌های خانوادگی و شرایط عمومی کودک دارد و با توجه به آنها گزارش خود را به قاضی ارائه می‌کند و قاضی نیز با توجه به گزارش ارائه شده حکم خود را صادر می‌کند. در اینجا قاضی و یا مددکار هیچ منفعتی از بزهکارکردن و یا تبرئه کودک نمی‌برند. در حالی که وکیل سعی در تبرئه کردن کودک دارد و در جهت دفاع از کودک به دادگاه آمده و دارای منافع است. به اعتقاد من در جریان رسیدگی به یک پرونده کودک، دو طرف دعوا وجود دارد. یکی دادستان است و دیگری وکیل و هر کدام از این‌ها سعی در پیروز شدن خود دارند. در حالی که مددکار و قاضی بی طرف هستند و این شخص قاضی است که باید با در نظر گرفتن همهٔ شرایط، حکم خود را صادر کند.

گزارش مددکار اجتماعی تا چه حدی می‌تواند در تصمیم قاضی تأثیرگذار باشد؟

رناته وینتر: حدود ۱۵ سال پیش، یک قاضی می‌توانست تصمیم بگیرد که به نظرات مددکار اجتماعی ترتیب اثر بدهد یانه. بعد ما متوجه شدیم روش مناسبی نیست که یک قاضی بتواند به طور گزینشی نظرات مددکار اجتماعی را قبول یا رد کند. به همین خاطر قانون مورد نظر را به کلی تغییر دادیم و در قانون جدید تاکید کردیم که قاضی مؤظف است به گزارش مددکار اجتماعی در مورد کودکان زیر ۱۸ سال توجه نماید. مددکار اجتماعی هم بایستی گزارش مربوطه را ظرف ۲۴ ساعت در اختیار قاضی قرار دهد و چنانچه قسمت هایی از گزارش نامفهوم باشد از مددکار اجتماعی توضیح

افزون‌تری بخواهد. قاضی می‌تواند حتی در موارد تخلف، مددکار اجتماعی را مورد مجازات قرار دهد.

در یکی از کشورهای منطقهٔ بالکان، من قاضی دیوان عالی بودم. روزی گزارشی از یک مددکار اجتماعی دریافت نمودم بدین مضمون که بهترین راه حل در مورد این کودک، بازگرداندن او به والدینش است و راه حل‌های بعدی، بازگرداندن او به پدر بزرگش یا فرستادن به یک مؤسسه بسته است. از او خواستم توضیح بیشتری دهد و او ادامه داد که پدر و مادر کودک نمی‌خواهند که او را دوباره در اختیار بگیرند، پدر بزرگش هم خیلی پیر است و شما ناچار او را باید به یک مرکز بسته بفرستید. به او گفتم که همهٔ مطالب را خود من هم می‌دانستم و لذا لازم نبود که او خود را به زحمت انداخته و تلاش بی خودی کند. توجه داشته باشید که من از آن مددکار انتظار داشتم که شخص، نهاد و یا ارگانی را برای حضانت از کودک معرفی کند تا من بتوانم بهترین تصمیم را گرفته و مطمئن شوم که کودک یک حامی پیدا خواهد کرد.

در کشور شما چه اقداماتی برای مهیا شدن کودک برای آزادی انجام می‌گیرد؟ و اینکه با توجه به حضور ۲ میلیون افغانی پناهنده در ایران، چه کارهایی می‌شود در این زمینه انجام داد؟ در صورت امکان تجارب کشورتان در این زمینه را ذکر کنید.

رنه صباغ: باید بگویم که این مرحله مشکل‌ترین دوره است و حساسیت زیادی نسبت به آن وجود دارد. البته باید عنوان کنم که قبلاً شرایط خیلی سخت بود. وقتی کودکی به موسسه بسته منتقل می‌شد، ترس و هراس از آینده همیشه او را اذیت می‌کرد. او همواره از دیگران می‌پرسید که آیا بعد از آزادی، سابقه کیفری او را به دیگران خواهند گفت و متأسفانه بسیاری مواقع جواب مثبت بود. اما در چند سال اخیر، اصلاحات خوبی در قوانین صورت گرفته و آنها را انسانی‌تر کرده است. ابتدا تا حد ممکن سعی می‌شود که از مجازات‌های جایگزین برای آنها استفاده شود و خود این کار تعداد کودکانی را که به مراکز منتقل می‌شوند کاهش می‌دهد. کاهش این کودکان هم باعث ناشناخته ماندن آنها می‌گردد که در آیندهٔ آنها موثر است.

در ارتباط با مساله پناهندگان، ما هم مشکل شما را داریم، البته نه در حدود ۲ میلیون نفر. پناهندگانی از افغانستان، عراق و سوریه به کشور ما می‌آیند و البته به دلیل مهاجرت غیر قانونی

بازداشت می‌شوند. سروکار داشتن با این آدم‌ها بسیار مشکل است. زیرا آنها هم در کشور خودشان و هم در کشور ما نوعی قربانی به شمار می‌آیند. ماسعی می‌کنیم که راجع به آنها با کمیساریای عالی سازمان ملل در امور پناهندگان مذاکره کنیم.

رناته وینتر: از همان لحظهٔ ورود کودک به مؤسسه باید اقدامات آماده سازی کودک برای آزاد شدن آغاز شود. بخشی از این کار نیازمند تماس و ارتباط مستمر و کامل با خانوادهٔ خود کودک است که البته این کار در مواقعی صورت نمی‌گیرد. من متوجه شده‌ام که شما هم مشکل مشابهی در این زمینه دارید. بسیاری از مواقع والدین از پذیرفتن دوباره کودک خودداری می‌کنند. در چنین مواقعی لازم است مددکار اجتماعی وارد عمل شده و خانواده کودک را برای پذیرفتن دوباره او متقاعد کند. چون نمی‌تواند مستقیماً به کودک بگوید که خانواده‌اش دیگر او را نمی‌خواهند. این قضیه تأثیر بسیار مخربی بر روی کودک گذاشته و او را نسبت به آینده مأیوس می‌کند .لذا بایستی مددکار اجتماعی تمام تلاش خود را برای متقاعد کردن خانواده به کار بندد. مسأله بعدی در این خصوص، پیدا کردن شغل است. اگر نتوان شغلی برای کودک آزاد شده پیدا کرد، احتمال بازگشت او به شرایط قبلی بسیار زیاد است. اما مشکل موجود این است که به راحتی نمی‌شود برای این گونه کودکان کار پیدا کرد. اگر چه راه حل هایی هم وجود دارد. یکی از راه حل‌ها این است که کودک آموزش‌های لازم در زمینهٔ مهارت‌های فنی و حرفه‌ای را در درون کانون ببیند و پس از خروج با استفاده از مهارت کسب کرده بتواند شغلی مناسب به دست آورد.

راه حل دوم نیز چنین است که مؤسسات بسته قرار دادهایی با بعضی از شرکت هایی که آمادگی پذیرش این گونه کودکان را دارند منعقد می‌نمایند و این کودکان به مدت معلومی در آن شرکت‌ها مشغول به کار می‌شوند. البته در طی این مدت یک مددکار اجتماعی به فعالیت کودک نظارت می‌کند.

در خصوص مسأله پناهندگان باید ذکر کنم که پس از جنگ بالکان، ۶۰ هزار پناهنده وارد کشور ما شدند. این مسأله با توجه به کوچک بودن کشور اتریش، رقم بالایی برای ما محسوب می‌شد. واکنش ما در قبال این مسأله، انتخاب افرادی از درون خودشان بود. سپس این افراد انتخاب شده را آموزش داده و به مددکارانی اجتماعی تبدیل کردیم که با مددکاران خودمان به صورت اشتراکی کار کنند. این کار به ما در جهت کنترل این جامعه خیلی کمک کرد. بنابراین من پیشنهاد می‌کنم که

مددکارانی از درون پناهندگان افغانی تربیت کنید و با کمک پلیس و مددکاران خودتان، کنترل جامعهٔ آنها را در اختیار بگیرید.

آیا توسعه زندان‌ها می‌تواند از مشکلات حبس کم کند؟

رناته وینتر: تجربه‌ای که در آمریکا به دست آمد می‌تواند پاسخگوی شما باشد. کشور آمریکا طی مراحلی شروع به ساختن زندان‌های جدید بی شماری کرد. اما نکتهٔ جالبی که اتفاق افتاد پرشدن سریع تمام آنها بود. آنها فهمیدند که اگر فضای بیشتری به زندان‌ها اختصاص دهند، به طور اتوماتیک زندانیان بیشتری هم خواهند داشت. کشور هلند هم چنین مشکلی داشت. آنها هم زندان‌های جدیدی ساختند وبلافاصله پر شدند. کشور هلند در تغییر رویه برای اصلاح این ساختار اقدام خوبی را انجام داد. دیوان عالی کشور به تمام قضات اعلام کرد که فضای مورد نیاز خود در زندان برای یکسال را مشخص کنند. به عبارت دیگر، هر قاضی باید در ابتدای سال فضایی را که لازم دارد مشخص سازد. فرض کنید که یک قاضی در ابتدای سال فضایی به اندازهٔ ۱۰ نفر در خواست می‌کند. این قاضی در ماه اول سعی می‌کند از مجازات‌های جایگزین استفاده کرده و زیاد مجرمان را به زندان نفرستد. چون تنها ۱۰ فضا تا آخر سال در اختیار دارد.

در ماه دوم و سوم هم سعی می‌کند همین کار را انجام دهد، زیرا می‌ترسد که در ماه‌های آخر به پرونده چند نفر جنایتکار حرفه‌ای رسیدگی کند که ناچار از فرستادن آنها به زندان است. به این دلیل سعی می‌کند که همیشه فضایی خالی در زندان داشته باشد و همین کار تعداد زندانیان در کشور هلند را به شدت کاهش داد.

به عقیده من این رویه باید در کشورهای مختلف به کار گرفته شود. زیرا واقعاً دلیل ندارد که فردی را به دلیل ناتوانی از پرداخت چک، ۳ ماه به زندان بفرستیم و یا کودکی را به دلیل تخلف جزئی به ۳ ماه حبس در کانون محکوم کنیم. همهٔ این کارها مشکلات موجود را افزایش می‌دهند و تنها راه کم کردن آن، همکاری‌های مستمر و خوب نهادهای درگیر در این قضیه است.

چه مجازات‌هایی را بهترین مجازات برای کودکان می‌دانید؟

رناته وینتر: قطعاً مجازات‌های جایگزین، خیلی بهتر از فرستادن آنها به کانون‌ها است.

رنه صباغ: در لبنان، هزینهٔ نگهداری یک فرد در زندان حدود ۲۰ دلار است که این رقم در کودکان افزایش پیدا می‌کند. مضاف بر اینکه نگهداری صرف، مدنظر نیست و لذا بایستی از برنامه‌های آموزشی هم استفاده کرد که هزینه‌ها را سنگین‌تر خواهد کرد. بهتر است در پاسخ بگویم که پرهزینه‌ترین روش برای برخورد با کودک، فرستادن او به کانون اصلاح و تربیت است و بهترین راه حل، استفاده از مجازات‌های جایگزین.

آیا هدف از تشکیل چنین کارگاه‌هایی رسیدن به اهداف آموزشی است یا این که در انتها دارای مصوباتی خواهد بود؟

خانم فیوضات: همانطور که خانم وینتر قبلاً به این موضوع اشاره کردند، سعی می‌شود که در پایان هر کارگاه، توصیه‌های شرکت کنندگان به صورت روشن و مختصر جمع آوری شده و در اختیار مقامات مسئول قرار داده شود. بعد از آن دیگر بسته به خود نهادها است که می‌توانند ضمانت‌های اجرایی برای این گونه توصیه‌ها در نظر بگیرند.

من در لحظات آخر پیش خفاش شب بودم. از او خواستم که توبه کرده و از درگاه خداوند طلب بخشش کند. اما متأسفانه مشاهده کردم که او هیچ اعتقادی به این گونه مسائل ندارد. سؤالم این است که چه باوری در او شکل گرفته بود که به هیچ وجه تغییر نیافت؟

دکتر افروز: به هر حال باید دانست که انسان‌ها با انگیزه‌های مختلفی مرتکب جرم می‌شوند و طبعاً باورهای آنها نیز با همدیگر متفاوت است. در عین قبول این مطلب باز تاکید می‌کنم که اگر فرد از سلامت روانی نسبی برخوردار باشد می‌توان با ایجاد شرایط مناسب و آموزش‌های لازم باورهای او را تغییر داد. به عقیدهٔ من اعدام این شخص می‌بایستی ۳ - ۴ ماه عقب می‌افتاد و روی او مطالعات روانشناختی صورت می‌گرفت. در واقع به نوعی باید حس اعتماد او را جلب می‌کردند تا باورها و عقاید خود را مطرح کند و کارشناسان بتوانند بر روی او مطالعه کنند. باید توجه داشته باشید که گاه باورها به سختی تغیر می‌یابند. به عنوان مثال، در سال ۶۵ من با نوجوان ۱۵ ساله‌ای که معتاد به مواد مخدر بود و حشیش مصرف می‌کرد مصاحبه کردم. از او پرسیدم که الان چه احساسی دارد. در پاسخ گفت که چرا من باید اینجا باشم. همهٔ دوستانم الان آزاد هستند و دارند پرواز می‌کنند و خوش

می‌گذارنند و من اینجا گوشه زندان افتاده‌ام. در این هنگام من متوجه شدم که باگذشت ۴ ماه از زمان محکومیت او، هنوز باور و انگیزه او تغییر نیافته است و او حسرت آزادی و رفتن پیش دوستانش را می‌کشد. باور خفاش شب هم قطعاً چنین بوده است. یعنی شرایطی ایجاد نشده بود که او به تغییر در باورهایش حتی فکر کند. مطمئناً این فرد خانوادهٔ خوبی هم نداشته است. من بارها از تریبون‌های مختلف گفته‌ام که خانواده و مدرسه نقش بسیار مهمی در شکل‌گیری باورهای افراد دارند و معتقدم که اگر رابطهٔ حسنه‌ای بین والدین کودک و اولیای مدرسه‌اش وجود نداشته باشد، نباید شکل‌گیری باور درستی در فرد را انتظار داشت. بنابراین همهٔ این شرایط مهم هستند و بایستی به آنها توجه شود.

با فرصت کمی که امروزه قضات برای رسیدگی به پرونده‌ها دارند، سخنان شما دربارهٔ تشکیل پروندهٔ شخصیتی یا تشکیل جلسهٔ مشاوره کمی آرمانی به نظر می‌رسد. نظر خودتان چیست؟

دکتر افروز: ببینید، تشکیل پروندهٔ شخصیتی یا برگزاری جلسهٔ مشاوره می‌تواند در حکم قاضی بسیار تأثیرگذار باشد. در حقیقت منظور من از این صحبت‌ها ارائه این خدمات توسط اشخاصی غیر از قاضی است. به طور مثال، یک روان شناس می‌تواند قبل از رسیدن پرونده به دست قاضی، جلسهٔ مشاوره‌ای تشکیل داده و نظرات خود را در رابطه با فرد مورد نظر بنویسد. به عقیدهٔ من اینکار می‌تواند هم آگاهی‌های افزون‌تری به قاضی در مورد شخص متهم بدهد و هم اینکه حکم دادگاه، عادلانه‌تر از پیش گردد و لذا مقصود من از تشکیل چنین پرونده‌های شخصیتی، حرکت در راستای توجه به شخصیت مجرم برای صدور حکم است و نمی‌تواند خیلی ایده آل و دست نیافتنی باشد.

از نظر شما بهترین راه تغییر و اصلاح باورها چیست؟

دکتر افروز: قطعاً نمی‌توان بهترین راه را معرفی کرد. زیرا فرایند تغییر نگرش و باورها فرآیند پیچیده و مشکلی است و از همه مهمتر اینکه در افراد مختلف متفاوت است. اما به طور کلی می‌توان گفت که با تغییرات مثبت در شرایط و حوزهٔ شناختی فرد، احساس مثبت را می‌توان در او تقویت کرد.

همانطور که قبلاً هم گفتم وقتی شناخت اجتماعی کودکی از هر دو طرف مدرسه و خانواده دچار مشکل می‌شود، احساس و باور او نیز معیوب شده و مشکل ساز می‌شود. لذا برای اصلاح این کودک ناگزیر از شناساندن الگوهای مطلوب و محبوب اجتماعی در جهت اصلاح وی هستیم. باور کنید که

تأثیر مثبت، نگرش افراد را تغییر می‌دهد و متأسفانه تأثیر منفی، آنها را دچار مشکل می‌سازد. مدتی پیش، دختر دانش آموزی را برای مشاوره پیش من آوردند. دختر مورد نظر جزو شاگردان ممتاز مدرسه و بسیار هم منظم بوده است. اما چند روزی بود که به مدرسه نمی‌رفت و حتی تهدیدات پدرش هم کارساز نبود. وقتی او را پیش من آوردند، فرض خودم این بود که یک نگرش منفی در او نسبت به مدرسه ایجاد شده است. پیرو همین فرض شروع به امتحان مؤلفه‌های نگرش منفی در او کردم و نهایتاً فهمیدم که مهمترین مؤلفه و دلیل او از عدم حضور در کلاس، تند خویی معلم شیمی است. در حقیقت روزی معلم شیمی گچی را به طرف دختر مورد نظر که اتفاقاً کمرو و خجالتی هم بود پرتاب کرده و به او تذکر داده که حواسش به کلاس باشد. دختر هم از این حرکت آزرده شده و در یک موقعیت بحرانی (critical point) تصمیم گرفته که دیگر در مدرسه حضور پیدا نکند. من با معلم شیمی حرف زدم و او را توجیه کردم که پرتاب گچ از طرف او دلیل عدم حضور دختر مورد نظر در کلاس است و از او خواستم که روزی به دیدن دختر مورد نظر برود. معلم شیمی هم که انسان فرهیخته‌ای بود به طور غیر منتظره به خانهٔ دختر می‌رود و به او می‌گوید که چند روزی به مدرسه نیامده و این نگرانم کرده است. بعد اضافه می‌کند که نکند از شوخی آن روز من ناراحت شده‌ای، معلم چند ساعتی می‌نشیند و می‌رود. از فردا صبح دوباره آن دختر در مدرسه حضور پیدا می‌کند. بنابراین تأثیر مثبت، باور را تغییر می‌دهد و آن را به سوی کمال رهنمون می‌سازد.

در صحبت هایتان اشاره کردید که گاه کودکان به مادر علاقه ندارند اما دلشان به حال آنها می‌سوزد. چگونه می‌توان این تضاد را توجیه کرد؟

دکتر افروز: در پاسخ اجازه بدهید دو تا مثال عرض کنم. چند سال پیش، دختری را که برای بار سوم از خانه فرار کرده بود جهت مشاوره پیش من آوردند. در بین صحبت هایمان فهمیدم که متأسفانه پدرش اهمیتی برای مادر او قائل نیست و دائماً او را کتک می‌زند و مادرش در چنین مواقعی فقط ناله و التماس می‌کند. لذا پدر و مادر دختر برای او محبوب نیستند. زیرا پدر و مادری می‌توانند محبوب فرزندانشان شوند که شخصیتشان آمیزه‌ای از محبت، عطوفت، منطق و استواری باشد. به عبارت دیگر، نه عصبانی شده و پرخاشگری نمایند و نه منفعلانه با قضایا برخورد کنند. از دختر پرسیدم که دیشب را کجا گذرانده است. در پاسخ گفت که در دستشوئی پارک دانشجو و اضافه

کرد که حرف اول اسم خود را در آنجا کنده است که می‌تواند به عنوان شاهد حضور او را ثابت کند. مطمئن بودم که دروغ نمی‌گوید. اما تصورش برایم سخت بود که چقدر این دختر از خانهٔ خود متنفر بوده که گذراندن شب در محیط بد بو را تحمل کرده است.

مثال دومی که می‌توانم خدمتتان ذکر کنم در بارهٔ دختری است که در تهران زندگی می‌کرد و نام مستعار عباس آقا را برای خود انتخاب کرده بود. وقتی او را پیش من آوردند مشاهده کردم که در جیب خود پنجه بوکس و چاقو دارد. تصور من این بود که این دختر از ماهیت زن‌ها و زن بودن خودش خوشش نمی‌آید. یکی از دانش جویان فوق لیسانس را برای تحقیق بیشتر به خانهٔ دختر فرستادم. آن خانم رفت و خبر آورد که وجود زن هیچ اهمیتی در آن خانه ندارد. یعنی همهٔ مردهای خانه به مادرشان زور می‌گویند. از بچه‌های معتاد گرفته تا شوهری که راننده کامیون است. همین مسأله باعث شده که نگرش منفی در بارهٔ زن بودن در دختر به وجود آید و او تلاش کند که ماهیت وجود خویش را تغییر دهد و اگر چه او دلش برای مادرش می‌سوزد اما مادرش برای او محبوب نیست.

همانطور که می‌دانید آمار جرایم، خصوصاً جرایم کودکان در کل دنیا رو به افزایش است. از طرف دیگر آمار سنی مجرمین رو به کاهش است. آیا این نکات ما را به این نتیجه نمی‌رساند که تفکرات اساتید و صاحبنظران در زمینهٔ مسائل کودکان باید تغییر کند؟

دکتر افروز: نظر شما کاملاً درست است. بنده هم معتقدم که باید تغییری در دیدگاههای افراد و خصوصاً صاحبنظران در زمینهٔ مسائل کودکان به وجود آید. منتها بایستی توجه داشت که لازم است این تغییر در تک تک افراد به وجود آید. یعنی من نوعی وقتی به خانه رفتم، سعی کنم پدر خوبی برای بچه هایم باشم مشکلات آنها را درک کرده و سعی در حل آنها داشته باشم. همچنین جامعه نیز باید الگوها و نگرش‌های مثبت را در درون افراد نهادینه کند و این وظیفهٔ متفکران است. من به عنوان یک عضو کوچک این جامعه تلاش کرده‌ام که در این راه قدم بردارم. من بارها در برنامه‌های صدا و سیما شرکت کرده و نظراتم را گفته‌ام. مسئول مجله پیوند هستم که ۲۵۰ هزار شماره تیراژ دارد. حدود ۲۵ جلد کتاب و ۱۶۰ مقالهٔ علمی و تحقیقی در این رابطه نوشته‌ام. لذا من اعتقاد دارم که به اندازهٔ توانم تلاش نموده‌ام و قطعاً افرادی مثل من در این کشور زیادند. منتها شما باید توجه داشته باشید که شرایط جامعه و حتی خود کودکان بسیار متفاوت‌تر از گذشته است. الان کودکان از سنین

پایین به بازی‌های کامپیوتری می‌پردازند و بسیاری از آنها به اینترنت متصل می‌شوند. جالب است بدانید که افراد معتاد به اینترنت و فیلم‌های ویدئویی در لس آنجلس بیشتر از افراد معتاد به مواد مخدر هستند. امروزه چه بخواهیم و چه نخواهیم ابزارهای الکترونیکی جزئی از زندگی ما شده و طبعاً کودکان نیز از مضرات این ابزارها بر کنار نیستند.

امروزه بسیاری از کودکان دچار گرفتگی ذهنی و بی حوصله می‌شوند. میل به تحصیل را از دست داده و خانه گریز می‌شوند. لذا امروزه باید ابتدا بچه‌ها را به آرامش رساند و بعد با آنها ارتباط عاطفی خوبی برقرار کرد که در غیر اینصورت فاجعه‌ای انتظارمان را خواهد کشید. آماری که ما از سطح تهران تهیه کردیم نشان داد که تعامل بین بچه‌ها و والدین در طول ۲۴ ساعت شبانه روز تنها ۵ دقیقه است. به این مشکلات، مشکلات دیگری شامل کمبود کتابخانه‌ها، عدم کیفیت برنامه‌های صدا و سیما، نبود امکانات ورزشی و تفریحی و غیره را اضافه کنید و تصور کنید که بدون آموزش صحیح چه اتفاقی برای نسل بعد خواهد افتاد.

در صحبت‌هایتان اشاره کردید که ۵۰ درصد جامعه کانون اصلاح و تربیت تهران شناور است و با توجه به زمان کمی هم که شما برای اصلاح این کودکان در اختیار دارید و هیچ گونه حمایتی هم پس از خروج آنها از کانون صورت نمی‌گیرد، ممکن است آنها دوباره شکست خورده و مرتکب بزه شوند، حال شما چه برنامه هایی برای مراقبت‌های بعد از خروج این گونه کودکان دارید؟

مقاره عابد: من برای پاسخ به سؤال ناچارم آماری خدمتتان عرض کنم. حدود ۱۸ درصد کودکان و نوجوانان پسر کانون، سابقه‌دار هستند و این رقم در دخترها به ۲۵ درصد می‌رسد. زیرا دخترها عموماً پل‌های پشت سرشان را خراب شده می‌بینند و معمولاً نیز هیچ گونه حمایتی از خانواده هایشان در یافت نمی‌کنند. به این دلیل آمار دخترها مقداری بیشتر است.

همانطور که خود شما اشاره کردید به دلیل حضور کم کودکان، ما نمی‌توانیم برنامه‌های آموزشی ۳ یا ۴ ماهه برای آنها تدارک ببینیم. لذا مجبوریم که به آموزش‌های تربیتی ساده که مدت زمان کمی لازم دارند بپردازیم. به عنوان نمونه ما در کانون دختران، تقسیم غذا را به عهدهٔ خودشان گذاشتیم. اولین روز حدود ۲۰ پرس غذا کم آمد. اما به مرور این رقم کاهش یافت و هم اینک به رقم ۴ رسیده است. همین کار به نظر ما باعث شده که کودکان نوعی آموزش اخلاقی ببینند و بدانند که بشقاب پر

آنها بشقاب خالی برای دیگران به ارمغان خواهد آورد. به عقیدهٔ ما در چنین مواقعی و نه در پای تابلوی کلاس‌ها کودک می‌تواند معنی عدالت را بفهمد.

پیرو همین بحث، حضور کم کودکان به ما اجازه اقدامات مراقبت پس از خروج را نمی‌دهد. اما به طور کلی می‌توانم اقداماتی را که انجام گرفته توضیح دهم. ابتدا به همهٔ بچه‌ها شمارهٔ تماس کانون و یا مددکار اجتماعی را داده و از آنها خواسته‌ایم که با بروز کوچکترین مشکلی با ما تماس بگیرند. دومین کار ساخت خانه هایی تحت عنوان خانهٔ امن است. بچه‌ها در این خانه‌ها زندگی کرده و مشکلاتشان را به ما منتقل می‌کنند که ما هم در رفع آنها تلاش می‌کنیم. دراین خانه‌ها پسری زندگی می‌کند که با معدل ۱۹ قبول شده و در تیم فوتبال نوجوانان پیروزی هم مشغول بازی است.

در صورت امکان اطلاعاتی آماری در مورد کودکان کانون ذکر کنید؟ همچنین تعامل شما با دیگر سازمان‌ها به چه صورت است؟ و اینکه آیا می‌توان از درون کانون برنامه‌های آموزشی برای رسانه‌های تصویری تهیه کرد؟

آقای مقاره عابد: بیشترین آمار کانون پسرها مربوط به سرقت با ۴۳ درصد بود که امروزه به ۳۲ درصد کاهش یافته است. متأسفانه آمار پرخاشگری قبلاً ۱۴ درصد بود که امروزه به ۲۳ درصد افزایش پیدا کرده است. بیشترین آمار کانون دخترها مربوط به اعمال منافی عفت با ۹۱ درصد است و ۹ درصد بقیه، جرایم پراکنده و مختلف را در بر می‌گیرد. فراوانی سنی بچه‌ها ۱۶ سال بود که به ۱۷ سال افزایش پیدا کرده است، نکته جالب اینجاست که برخی قضات به خاطر این که نوجوانان را به زندان نفرستند، آنها را تحت عنوان افراد زیر ۱۸ سال به کانون معرفی می‌کنند. در یک مورد جالب نوجوانی لباس سربازی پوشیده بود و ادعا می‌کرد که ۱۶ سالش است. در هر صورت به نظرم ۱۰ تا ۱۵ درصد مددجویان کانون بالای ۱۸ سال داشته باشند.

در پاسخ به سؤال دومتان باید اشاره کنم که کانون اصلاح و تربیت تهران در چند سال اخیر ارتباطات بسیار خوبی با دیگر نهادهای داخلی و خارجی داشته است. هم اینک اکثر کلاس‌های تحت آموزش و پرورش در کانون دایر است و به طور کلی تعامل بسیار خوبی با دیگر نهادها صورت می‌گیرد.

در مورد سؤال سوم باید عرض کنم که ما مشکلاتی را در ارائه تصاویر بچه‌ها از صدا و سیما

داریم. خیلی وقت‌ها تصاویر بچه‌ها را شطرنجی می‌کنند. با این حال آقای محمد علی طالبی فیلمی به نام «تو آزادی» از داخل کانون تهیه کرده است که بازیگر فیلم مورد نظر برندهٔ بهترین بازیگر یک جشنواره شد. هم اینک یکی از بازیگران کوچک مورد نظر، قراردادی با یک شرکت فرانسوی برای ساخت یک فیلم امضاء کرده است. البته باید اشاره کنم که کودک مورد نظر هم اکنون آزاد است.

بحث استفاده از مجازات‌های جایگزین در کشور ما موضوع جدیدی است. این موضوع با توجه به اصل قانونی بودن جرایم مقداری ناهمگون و متضاد به نظر می‌رسد. سؤال من این است که آیا در کانون کودکانی هستند که به چنین مجازات‌های جایگزینی محکوم شده باشند؟

آقای مقاره عابد: می‌دانید که تنها در مورد احکام تعزیری دست قاضی برای استفاده از مجازات جایگزین باز است. با این وجود، هم اینک ۲۰۰ کودک در کانون به این گونه مجازات‌ها محکوم شده‌اند و هیچ کدام از قضات به دلیل استفاده از چنین مجازات‌هایی به دادگاه انتظامی قضات فرا خوانده نشده‌اند. این می‌رساند که حتی قانونگزاردر مواقعی که حکم به نفع متهم صادر می‌شود سکوت اختیار کرده و آن را به طور ضمنی می‌پذیرد. به هر حال امروزه حساسیت زیادی که قبلاً روی این موضوع بود وجود ندارد و استفاده از مجازات‌های جایگزین افزایش پیدا کرده است.

در صورت امکان، مقداری دربارهٔ وضعیت پلیس نوجوانان در نیوزیلند توضیح دهید؟

بازرس گریوسون: حدود ۱۷۰ نفر از نیروی ۷۰۰۰ نفری پلیس نیوزیلند را پلیس کودکان و نوجوانان تشکیل می‌دهد. این افراد خود خواسته‌اند که پلیس نوجوان باشند و در مجموعهٔ پلیس نوجوان کار کنند. به همین منظور آنها ۲ هفته آموزش مقدماتی فشرده را باید سپری کنند که شامل مباحث چگونگی برخورد با کودکان و کودکان بزهکار است و در بیشتر پاسگاه‌های پلیس نیوزیلند، پلیس نوجوان حضور دارد و بیشتر به صورت تیمی فعالیت می‌کنند. زیرا این کار باعث می‌شود که از همدیگر حمایت کنند و همیشه هم کسی در دفتر پلیس نوجوانان حضور داشته باشد. یعنی با به مرخصی رفتن یک افسر پلیس نوجوان، افسر دیگری برای پاسخگوئی وجود دارد. مشکلی که در این رابطه می‌توان از آن یاد کرد این است که بسیاری از افراد پلیس، پلیس نوجوان را به رسمیت نمی‌شناسند و اعتقاد دارند که آنها پلیس واقعی نیستند. زیراکار پلیس واقعی جدی است و حال آنکه

اینگونه پلیس‌ها بیشتر با کودکان سر و کار دارند.

مشکل دیگری که می‌توان نام برد وابستگی پلیس نوجوان به کودکان است. بسیاری از آنها به دلیل اینکه کودکان را دوست دارند تقاضا کرده‌اند که پلیس نوجوان باشند و گاهی اوقات این دوست داشتن به حد و مرزی می‌رسد که از افعال کودکان بزهکار غافل می‌شوند. لذا ما مجبوریم در چنین مواقعی آنها را توجیه کنیم که آنها پلیس هستند و بایستی با منطق با قضایا برخورد کنند. به هر حال نکتهٔ مهم این است که جمع آوری اطلاعات صحیح دربارهٔ کودک بزهکار توسط پلیس نوجوان و ارائه آن به قاضی می‌تواند در تصمیم‌گیری‌های قاضی کودکان تأثیر بسزایی داشته باشد.

این را هم باید بگویم که پلیس نوجوانان مدت زمان زیادی است که کار خود را در نیوزیلند شروع کرده است و از ابتدای شروع به کار هم سعی کرده است تا رویکرد کیفری را کنار گذاشته و به قضازدایی یا استفاده از مجازات‌های جایگزین بپردازد. همچنین پلیس نوجوانان، اجازهٔ ورود خانواده‌ها در تصمیم‌ها را داده است و همین امر تعداد کودکان بزهکار را به نصف کاهش داده است. این مسأله با توجه به افزایش سطح جرم در کل دنیا نشانگر مفید بودن استفاده از پلیس نوجوانان است.

مطلبی که من مشتاقم آن را در اینجا ذکر کنم، تلاش پلیس در جهت انجام عملکرد مثبت است. متأسفانه اشتباه رایجی که افراد انجام می‌دهند، انجام دادن کارهای زیاد ولی بدون دقت است. لذا من پیشنهاد می‌کنم که سعی کنید کارهای محدودی بکنید اما آنها را خوب انجام دهید. این خیلی مفیدتر و پر ثمرتر خواهد بود.

رنه صباغ: من هم مایلم به تجربهٔ لبنان در خصوص پلیس نوجوان اشاره کنم که ۲ سال قبل تأسیس شد. این پلیس همانند سایر کشورها بخشی از سازمان پلیس به شمار می‌آید. در لبنان هم در هر کلانتری، تیمی متشکل از پلیس نوجوان وجود دارد که به مسائل نوجوانان رسیدگی می‌کند و استراتژی و وظایف کاری این پلیس از روی اطلاعات و شرایطی است که از کل کشور جمع آوری شده است.

چه اقداماتی را می‌توان برای حمایت از کودکان معارض قانون انجام داد؟

بازرس گریوسون: اولین کاری که می‌توان انجام داد اقدامات پیشگیرانه است. ثابت شده است که اگر از ابتدا جلوی یک تخلف گرفته نشود، ادامه پیدا خواهد کرد. لذا به عقیدهٔ من اولین اقدام لازم

ایجاد شرایطی جهت پیشگیری از جرم است. در بسیاری از موارد کودکان رفتاری را از خود نشان می‌دهند که با خود آنها شده است. لذا خصوصاً در مواقعی که تجاوز جنسی صورت گرفته است باید فرد مجرم را شناسایی کرد. ثابت شده است که اکثر افرادی که متجاوز بوده‌اند خود به نوعی قربانی هم بوده‌اند. در این مواقع لازم است از مراکز روان درمانی برای هر دو طرف درگیر قضیه استفاده شود و تسهیلات خاصی در اختیار آنها قرار گیرد. مسأله‌ای که جدیداً برای ما ثابت شده بسیار جالب توجه است. ما فهمیدیم که بسیاری از این افراد را با ایجاد شرایط مناسب و حمایت‌های لازم می‌توانیم در درون خود جامعه درمان کنیم. البته قطعاً در هر جامعه‌ای افرادی پیدا می‌شوند که اصلاح‌ناپذیر باشند و ناچاریم آنها را به مراکز روان درمانی بفرستیم. در هر صورت حمایت از کودکان زمینه‌های متعددی دارد که بایستی با توجه به شرایط هر کشور به آن پرداخت.

درکشور نیوزلند بیشتر از روش انگشت نگاری استفاده می‌شود یا از روش DNA؟

بازرس گریوسون: همانطوری که می‌دانید روش انگشت نگاری با تمام حسن‌هایی که دارد روشی قدیمی است. اما روش DNA چند سالی است که به خدمت گرفته شده است و قوانین نیوزیلند در مورد تخلفات خاصی اجازهٔ نمونه برداری از DNA شخص بزهکارو نگهداری آن در بانک اطلاعاتی را داده است. ما با روش DNA توانسته‌ایم جرایم زیادی را کشف کنیم. در یک مورد جنایتکاری حرفه‌ای وارد خانه شده و به زن صاحبخانه تجاوز کرده بود. سپس جسد او را به حمام منتقل کرده و سعی کرده بود تا آثار جرم را پاک کند. در آن هنگام البته ۲ کودک خردسال هم حاضر بوده‌اند. اما نتوانستند هیچ نشان و اطلاعاتی از جنایتکار ارائه دهند، بنابراین کارآگاهان وارد ماجرا شده و توانستند از روی مقداری پوست فرد متجاوز که زیر ناخن‌های جسد باقی مانده بود، DNA او را شناسایی کرده و نهایتاً فرد تبهکار را دستگیر کنند. به همین دلیل ما امروزه بیشتر از روش DNA در کشف جرایم استفاده می‌کنیم.

آیا تعداد ۱۷۰ نفر پلیس نوجوان برای کشوری مثل نیوزیلند کافی است؟

بازرس گریوسون: من باید عنوان می‌کردم که ما به جز پلیس متخصص نوجوان، افسران پلیس دیگری هم داریم که به صورت تخصصی با دانش‌آموزان مدارس سروکار دارند و به آنها آموزش

هایی دربارهٔ مضرات استفاده از الکل و مواد مخدر، حمایت از خود در برابر دیگران و... ارائه می‌دهند. همچنین‌ما در کشورمان محققینی داریم که در مورد کودکان تحقیق می‌کنند. لذا اگر همه این افراد را به پلیس نوجوان اضافه کنیم قطعاً از ۱۷۰ نفر بیشتر می‌شوند. ما مشکلی در زمینهٔ نفرات نداریم، بلکه مشکلی که امروزه به وجود آمده و تنها اختصاص به کشور ما نیز ندارد تغییر در نوع جرایم ارتکابی کودکان است نه تعداد جرایم کودکان.

رناته وینتر: من با سخنان بازرس گریوسون موافق هستم. مشکلی که امروزه به وجود آمده تغییر در نوع جرایم کودکان است. در واقع به خاطر استفاده از مجازات‌های جایگزین و قضازدایی جرایم کوچک به شدت کاهش یافته‌اند. اما متأسفانه جرایم سنگین کودکان افزایش یافته است.

امروزه جوانان خیلی بیشتر از گذشته دست به ارتکاب جرم می‌زنند. دلایل متعددی هم باعث این کار شده است از جمله شکست‌های تحصیلی، خانوادگی و عضویت در سازمان‌های تبهکارانه‌ای که جرایم سازمان یافته انجام می‌دهند.

مشکلی که امروزه در ایران به دلیل هم مرز بودن با ۳ کشور عمدهٔ تولیدکننده مواد مخدر بسیار سریع در حال افزایش است، استفاده از کودکان در امر قاچاق مواد مخدر است. متأسفانه با تمام تلاش‌ها هنوز رویه مناسبی برای حل این مشکل پیدا نشده است.

آیا موارد کودک آزاری درکشور نیوزیلند زیاد است؟

بازرس گریوسون: باید اعتراف کنم که ماقبل از اینکه مددکاران اجتماعی و پلیس را در این رابطه در اختیار بگیریم هیچ تصوری از بزرگی مشکل کودک آزاری نداشتیم. ما پس از اینکه مهارت‌های لازم را در اختیار گرفتیم فهمیدیم که با چه مشکل بزرگی مواجهیم. این مسأله بدترین شوکی بود که در تمام سالهایی که پلیس بوده‌ام بر من وارد شد. هم اینک نیز باید اذعان کنم که موارد کودک آزاری رو به افزایش است.

رنه صباغ: یکی از دلایلی که نمی‌توان آمار کودک آزاری را به دقت تعیین کرد ساکت و مخفی بودن آن است .در کشور ما هم نمی‌توان فهمید که مشکل تا چه حد وخیم است. اما به جرأت می‌توانم بگویم هر روزی که می‌گذرد موارد زیادتری از کودک آزاری شناسایی و کشف می‌شود. من نمی‌توانم بگویم که موارد کودک آزاری رو به افزایش است، چون واقعاً خود من هم نمی‌دانم.

اما می‌توانم بگویم که موارد کشف کودک آزاری افزایش پیدا کرده است و این به دلیل آن است که کودکان راحت‌تر با پلیس و مددکار صحبت کرده و مشکلاتشان را بیان می‌کنند. لذا به عقیدهٔ من، هر چه متخصص بیشتری در این زمینه وجود داشته باشد موارد کشف جرم بیشتر خواهد شد. در این رابطه حتماً باید به کودکان آموزش داد که یک خط تلفن آزاد پلیس برای رسیدگی به مشکلات آنها وجود دارد و آنها در هر زمان می‌توانند از آن استفاده کنند.

چند سال پیش من در کشوری مشغول فعالیت بودم. در یک مورد کودک آزاری، قاضی استدلال کرد که مردان کشور من مردان خوبی هستند و هیچ‌گاه مرتکب چنین عملی نخواهند شد و به راحتی حکم تبرئه داد. من در عمرم چنین حکم مسخره و استدلال احمقانه‌ای را ندیده بودم. چند وقت پیش نیز ما در کشور خود توانستیم پزشکی را شناسائی کنیم که مرد بسیار متدین و با شخصیتی بود. اما نهایتاً متوجه شدیم که او یک کودک آزار جدی است و حتی به فرزند و نوه‌های خود تجاوز جنسی کرده است. چنین مسائل و مشکلاتی بیشتر ما را به استفاده از پلیس و مددکار آموزش دیده فرا می‌خواند.

شرایط استخدام پلیس نوجوانان در نیوزیلند چیست؟

بازرس گریوسون: سن افراد برای پیوستن به پلیس باید ۲۸ و یا ۲۹ سال باشد. هیچ محدودیتی برای پیوستن افراد مختلف وجود ندارد. اما تمام پلیس‌ها در نیوزیلند ابتدا پلیس جزء به شمار می‌آیند که به تدریج ترفیع و درجه گرفته به مراحل بالا می‌رسند. نکته مهم این است که همهٔ آنها به نوعی به عنوان پلیس در جامعه کار کرده‌اند و درک مناسبی از وضعیت عمومی شهر دارند. پس از ۲ سال از هنگام پیوستن به پلیس، آنها می‌توانند عضویت در پلیس نوجوان را تقاضا کنند. خود پلیس نوجوان به ۳ شاخهٔ مختلف تقسیم می‌شود که آنها باید یکی را انتخاب کنند. گروهی از آنها مستقیماً با کودکان معارض قانون سرو کار دارند. گروه دوم پلیس‌هایی هستند که به مدارس رفته و به کودکان آموزش می‌دهند و گروه سوم پلیس هایی هستند که در امر تحقیق کودکان فعالیت می‌کنند. باید توجه داشت که حیطهٔ وظایف این سه گروه از هم جدا بوده و هیچ کدام در وظایف گروه دیگر دخالت نمی‌کنند.

یونیفورم خاصی نیز برای پلیس نوجوان وجود ندارد. بسیاری از آنها لباس شخصی می‌پوشند و ما متوجه شده‌ایم که این کار بهتر از یونیفورم پوشیدن است. زیرا کودکان گاه لباس پلیس را مانعی

برای ارتباط می‌دانند. با این حال در کشورهای دیگر شرایط متفاوت است. برای مثال در ترکیه نشان پلیسی که به کودکی تعظیم کرده بر روی لباس پلیس وجود دارد و کودکان در مواقع مقتضی به آنها مراجعه می‌کنند.

رنه صباغ: در لبنان اگر پلیس نوجوان در مدرسه حضور داشته باشد موظف به پوشیدن یونیفورم است. اما در کلانتری‌ها و هنگام بازجویی یا مصاحبه لزومی به پوشیدن یونیفورم ندارند.

آیا پلیس می‌تواند صاحب اختیارات جدیدی همچون صدور قرار و یا رسیدگی به پرونده گردد؟

سردار جزینی: چهار چوب اقدامات هر سازمانی را قانون تعیین می‌کند و مسائلی که شما مطرح کردید در چهار چوب وظایف پلیس نیستند. مگر آن که قانون جدیدی این اختیارات را به پلیس تفویض کند.

مددکارانی که شما در پلیس استفاده می‌کنید از افسران پلیس آموزش دیده هستند یا مددکاران تخصصی؟

سردار جزینی: امروزه در کلانتری‌ها از مددکاران تخصصی استفاده می‌کنیم. اما امیدوارم که با آموزش افسران آنها را نیز در رسیدگی به موضوعات مورد نظر دخیل کنیم که قطعاً نتایج مثبتی در پی خواهد داشت.

برای توسعه برنامه‌هایی که ذکر کردید همانند ایجاد کلانتری‌های نمونه، حضور پلیس در میان مردم و حوزه بندی، قصد دارید چه اقداماتی انجام دهید؟

سردار جزینی: ما معتقدیم که کلانتری‌های نمونه می‌توانند نقش آموزشکده را ایفاء نمایند و نیروهای پلیس به صورت چرخشی در این آموزشکده‌ها حاضر شده و از تغییرات اعمال شده آگاه گردند و این کار می‌تواند در جهت پیشگیری از جرم مثمر ثمر واقع شود.

آیا کلیه کلانتری‌ها برای ارائه مشاوره به مردم و خصوصاً جوانان توجیه شده‌اند؟

سردار جزینی: بله، توجیه شده‌اند و ما قصد داریم این برنامه را توسعه بدهیم.

شما در صحبت هایتان اشاره کردید که مصالح عالیه کودک مقدم بر هر چیز دیگری است. در صورت امکان توضیح بیشتری در این باره بفرمائید؟

دکتر آشوری: ببینید، مصالح عالیه کودک چیزی نیست که بتوان آن را به صورت فرمول ارائه کرد و مدعی شد که مصالح عالیه کودک این چند مورد بخصوص است. باید متوجه بود که مصالح عالیه کودک در زمینه‌های مختلف از همدیگر متفاوت هستند. در عین حال می‌توانم بگویم که یکی از اساسی‌ترین مصالح عالیه کودک این است که شرایط به گونه‌ای باشد تا کودک معارض قانون احساس نکند قربانی روند رسیدگی کیفری شده است و در این راه باید از تمامی مفاد کنوانسیون حقوق کودک استفاده کرد. قوانین دیگری هم در این زمینه وجود دارد که از جملهٔ آنها می‌توان از مقررات پکن و توکیو نام برد.

در حقیقت همهٔ این قوانین در جهت حفظ منافع کودکان است. این که کودکان را تا جایی که امکان داشته باشد به کانون‌ها نفرستیم، این که بر چسب بزهکاری بر آنها نزنیم و سعی کنیم از مجازات‌های جایگزین استفاده کنیم، همه در جهت حفظ منافع کودکان است. لذا من نمی‌توانم چند عنوان بخصوص را نام برده و بگویم که این‌ها مصالح عالیه کودک است. بلکه در یک جمله می‌توانم بگویم کلیه اقداماتی که می‌تواند به نوعی در حفظ حقوق کودکان مفید واقع شود جزو مصالح عالیه کودک به شمار می‌رود.

با توجه به روحیه حساس کودکان و نوجوانان و با توجه به این مطلب که خود شما هم در سخنانتان به آن اشاره داشتید، آیا با این حجم کاری که قضات ما دارند، می‌توانند به دقت و با حساسیت به پرونده کودکان معارض قانون رسیدگی کرده و حکم صادر کنند؟

دکتر آشوری: مشکلی راکه شما ذکر کردید بنده هم قبول دارم. یعنی واقعاً یک قاضی نمی‌تواند با حجم کاری که گاهاً مشتمل بر ۲۰۰ پرونده در ماه است، به تک تک پرونده‌ها رسیدگی دقیق کرده و حکم خود را با توجه به شخصیت متهم صادر کند. در عین حال من عقیده دارم که نمی‌توان با

بهانه کردن چنین مشکلی، دست از اقدامات اصلاحی دیگر برداشت.

من به خاطر دارم که در زمان ریاست آیت ا... یزدی، من عضو کوچکی از یک هیأت حقوقی بودم. در یکی از جلسات تصمیم گرفته شد که پیشنهادی را در رابطه با مراقبت بعد از خروج و اختصاص یک شعبه برای رسیدگی به جرایم اطفال به رئیس قوهٔ قضائیه وقت ارائه کنیم. خوشبختانه این پیشنهاد مورد قبول واقع گردید و ایشان ۲ بخشنامه در این زمینه صادر کردند. بعد از مدتی روزی گذر من به شهر قزوین افتاد. از معاون دادگستری قزوین که اتفاقاً یکی از دانشجویان خود بنده بود پرسیدم که پس شما چرا چنین شعبه‌ای را برای رسیدگی به جرایم کودکان اختصاص نداده‌اید و آیا بخشنامه چنین کاری را دریافت نکرده‌اید. ایشان اظهار بی‌اطلاعی کرده و پس از ساعات‌ها پرس و جو بخشنامه را پیدا کرده و اقدام کردند. هدف من از گفتن این خاطره این بود که بسیاری مواقع شرایط قانونی و حقوقی مهیا است اما روابط عمومی بدی وجود دارد که مجریان قانون را نیز دچار مشکل می‌کند.

با توجه به اینکه دادسراها به زودی احیا خواهند شد و شما نیز در پیش‌نویس لایحه، رسیدگی به جرایم کودکان در دادسرا را بهتر دانسته‌اید آیا با توجه به شرایط موجود در دادسراها که مصاحبه و بازجویی توسط افراد کم تجربه صورت می‌گیرد، می‌توان منتظر نتایج مثبتی در این زمینه بود؟

دکتر آشوری: ابتدا باید توضیح دهم که در این پیش نویس، هیأت مورد نظر ۲ مرحله برای رسیدگی به پروندهٔ کودکان معارض قانون در نظر گرفته است. در واقع هیأت مورد نظر مجازات‌های کودکان را به کمتر و بیشتر از ۳ سال تقسیم کرده و چنین پیش بینی نموده که رسیدگی به پروندهٔ کودکانی که مجازات ۳ سال به پایین خواهند داشت بر عهدهٔ دادسرا است. اما رسیدگی به پرونده کودکانی که مجازات ۳ سال به بالا خواهند داشت مستقیماً با دادگاه است.

در زمینهٔ احیای دادسراها هم باید عرض کنم که من در سال ۷۲ که دادسراها تعطیل شدند با این کار مخالف بودم. به هر حال هم اینک صحبت از بازگشایی دوباره دادسراها است. نکته‌ای که برای من مهم بود شرط داشتن ۱۰ سال سابقهٔ خدمت برای کار در دادسرا است. چون مطئنم اگر دادسرا به دست افراد کم تجربه سپرده شود قطعاً با شکست مواجه خواهند شد.

آیا در پیش نویس تهیه شده، جایی برای نگهداری کودکان متهم و نه مجرم در کلانتری‌ها تدارک دیده شده است؟

دکتر آشوری: باید به طور صریح بگویم که خیر. یعنی نیروی انتظامی به محض دستگیری کودک موظف به انتقال او به دادگاه است. تنها در مواردی استثنائی این کار صورت نمی‌گیرد و البته در طی این مدت کودک باید در کانون اصلاح و تربیت به سر برد.

استنباط بنده از برخی بحث‌های مطرح شده در کارگاه این است که پلیس نوجوان باید یک پلیس خیرخواه برای کودکان باشد و این در حالی است که خیر خواهی مقوله مهمی در فرهنگ و اعتقادات دینی و اساساً خون ما است. خواهش بنده از کارشناسان محترم خارجی این است که کمی در ارتباط با پلیس نوجوانان در کشور خودشان صحبت نمایند و چنانچه امکان داشته باشد آمارهایی را هم در این زمینه ذکر نمایند تا نوعی امکان مقایسه با وضعیت کشور ما وجود داشته باشد و از سطح پیشرفت خودمان در این زمینه آگاهی یابیم.

رناته وینتر: ابتدا عرض کنم که بنده آمار دقیقی را در این زمینه به همراه ندارم و اگر مایل باشید می‌توانم آنها را برایتان ارسال کنم. اما در ارتباط با پرسشی که شما مطرح فرمودید باید اشاره کنم که ما از جمعیت جوان به شکلی که در کشور شما هست برخوردار نیستیم. شهرهای بزرگ ما هم قابل مقایسه با تهران شما نیستند و حداکثر دو میلیون نفر جمعیت دارند. ما در کلانتری‌های خود افسرانی را داریم که به پرونده‌های کودکان می‌پردازند و اکثراً هم خانم هستند. هنگامی که یک کودک را به کلانتری می‌آورند آنها با وی سر و کار دارند. این افسران همانند بقیه نیروهای پلیس یک یونیفورم عادی بر تن دارند. پلیس جوان دیگری هم داریم که خانم هستند و شب‌ها همراه با یک مددکار اجتماعی مرد به گشت زنی می‌پردازند و به برخی محله‌ها سرکشی می‌کنند، متأسفانه ما در برخی محله‌ها با مشکل روسپیگری مواجه هستیم. آنها به چنین محلاتی سرکشی می‌کنند تا ببینند آنها خودشان به روسپیگری می‌پردازند. کسی آنها را وادار به این کار کرده است یا گرفتار قاچاقچیان انسان شده‌اند. به هر حال سعی می‌کنند آنها را از وضعیتی که دارند رهایی بخشند و به محل خاصی منتقل کنند. اینها هم معمولاً لباس عادی بر تن دارند. ما واحدی هم داریم که متشکل از پلیس هایی است که از سن و سال نسبتاً کمی برخوردار هستند و لباس عادی هم بر تن دارند. ما در میان جوانان

خود شاهد خشونت‌های زیادی هستیم و در زمینه فوتبال این خشونت‌ها همیشه مشکل آفرین است. این نیروهای ویژه که بین ۱۸ تا ۲۵ سال سن دارند در چنین مواقعی حاضر می‌شوند و راحت‌تر در مشکل مداخله می‌کنند. در واقع جوانان خشونت‌گرا به دلیل سن پائین آنها راحت‌تر به این نیروها اعتماد می‌کنند. برخی مواقع این جوانان به یک پلیس خاص چنان اعتماد می‌کنند که هرگاه وی در مرخصی باشد می‌گویند صبر کنید تا پلیس مورد اعتماد وی بیاید. گروهی از پلیس‌ها را هم داریم که لباس عادی بر تن دارند و به خانم‌ها آموزش می‌دهند که به عنوان مثال هنگام حمله و تعرض در خیابان چکار کنند. مأمورانی را هم داریم که به عنوان مثال اقدام به برگزاری مسابقات فوتبال در میان جوانان می‌کنند.

در خصوص نوع جرایم هم باید عرض کنم که دختران نوجوان اکثراً به دزدی لوازم آرایش می‌پردازند. ما جرم‌های اخلاقی کم داریم ولی آنچه که مایه نگرانی ما شده است افزایش جنایت‌های خشن و کاهش سن بزهکاری است. به عنوان مثال سن مصرف کنندگان مواد مخدر و الکل رو به پائین است. از مجموع جرایم ارتکابی در اتریش ۹۰ درصد آن را جنحه‌ها و تنها ده درصد را جنایت‌ها تشکیل می‌دهند. امروزه چه در کشورهای غربی و چه در آسیا و چه در تمام نقاط جهان شاهد نوعی جنایت سازمان یافته هستیم که در تلاش است نوجوانان کم سن و سال را به خدمت گیرد.

بازرس گریوسون: در مورد پلیس ویژه جوانان در نیوزیلند باید عرض کنم که اکثر آنها یونیفورم بر تن ندارند. اصولاً خود یونیفورم می‌تواند نوعی مانع در جهت ارتباط با جوانان به حساب آید. در مورد بزهکاری جوانان نیز باید اشاره کنم که تعداد کودکان معارض قانون در کشور ما چندان رو به ازدیاد نیست اما نوع جرایمی که مرتکب می‌شوند حادتر و خشن‌تر می‌شود. البته روند بین المللی در زمینه بزهکاری نوجوانان هم بیشتر متمایل به خشونت است. بنده اعتقاد دارم بهترین حالت برای پلیس جوان این است که تیمی کار شود. ما در کشور خودمان تیمی کار می‌کنیم و یک ناظر ارشد داریم. به هر حال بنده فکر می‌کنم که یک پلیس نوجوان باید انعطاف‌پذیر باشد. هر کودکی متفاوت از دیگری است. لذا لازم است واکنش مناسب در برابر او اتخاذ شود. از طریق پشتکار و تفاهم قادر خواهیم بود که به بسیاری از اهداف دست یابیم.

رنه صباغ: در کشور من پلیس نوجوانان یونیفورم پوش نیستند. در واقع بخشی از پلیس قضایی محسوب می‌شوند و پلیس قضایی یونیفورم نمی‌پوشد. در این زمینه نتایج بسیار خوبی هم داشته‌ایم.

کودکان هنگامی که به کلانتری می‌روند می‌ترسند ولی مشاهده کسی که همانند پدر آنها لباس پوشیده است کمی از ترس آنان می‌کاهد. در مورد جرایم نیز عمده‌ترین مشکل، سرقت است.

همه ما اعتقاد داریم که پیشگیری مقدم بر درمان است متأسفانه امروزه بسیاری از مشکلات اخلاقی و موارد مرتبط با بزهکاری نوجوانان متأثر از محصولات غیر اخلاقی گسترده‌ای است که از سوی کشورهای مدعی حقوق کودک تولید می‌شود و از مرزها به ایران می‌آید. حتی روابط جنسی کودکان زیر ده سال به صورت CD یا از طریق اینترنت وارد کشور می‌شود و طبیعی است که مشکلات مختلفی را ایجاد می‌کند. امروزه می‌بینیم که سن بلوغ جنسی کاهش یافته و از طرف دیگر فاصله زمانی بین بلوغ و ازدواج به طور متوسط ۱۵ سال شده است. در این مدت آشکار است که چه آسیب هایی متوجه فرد خواهد بود. حال سؤال من این است که خود یونیسف برای مقابله با زمینه‌های جرم زا و سوء استفاده مجرمین از کودکان چکار کرده است؟

خانم فیوضات: بنده ابتدا اجازه می‌خواهم توضیحی را درباره شیوه کار یونیسف ارائه کنم چرا که به نظر می‌رسد برداشت روشنی از نحوه کار آن وجود ندارد. دستور کار یونیسف، کنوانسیون حقوق کودک یا پیمان نامه جهانی حقوق کودک است. یونیسف از آن جاکه یک سازمان اجرایی نیست، وظیفه حمایت از برنامه‌های دولت را برای اطمینان از رعایت حقوق کودک بر عهده دارد. در نتیجه در هر کشوری که یونیسف برنامه داشته باشد ابتدا با بخش‌های مختلف به توافق می‌رسد تا ببیند در کدام حوزه‌ها یونیسف می‌تواند به برنامه‌های موجود کمک کند. ما در جمهوری اسلامی ایران هم برنامه‌های متفاوتی داریم مثلاً در حوزه بهداشت، در زمینه واکسیناسیون، کاهش سوء تغذیه کودکان، فلج اطفال و ترویج تغذیه با شیر مادر کار می‌کنیم. در حوزه آموزش، در زمینه افزایش نرخ ثبت نام در مدارس، تکمیل دورهٔ ابتدایی، بالا بردن کیفیت آموزش و... کار می‌کنیم که در این زمینه یونیسف در ۱۵ سال گذشته برنامه هایی داشته است. در حوزه‌هایی هم که اصطلاحاً حوزه کودکان نیازمند حمایت‌های ویژه نامیده می‌شود ما بحث هایی همانند کودکان خیابانی، آزار کودکان، سوء استفاده از کودکان و کودکان معارض قانون را دنبال می‌کنیم. بنده و همکارم خانم نیر نوری نیز در این حوزه فعالیت می‌کنیم. این حوزه در حقیقت از چهار سال پیش در برنامه کشوری ما با جمهوری اسلامی ایران مطرح شده و شاید هم به لحاظ عملی بتوان گفت آغاز آن سه سال پیش بوده است لذا بحث

جدیدی است. وظیفه ما در حوزه اخیر این است که ضمن همکاری با نهادهای مختلف راهکارهای تقویت برنامه‌های موجود را بیابیم که طبعاً یکی از اهداف ما کاهش سوء استفاده‌های جنسی از کودکان و مسئله خرید و فروش کودکان برای مقاصد جنسی است. اینها هم معضل هایی جهانی و نه خاص یک کشور محسوب می‌شوند و لذا آنچه که در برنامه‌های این بخش به طور عمده مطرح می‌شود بحث تبادل اطلاعات و تجربیات است. در واقع با در نظر گرفتن زیر ساخت بسیار محکمی که کشور ما دارد بحث اصلی، موضوع بودجه نیست بلکه استفاده از اطلاعات و دانش و تجربیات به روز است تا با بهره گیری از آنها و لحاظ مقتضیات جامعه خود ببینیم چگونه می‌توان پاسخ مناسبی برای این مسئله پیدا کرد. در این زمینه یونیسف تلاش‌های زیادی می‌کند که برگزاری همین کارگاه آموزشی هم یکی از نمونه‌های آن است. بحث خرید و فروش کودکان برای مقاصد جنسی را هم که شما مطرح فرمودید به عنوان یک مسئله مهم در سطح جهانی مطرح است و البته مسئله‌ای است که ما در کشور خودمان به صورت شدید با آن مواجه نیستیم. از دیگر چالش‌های جهانی هم استفاده از افراد زیر ۱۸ سال در درگیری‌های مسلحانه است. موضوع دیگر سوء استفاده جنسی از کودکان و بحث پورنوگرافی بچه‌های خردسال است. این مسئله در سطح جهانی چنان حاد است که یونیسف یک پروتکل الحاقی را به کنوانسیون حقوق کودک اضافه کرده است و امیدواریم که روزی جمهوری اسلامی ایران هم این پروتکل اختیاری را تصویب کند.

رناته وینتر: نظر من هم این است که در برابر خیلی از این مشکلات نمی‌توان مانع ایجاد کرد به عنوان مثال شما نمی‌توانید دسترسی به اینترنت را ممنوع کنید. کار غیر ممکنی است لذا باید به دنبال راه حل‌های عملی باشیم که امیدوارم به زودی هم به آنها برسیم.

ترکیب اعضای هیأت‌های حل اختلاف به چه شکلی است؟

دکتر صفاری: امروزه ترکیب این هیأت، دولتی است. یعنی همهٔ اعضای آن از ارگان‌های دولتی هستند. در حالی که بنده به شخصه معتقد هستم که بایستی ترکیب این هیأت ترکیبی نیمه دولتی باشد و اشخاص عادی و غیر متخصص همانند کسبه، معلم‌ها و غیره نیز در این ترکیب حضور داشته باشند و بدون پیش داوری و تعاریف حقوقی و این قبیل مسائل نظر بدهند. اگر چه کسی منکر نیست که وجود ۲ یا ۳ نفر از اعضای پلیس و تشکیلات قضائی برای هدایت قانونی جلسه و جلوگیری از اشتباهات

لازم است. در هر صورت به نظر می‌رسد که ترکیب این هیأت بایستی بیشتر برکدخدامنشی و ریش سفیدی بنا شود، در حالی که فعلاً ترکیبی کاملاً دولتی و حکومتی است و امیدوارم که ترکیب آن هر چه زودتر تغییر یابد.

شما به عنوان فردی فرهیخته و در مقام استاد دانشگاه، چقدر توانسته‌اید در سیاست‌های کیفری قوهٔ قضائیه تأثیرگذار باشید؟

وظیفه اصلی بنده به عنوان یک معلم، تدریس و ابلاغ است و لذا نمی‌توان از ما انتظار زیادی داشت. بنده خودم در جلسات متعددی در رابطه با بند ۵ اصل ۱۵۶ شرکت کرده و نظرات خود را ارائه کرده‌ام. اما به دلیل اینکه نظریات من در جایی منعکس نشد هیچ استفاده‌ای هم از آن‌ها نشد و هیچ کسی هم اطلاعی از آن پیدا نکرد. بنابراین من مقام حکومتی نیستم و تنها می‌توانم اطلاعاتم را عرضه کنم بعد از آن، بر عهده مقامات حکومتی است که از آن‌ها استفاده کرده و به کار بندند یا اینکه توجهی به آن‌ها نکنند.

طبق فرمایشات شما به نظر می‌رسد که شما تمام مشکلات موجود را از ناحیه پلیس یا قوهٔ قضائیه می‌بینید. آیا به نظر شما قصور، تنها از ناحیه این ۲ ارگان است و دیگر ارگان‌ها مانند بهزیستی، آموزش و پرورش و غیره وظایف خود را به نحو احسن انجام می‌دهند؟

دکتر افروز: ببینید، جلسهٔ ما مربوط به دادرسی اطفال و نقش قوهٔ قضائیه و پلیس در آن است و به همین خاطر است که من دربارهٔ این ۲ ارگان حرف می‌زنم. وگرنه من در هر جاکه بوده‌ام از آموزش و پرورش انتقاد کرده‌ام، زیرا ما حدود ۲۰ میلیون نوجوان داریم و قسمت اعظم آن‌ها در اختیار آموزش و پرورش هستند و نقش آموزش و پرورش در پرورش استعداد یا استعدادکشی کودکان، نقشی پر رنگ است. اما بنا به هدف جلسه و رشته ماکه حقوق است و بیشتر با پلیس و قوهٔ قضائیه سر و کار دارد به این‌ها پرداختم.

نظرات ارائه شده در کارگاه

اقدامات نوین پلیس

پلیس به عنوان مسئول حفظ نظم و امنیت اجتماعی، ناگزیر از همکاری با دیگر نهادها و سازمان‌ها برای ایجاد امنیت است. به عبارت دیگر می‌توان گفت که نهادها و سازمان‌های دیگر کشور نیز در امر ایجاد امنیت باید با پلیس همکاری نمایند و البته پلیس نقش مدیریتی و محوری خود را نباید از دست بدهد. برای محقق شدن این هدف، باید همکاری‌های تنگاتنگی وجود داشته باشد و آموزش‌های لازم نیز ارائه شود. یکی از کارهایی که امروزه در این راستا انجام گرفته است، شروع به کار دفاتر مشاوره در کلانتری‌ها است. تحقیقاتی که پیرامون علل و عوامل تشکیل پرونده‌های قضایی انجام گرفته است نشان می‌دهد که رشد شهرها، بروز چالش‌های اجتماعی و مسائل و مشکلات فرهنگی و اقتصادی از عمده دلایل این کار بوده است. زیرا همهٔ این عوامل، قدرت تحمل، تحلیل ومقابله انسان‌ها را کاهش داده و آنها را مستعد ناسازگاری می‌کند.

از این رو نیروی انتظامی با تغییر در قسمتی از ساختار سازمانی خود، معاونت اجتماعی را به منظور بررسی زمینه‌های تعامل و مشارکت سایر سازمان‌های دولتی و غیر دولتی با نیروی انتظامی در راستای حمایت از افراد تأسیس کرده، و ۴ مأموریت برای این معاونت در نظر گرفته است که عبارتند از:

۱ ـ پژوهش و مطالعات اجتماعی

۲ ـ برنامه ریزی به منظور اطلاع رسانی و آموزش عمومی برای اقشارجامعه جهت پیشگیری از جرم

۳ ـ جلب مشارکت دیگر نهادها برای مقابله با آسیب‌ها و توسعهٔ فرهنگ قانون مداری

۴ ـ فعال نمودن دفاتر مشاوره در کلانتری‌ها در حوزه‌های مختلف

در همین رابطه، طرحی تحت عنوان صدای مشاور در مرکز فوریت‌های پلیسی ۱۱۰ با مشارکت

دیگر نهادها و اساتید مجرب دانشگاه‌ها راه اندازی گردیده است. وظیفه‌ای هم که برای این دفتر مشاوره تعیین شده، ارائه توصیه‌های لازم در جهت به سازش کشاندن طرفین دعوا و نهایتاً کاستن از میزان پرونده‌ها است. در مدت ٦ ماهی که از شروع به کار این دفتر در کلانتری‌ها می‌گذرد، این دفتر توانسته است بیش از ۷۰ درصد پرونده‌ها را به سازش کشانده و تنها ۲۷ درصد از پرونده‌های ارجاعی را به دادگاه‌ها ارسال کند.

طرح‌های پلیس برای آموزش کودکان

۱ - تشکیل پلیس یاران جوان و حضور آنها در مدارس

۲ - برگزاری جلسات آموزشی و ارائه توصیه‌های اجتماعی لازم

۳ - آموزش مسائل ابتدائی برای کودکان

۴ - آموزش کودکان برای اعتماد به نفس هنگام بروز مشکل

۵ - آموزش کودکان برای شناخت خطراتی که ممکن است آنها را تهدید کند.

لزوم متفاوت بودن پلیس عملیاتی با پلیس کودک

انتظاری که همواره از پلیس وجود داشته، مقابله با مجرمین و افراد بزهکار است. پیرو همین بحث از پلیس انتظار می‌رود که قاطعیت برخورد با مجرمان را برای ارعاب آنها حفظ کند. لذا نباید و نمی‌توان از این پلیس انتظار داشت که با کودکان برخورد کند، زیرا برخورد همیشگی این پلیس با مجرمین و تبهکاران، روحیه او را نیز به نوعی خشن می‌کند و اجازه نمی‌دهد که برخورد راحتی با کودک داشته باشد. به همین دلیل ضروری است بخشی از پلیس به پلیس کودکان تبدیل شود و آموزش‌های لازم را دیده و با کودکان معارض قانون برخورد کند.

استفاده از مجازات‌های جایگزین

امروزه در کشور ما، از تعلیق مجازات برای نوجوانان و بزرگسالان استفاده می‌شود. در کنار این مسأله، از آزادی مشروط نیز استفادهٔ بسیاری می‌شود. همچنین قانون آئین دادرسی کیفری اشاره کرده است که اگر مسئول کانون اصلاح و تربیت رفتار کودکی را تأیید و قبول کند که کودک اصلاح

شده، قاضی می‌تواند مجازات را به $\frac{1}{4}$ مجازات اصلی کاهش دهد و نکته آخر اینکه در حقوق ایران نوعی محکومیت غیر مؤثر وجود دارد. این بدان معنا است که محکومیت کودکان سابقه‌ای برای آنها به دنبال نخواهد داشت و یا اگر داشته باشد به سرعت از بین خواهد رفت.

همکاری بین افراد و سازمان‌ها

همانطور که می‌دانید همکاری خوب بین افراد و سازمان‌ها می‌تواند ثمرات خوبی در پی داشته باشد. برای ایجاد این همکاری می‌توان از کاری که در قالب طرح «تمرکز» در وزارت بهداشت و درمان انجام گرفت اقتباس کرد. در این طرح همهٔ مشکلات تعریف می‌شوند و همهٔ همکاران و صاحبنظران با همفکری و همکاری یکدیگر سعی در حل آن مشکل می‌کنند. بنده معتقدم که اگر اینکار در بین همکاران شاغل در قوه قضائیه صورت بگیرد، نتایج مثبتی در پی خواهد داشت. اینکار همچنین می‌تواند باعث مشخص‌تر شدن وظایف ارگان‌ها شود. به عنوان مثال، هنگامی که نان آور خانواده‌ای محکوم به حبس می‌گردد، سازمان بهزیستی می‌تواند بلافاصله وارد عمل شده و تا وقت آزادی فرد از خانوادهٔ او حمایت کند. به نظر من توسعه چنین همکاری هایی در نهایت به نفع کل جامعه خواهد بود.

لزوم آموزش افراد

یکی از مشکلاتی که به نظر می‌رسد از دلایل عمده ارتکاب بزه باشد، موضوع عدم آگاهی به قوانین و مقررات است. در این رابطه لازم است که آموزش‌های متناسب و منظمی به افراد داده شود تا آنها ناآگاهانه مرتکب جرم نشوند. البته آموزش‌های متفرقه‌ای امروزه انجام می‌گیرد، اما بهتر آن است که این آموزش‌ها از ابتدا توسط پلیس انجام بگیرد و در این خصوص خانواده‌ها هم آموزش بینند. متأسفانه مشاهده می‌شود که بسیاری از خانواده‌ها با انحرافات اخلاقی فرزندانشان برخورد منطقی و عاقلانه نمی‌کنند و همین امر آنها را دچار مشکل می‌سازد.

در کنار این، امروزه ما در کشور خود هیچ نهاد دیگری نداریم که کودکان هنگام بروز مشکل به آنجا رجوع کنند و لذا این کودکان در بسیاری مواقع نمی‌توانند مشکلات و مسائل خود را حل کنند. بنابراین به نوعی تعارض روانی می‌رسند و همین تعارض، ارتکاب جرم در آنها را افزایش می‌دهد.

بنابراین من معتقدم که برای کاهش جرم، بایستی آموزش‌های مفید و سازنده‌ای در همهٔ زمینه‌ها ارائه گردد.

رسیدگی به وضعیت کودکان پناهنده

یکی از اصول بسیار مهمی که برخاسته از فرهنگ ما است و باید به آن توجه ویژه‌ای کرد، تبعیض قائل نشدن بین کودکان خود و کودکان پناهنده است. در حقیقت، باید توجه داشت که بسیاری از این کودکان دارای همان مشکلاتی هستند که کودکان ایرانی به آنها دچارند. مضاف بر اینکه بسیاری از آنها دارای مادران ایرانی هستند. اگر چه به دلیل این که اکثر این ازدواج‌ها رسمی و قانونی نبوده است، کودکان مورد نظر فاقد هویت و شناسنامه هستند و همین امر مشکلات آنها را نسبت به کودکان ایرانی افزایش داده است. من توصیه می‌کنم که به مسائل و مشکلات این گروه کودکان هم توجه شود. زیرا به هر حال آنها هم در این کشور زندگی می‌کنند و به نوعی در فرهنگ ما ذوب شده‌اند. درست است که بسیاری از این کودکان، کودکان کار و یا خیابانی را تشکیل می‌دهند، اما این دلیل نمی‌شود که همهٔ آنها جزو کودکان معارض قانون قلمداد شوند. به همین خاطر بنده با پیشنهاد یکی از دوستان راجع به جداکردن کودکان پناهنده از سایر کودکان مخالف هستم و بنا به دلایلی که آنها را عنوان کردم جدا کردن آنها را عادلانه نمی‌بینم.

تغییر در شیوهٔ نگاه به پلیس

قطعاً بسیاری از شما شاهد صحنه‌ای بوده‌اید که کودکی اصرار به خرید چیزی دارد و والدین به دلایلی قصد خرید ندارند و به همین دلیل اولین پلیسی را که می‌بینند به کودک نشان داده و به او اخطار می‌کنند که اگر دوباره اصرار کند او را تحویل پلیس خواهند داد. مشاهده می‌کنید که کودک از اولین روز، پلیس را مانعی بر سر راه خواسته‌های خود می‌بیند و این احساس منفی همیشه در وجود او نسبت به پلیس باقی می‌ماند. لذا اگر حتی بعداً دچار مشکل شد به پلیس مراجعه نمی‌کند و بالعکس در بیشتر مواقع به شخص دیگری مراجعه می‌کند که ممکن است عواقب بدی در پی داشته باشد و گاه متأسفانه جبران صدمات وارده سخت می‌شود. بنابراین لازم است با برگزاری کلاس هایی، نقش پلیس، وظایف و کارکردهای او به طور دقیق به کودکان آموزش داده شود.

لزوم پرهیز از تفکر زندان محور

بنده ضمن عذر خواهی از قضات برجسته حاضر در دادگاه، مایلم پیشنهادی را در خصوص لزوم پرهیز از تفکر زندان محور مطرح نمایم. به نظر بنده نباید فقط نگرش زندانی کردن افراد را داشته باشیم و کاری که می‌توان برای تغییر این نگرش انجام داد این است که گاهی وقت‌ها خود قاضی مدتی را در درون زندان سپری کند تا محیط آنجا را دقیقاً شناخته و درک کند که نباید همه راه‌ها به زندان ختم شوند و در عوض باید از مجازات‌های دیگری که می‌تواند مناسب به حال متهم و بزهکار باشد استفاده نماید. من به خاطر دارم که خفاش شب در مصاحبه‌ای اعلام کرده بود که ابتدا ضبط صوت یک ماشین را به سرقت برده بود و برخورد نیروی انتظامی و دستگاه قضایی با او در آن وقت به حدی بد بوده که او تصمیم گرفته است تا حد توان خود مرتکب جرایم دیگر شود و همین امر او را به دور باطل ارتکاب جرایم گرفتار کرده و نهایتاً او را تبدیل به خفاش شب کرد. بنابراین من پیشنهاد می‌کنم که قضات عزیز سعی کنند زندان را به عنوان آخرین راه برای مجازات متهم در نظر بگیرند.

تأثیر بخش مشاورهٔ کلانتری در کاهش پرونده‌ها

همکاری خوبی که امروزه ما بین پلیس، سازمان بهزیستی و آموزش و پرورش به وجود آمده، نقش بسزایی در کاهش پرونده‌های کودکان داشته است. هم اینک کودکان معارض قانونی که شاکی خصوصی ندارند به مرکز مشاورهٔ پلیس هدایت می‌شوند و این کار بدون تشکیل هیچ گونه پرونده‌ای صورت می‌گیرد. در مرکز مشاوره هم، روان شناسان و مددکاران با کودکان صحبت کرده و آنها را نسبت به عواقب اعمال خود آگاه می‌کنند. همین اقدام به ظاهر کوچک در سال گذشته توانست از تشکیل ۶۰ درصد پرونده‌های کیفری پیشگیری کند.

اقدامات پلیس در راستای کاهش جرم

اقداماتی که پلیس می‌تواند در راستای کاهش جرم انجام دهد عبارتند از :

۱ ـ شناخت و شناسایی جمعیت و حوزه استحفاظی خود

۲ ـ شناسایی مناطق جرم خیز همانند محله‌های مهاجر نشین و یا جمعیت حاشیه نشین شهرها

۳ ـ انجام گشت‌های هدفمند به صورت پیاده و یا سواره

۴ـ حضور در مناطق پر جمعیت همانند میادین و چهار راه‌های پر تردد، ایستگاه‌های مترو و خیابان‌های شلوغ

۵ـ حضور پلیس هنگام تعطیلی مدارس برای جلوگیری از بعضی حرکات

۶ـ کنترل مجرمین سابقه دار و تلاش در جهت حمایت از آنها

۷ـ برگزاری کلاس‌های آموزشی برای جلب اعتماد کودکان نسبت به پلیس

۸ـ تأسیس ایستگاه‌های سیار پلیس

۹ـ شناخت پلیس نسبت به سرایدارها و نگهبانان حوزهٔ استحفاظی خود و آموزش آنها

۱۰ـ انعکاس به موقع اخبار و اطلاعات مردمی به گشت‌های پلیسی

۱۱ـ برخورد با جرایم بزرگ و کوچک

۱۲ـ استفاده از تجهیزات الکترونیکی جدید

بخش پنجم:

کارهای گروهی

فرض ۱

پسر ۱۵ ساله‌ای از یک خانوادهٔ فقیر با گروهی از کودکان خیابانی اقدام به جعل بلیط‌های شرکت واحد می‌کند. او در حال فروش بلیط‌های جعلی توسط پلیس دستگیر می‌شود. پدر به قاضی می‌گوید که پسرش با اجبار او به درآمد خانواده کمک می‌کند. قاضی، پسر را به پدر تحویل می‌دهد و از او قول می‌گیرد که مراقب فرزندش باشد. بعد از چند هفته، بار دیگر پسر را به علت ارتکاب همان جرم نزد قاضی می‌آورند. این بار قاضی اقدام به تعلیق صدور حکم کرده، ولی دستور جبران خسارت توسط پسر یا خانواده‌اش را صادر می‌کند. پسر به ارتکاب جرم ادامه می‌دهد و بار سوم قاضی او را به کانون اصلاح و تربیت می‌فرستد.

پرسش‌ها:

الف) پلیس و مددکار اجتماعی چه اقداماتی را برای پیشگیری می‌توانستند انجام دهند؟

ب) چگونه می‌توان از تکرار اینگونه جرایم پیشگیری کرد؟ به چه نوع خدمات و همکاری کدام نهادها و افراد نیازمندیم؟

پاسخ:

نگاه ما به جرایم و بزهکاری یک نگاه کلی است. یعنی اصولاً وقتی جرمی اتفاق می‌افتد، چهار موضوع علت، عامل، انگیزه و شرط در آن جرم دخالت دارند. بنابراین ما هم با این نگاه، راه‌کارها را ارائه می‌کنیم. پاسخ به سوال اول را به دو وضعیت قبل از دستگیری و بعد از دستگیری می‌توان تقسیم کرد. در وضعیت اول یکی از نقش‌های اساسی پلیس، آموزش‌های همگانی و اطلاع رسانی‌های فراگیر در محیط‌های غیر رسمی همانند خانواده‌ها و هم چنین محیط‌های رسمی است. یکی از وظایف و نقش‌های پلیس این است که در مدارس حضور پیدا کند و همچنین اطلاع رسانی کرده و آموزش بدهد که البته این کار، انجام گرفته و در حال گسترش است. این اولین نقش پلیس در رابطه با پیشگیری از بزه است.

دومین نقش پلیس در فرض قبل از دستگیری، سالم سازی محیط است، چون محیط و همسالان بسیار تاثیرگذار هستند و شاید اگر پلیس، محیط را پاکسازی و شخص را وارد چرخهٔ مشاوره‌ای و مددکاری می‌کرد، این اتفاق صورت نمی‌گرفت. وضعیت دوم وضعیتی است که بزهکاردستگیر و به دادگاه معرفی شده است. در این وضعیت نیز، پلیس و سیستم مددکاری وظایف و نقش‌هایی را بر عهده دارند. یکی از این نقش‌ها، معرفی بزه دیده و یا بزهکار به مراکز مددکاری و مشاوره است تا تحت کنترل و تربیت ثانویه قرار گیرد. دومین نقش و وظیفه پلیس پس از دستگیری نیز این است که عوامل جعل را شناسایی نموده و اقداماتی برای از بین بردن مراکز جعل انجام دهد و در واقع زمینهٔ تکرار جرم را از بین برد، چون این نوجوان بلیط‌های جعلی می‌فروخته است و وجود مرکز جعل بلیط عاملی برای تکرار جرم است. سومین نقش پلیس نیز، کنترل ثانویه است. مطمئناً این شخص وقتی از دادگاه خارج شد، جایی رادر جامعه دارد که پلیس باید آن راکنترل کند و اجازه ندهد که زمینهٔ تکرار جرم فراهم شود.

یکی از کارهایی هم که می‌توان انجام داد نظارت مداوم و مستمر بر کار چاپخانه‌ها است. قطعاً

اگر چاپخانه‌هایی که بلیط های جعلی چاپ می‌کنند، بدانند که این کار مجازات سنگینی دارد و برای آنها مشکل‌ساز خواهد شد، جعل بلیط نخواهند کرد و چنانچه تخطی کردند، بایستی برخورد قاطعی با آنها صورت گیرد. انحصاری کردن مراکز فروش و کدبندی بلیطها کارهایی هستند که در این راستا باید انجام گیرند. نکتهٔ بعد این است که مددکاران اجتماعی باید اطفال در آستانه ارتکاب جرم را شناسائی کرده و زمینهٔ ارتکاب جرم را از بین ببرند و اگر چه این کار کمی آرمانی به نظر می‌رسد، اما به هر حال باید صورت گیرد.

پاسخ سؤال دوم نیز این است که قاضی می‌توانست با صدور یک حکم، پلیس را مجبور به شناسایی و دستگیری عوامل اصلی بکند تا زمینه‌های جرم از بین رود و این شخص نتواند دوباره مرتکب جرم مشابه شود. همچنین قاضی می‌توانست دستور بررسی وضعیت خانوادگی این فرد را صادر کند و پلیس به عنوان ضابط بررسی کند که وضعیت خانوادگی این شخص چگونه است؟ زیرا همه ما می‌دانیم که خانواده به عنوان یک نهاد اجتماعی، تأثیر زیادی در وقوع جرم دارد. لذا پلیس می‌توانست وضعیت خانوادگی فرد را بررسی کرده و اگر فرد به علت فقر مادی دست به این کار زده باشد، خود و خانوادهٔ وی را به نهادهای امدادی معرفی کند تا تحت حمایت و صیانت قرار گیرند و از روی فقر کودکشان را به سوی جرم سوق ندهند. قاضی همچنین می‌توانست این فرد را به مراکز آموزش معرفی کند تا این شخص بزهکار، حرفهٔ جدیدی یاد گیرد و یادگیری حرفهٔ جدید و اشتغال، هم می‌تواند کمکی در راه پیداکردن شغل باشد و هم تأثیر بسیار زیادی در کنترل و سالم سازی اجتماع دارد.

همچنین ما باید در وهلهٔ اول به تامین مایحتاج زندگی اطفالی که به علت فقر دست به این کار زده‌اند توجه داشته باشیم و در واقع سیاست ما تنها این نباشد که شخص را دستگیر کرده و راهی کانون‌های اصلاح و تربیت و یا حتی زندان بکنیم. باید جایگزینی برای درآمد خانواده وجود داشته باشد تا وقتی که گفته می‌شود بر فرض این کار بد و جرم است شخص توانایی انجام کار دیگر را داشته باشد. به عبارت دیگر، کار دیگری برای انجام دادن وجود داشته باشد. ما باید برای افراد خانواده‌ها، شغل‌های مناسبی ایجاد بکنیم زیرا اگر شغل‌های مناسب، ابزارها و امکانات مناسب داشته باشیم، این گونه مشکلات وجود نخواهد داشت. هم اکنون می‌بینیم که افرادی با تحصیلات عالیه، به دلیل نبود شغل مناسب، در مشاغل پست و پائین مشغول کار هستند.

شناخت انگیزهٔ خانواده‌ها از به‌کارگیری اطفال در چنین کارهایی نیز بسیار مهم است. باید فهمید که چگونه خانواده‌ها راضی می‌شوند کودک دلبند خود را به چنین کارهایی وادار کنند؟ و چرا این گونه آینده فرزند خود را ویران می‌کنند؟ اینگونه خانواده‌ها چه نوع خانواده‌هایی هستند؟ وقتی این خانواده‌ها بررسی می‌شوند، مشاهده می‌گردد که این‌ها افرادی هستند که خود، قربانی خانواده‌هایی شبیه خود بوده‌اند و لذا تصور روشنی از بعضی مسائل ندارند. برای پیشگیری از تکرار جرم می‌توان از سازمان‌های حمایتی همانند بهزیستی، کمیتهٔ امداد و NGOها استفاده زیادی کرد. این مراکز در کشور ما فراوان هستند اما متاسفانه با هم در ارتباط نیستند. ما تعدادی از مددجویان را پس از خروج از کانون به مراکز مراقبت پس از خروج معرفی می‌کنیم اما متأسفانه این گونه مراقبت‌ها نیز در ارتباط با همدیگر قرار ندارند و به همین علت افرادی هستند که از ٦ ـ ٥ نهاد مختلف حمایت می‌شوند و اشخاصی نیز توسط هیچکدام از این نهادها حمایت نمی‌شوند. دلیل امر این است که این نهادها عموماً در ارتباط و تعامل با همدیگر قرار ندارند. لذا لازم است زمینه‌ای فراهم شود که تعامل این نهادها با یکدیگر بیشتر شود.

در مورد سوال سوم و این که چگونه می‌توان از تکرار این گونه جرایم پیشگیری کرد پیشنهادهایی را می‌توان به شرح ذیل مطرح کرد:

۱ ـ در این رابطه حتماً باید پلیس و قاضی متخصص به کار گرفته شوند. اگر قاضی رسیدگی کننده به پرونده، قاضی متخصص باشد، با برخورد اولیه می‌تواند تشخیص دهد که آیا این فرد استعداد جرم دارد و مجرم حرفه‌ای است یا خیر؟ به این دلیل باید از قاضی و پلیس متخصص در این زمینه استفاده شود.

۲ ـ فقر زدایی، هم از جنبهٔ معنوی و هم از جنبهٔ مادی، زیرا یکی از عوامل مهم در وقوع این جرم فقر بوده است.

۳ ـ آموزش همگانی و اطلاع رسانی

۴ ـ سالم سازی محیط‌های اجتماعی به دلیل نقش مهم محیط بر روی افراد

۵ ـ توسعهٔ مراکز مشاوره تا توسط تربیت‌های ثانوی بتوان از ارتکاب مجدد جرم جلوگیری کرد.

٦ ـ رفع مشکلات و موانع قانونی که باعث ایجاد مانع در اتخاذ تصمیم توسط قاضی می‌شوند. همانطور که می‌دانید، یک سری محدودیت‌های قانونی در این زمینه وجود دارد که اگر قاضی

بخواهد به آنها عمل نماید،خود قاضی باید به جای آن فرد تحمل کیفر کند. بنابراین ما نمی‌توانیم این محدودیت‌ها را نادیده گرفته و بی‌توجه به آنها رد شویم. به عنوان مثال، وقتی زندانبانان، خودشان را جدا از پیکره نیروی انتظامی و تشکیلات قلمداد کنند، احساس می‌کنند که این‌ها محق هستند، چون این‌ها با جرم و بزهکاروابن جور مسائل سروکار دارند. در آستانه ابتلاء به بیماری‌های واگیردار هستند. در محیط بد بو، بد آب و هوا و کنار زندانی‌ها زندگی می‌کنند و طبعاً احساس می‌کنند که به نوعی این‌ها نیز دارند تحمل کیفر می‌کنند. لذا می‌گویند که ما اگر به جای قضات یا نیروی انتظامی بودیم، فلان کارها را می‌کردیم و محدودیت‌ها را در نظر نمی‌گرفتیم، اما وقتی دقیق‌تر نگاه کنیم، مشاهده می‌شود که کارهای زیادی هم در این زمینه صورت گرفته است.

۷ـ برخورد با عاملین اصلی و زمینه‌ساز جرم. این امر یکی دیگر از اولویت‌هایی است که قاضی می‌تواند مدنظر قرار دهد و از آنجائی که این قضیه، به دادگاه ویژه اطفال مربوط می‌شود، باید با دیگر دادگاه‌ها تفاوت داشته باشد. زیرا در دادگاه‌های اطفال، مددکاران اجتماعی در اختیار قضات هستند و این افراد طالب این هستند که فرصتی پدید آید تا مقدمات آزادی طفل فراهم شود. همچنین با توجه به طفل بودن بزهکار، قاضی می‌توانست او را ابتدا به چند روان‌شناس معرفی کند. البته این مسأله در قانون هم آمده است. درکل می‌توان گفت که قاضی قبل از صدور حکم باید به این مسأله توجه داشته باشد. در مرحلهٔ دوم، قاضی می‌توانست اقداماتی در جهت شناسائی خانوادهٔ طفل انجام دهد تا مشخص گردد که اصولاً آیا این خانواده صلاحیت حضانت و سرپرستی از طفل خود را دارد یا خیر؟ واقعیت این است که این بچه در واقع ابزاری در دست آن خانواده برای رسیدن به برخی مقاصد است و حال چنین خانواده‌ای چگونه می‌تواند حضانت و سرپرستی این بچه را بر عهده بگیرد؟ این عمل به مثابه این است که دوباره میش را تحویل گرگ داده باشیم.

مطلب آخر، آموزش مستمر متولیان امر و تسلیم شدن عاقلانه در مقابل تغییرات است. باید به فکر آموزش مستمر همهٔ اشخاص از قبیل زندانی، قاضی، پلیس، زندانبان و ... در قالب مدیریت جامع کیفیت باشیم. ما باید در مقابل تغییرات تسلیم شویم و اقداماتی از قبیل تشکیل جلسات و آموزش‌های مستمر انجام بدهیم تا بتوانیم با تکیه به آن اقدامات، آمار کیفری جامعهٔ خود را پائین آوریم.



فرض ۲

دختر ده ساله‌ای که والدینش از یکدیگر طلاق گرفته‌اند، با پدر و نامادری خود زندگی می‌کند و از طرف هر دو آنها به شدت مورد بدرفتاری و آزار قرار می‌گیرد و نابرادریش هم از نظر اخلاقی تهدیدی برای اوست. او از خانه فرار می‌کند و روزی توسط پلیس دستگیر می‌شود در حالی که در ماشینی در کنار مردی نشسته است و هر دو مشغول غذا خوردن هستند. قاضی او را به اتهام رفتار خلاف شرع به کانون اصلاح و تربیت می‌فرستد.

پرسش‌ها:

الف) پلیس و مددکار اجتماعی چه اقداماتی را برای پیشگیری می‌توانستند انجام دهند؟

ب) چگونه می‌توان از تکرار اینگونه جرایم پیشگیری کرد؟ به چه نوع خدمات و همکاری کدام نهادها و افراد نیازمندیم؟

پاسخ:

پلیس و مددکار باید با همکاری شبکه صدا و سیما که پر مخاطب‌ترین رسانه است، برنامه‌های آموزشی تولید کنند. می‌دانید که در جامعهٔ ما، بیشترین وقت افراد صرف دیدن برنامه‌های صدا و سیما می‌شود و بسیاری از مسائل و آموزش‌ها از طریق صدا و سیما به ما انتقال پیدا می‌کند. هر چیزی هم که در صدا و سیمای ما تولید و پخش می‌گردد تبدیل به الگو شده و زمینه ساز هر موضوعی می‌گردد. این الگوها نیز ممکن است هم جهات منفی و هم جهات مثبت داشته باشند. پس ما باید از این رسانهٔ بزرگ و تأثیرگذار استفاده بهینه بکنیم. بنابراین عزیزان پلیس و مددکار می‌توانند ارتباط خود را با صدا و سیما توسعه بخشیده و برنامه‌های آموزشی مخصوص خانواده‌ها تولید و پخش کنند. مطمئناً آموزش از طریق چشم مؤثرتر از آموزش از طریق گوش است ولی نکته مهم این است که بایستی فیلم‌هایی تهیه کرد که باشأن و نظام ما نیز همخوانی داشته باشد. زیرا کشور ما کشوری اسلامی است و درست به دلیل همین اسلامی بودنش در کشور ما جرایمی وجود دارد که در کشورهای دیگر جرم نیست و خود این مسأله یکی از دلایل نرخ بالای جرم در ایران است زیرا مسائلی که در ایران تخلف شرعی و در نتیجه جرم هستند، در بسیاری از کشورهای دیگر، یک امر طبیعی و عادی به شمار می‌روند.

توجه به نسل آینده از دیگر پیشنهاداتی است که می‌توان مطرح کرد. در همین رابطه باید از طریق نهادهایی همچون پلیس جوان، به مدارس راه پیدا کرد و همچنین لازم است نهادهایی بعنوان آموزشیارها و یا واحدهای مددکاری در کنار کودکان حضور داشته باشند تا انشاءالله بتوان از تکرار چنین حوادثی جلوگیری کرد.

همچنین برای پیشگیری از وقوع چنین حوادثی، می‌توان در هر محل و منطقه گروهی از پلیس‌ها یا مددکاران را به کار گمارد و کار این افراد باید، شناسایی این نوع کودکان در جهت جلوگیری از این گونه مشکلات باشد چون در این مورد، کودک در حال آزار و اذیت است و شناسایی او ممکن است

باعث کمک به او گردد. این‌ها راهکارهایی هست که قبل از وقوع حادثه می‌توان انجام داد.

حال می توان فرض کرد که حادثه رخ داده و پلیس نیز آنها را دستگیر کرده است، در این زمان وظیفه پلیس و مددکار چیست ؟ قبل از پاسخ، سؤال خود ما این است که آیا پلیس وظیفه‌ای برای برخورد داشته است یا خیر؟ شما دختر ۱۰ ساله‌ای را مجسم کنید که مشخص نیست آیا این کودک به سن بلوغ رسیده یا نرسیده است؟ می‌دانید که بلوغ در دختر شرایط خاص خودش را دارا است. در مناطق گرمسیر بلوغ دختران عموماً زودتر از مناطق سردسیر اتفاق می‌افتد. لذا بحث بلوغ مقداری پیچیده است و لذا نمی‌توان به راحتی با آن برخورد کرد. سؤال اینجاست که آیا اصلاً وظیفه پلیس بوده که به سراغ این ۲ نفر که در کنار همدیگر در حال غذا خوردن بوده‌اند برود و با آنها برخورد کند؟ ما حتی سن مرد را نمی‌دانیم که چند سال داشته است. این مسأله در سؤال مشخص نشده است. ولی در هر حال بحث خوردن غذا منتفی است. یعنی صرف غذا خوردن جرم محسوب نمی شود ولی ما فرض را بر این می‌گذاریم که پلیس، علم و آگاهی بر این داشته است که این دختر از خانه فرار کرده و در حال انجام دادن یک عمل خلاف شرع و اخلاق بوده است. حتی در این صورت هم آیا پلیس وظیفه داشته که بلافاصله با آنها برخورد کند؟ زیرا این برخورد ممکن است هتک حرمت داشته باشد. ممکن است افراد دیگر نیز متوجه برخورد پلیس با آنها شوند و همین مسأله آثار زیان باری به جامعه وارد سازد.

این‌ها همه عواملی هستند که دست به دست همدیگر می‌دهند و دختر را جری‌تر کرده و او را آماده اقداماتی در آینده می‌کنند. لذا پلیس می‌تواند در همان جا به عنوان عامل امر به معروف و نهی از منکر، آنها را ارشاد کرده و بعد آنها را به کلانتری محل خودش بیاورد. با توجه به این که در کلانتری‌ها هم مراکز مشاوره ایجاد شده پلیس می‌تواند در ابتدا آن شخص را به قاضی معرفی نکرده و در خود کلانتری بحث‌های ارشادی داشته باشد. پلیس می‌تواند در همان کلانتری بحث مددکاری را آغاز کرده و آن دختر را به مسائل و مشکلاتی که در پیش رو خواهد داشت آگاه کند. پلیس همچنین می‌تواند خانواده دختر را خواسته و با آنها نیز در رابطه با جلوگیری از وقوع دوباره این اتفاق صحبت کند. به هر حال منظور اصلی ما این است که این دختر را به صرف غذا خوردن نباید نزد قاضی ببریم و به جای آن پلیس باید سعی نماید که آن دختر را به خانه‌ها و محل‌های آموزشی هدایت کند.بدین ترتیب ما باید مراکز مشاورهٔ امنی برای مشاوره و نگهداری این کودکان داشته باشیم. در

نهایت بیشترین تلاش پلیس و مددکار باید این باشد که این کودک نزد قاضی نرفته و در عوض به جاهای دیگری که صلاحیت نگه‌داری از کودکان را دارند فرستاده شوند.

سؤال دومی که شده این است که چگونه می‌توان از تکرار چنین مواردی پیشگیری کرد؟ و به چه نوع خدمات و همکاری کدام نهادها نیازمندیم؟ برای پاسخ به این سؤالات می‌توان گفت که وجود خانه‌های امن و مراکز مشاوره می‌تواند در این رابطه بسیار مثمر ثمر باشد. وجود NGOها نیز در گذشته کارگشا بوده و در آینده هم کارگشا خواهد بود. این نوع مراکز بسیار مفید هستند منتها متأسفانه ما از نمونه‌های این نوع مراکز همانند مساجد که در کشور ما به وفور یافت می‌شوند استفادهٔ درستی نمی‌کنیم. تصور ما این است که مساجد تنها برای ادای فریضهٔ نماز درست شده‌اند و بعد از ادای نماز دیگر هیچ استفاده‌ای ندارند. در خیلی از مساجد هم سرایدار یا متولی مسجد از پیرترین افراد هستند و این افراد به دلیل سن بالا، عموماً حوصلهٔ برخورد مناسب با مردم و خصوصاً جوانان را ندارند. این افراد صبح‌هاممکن است درهای مسجد را دیر باز کنند و زود هم در مساجد را قفل کنند و گاهی اوقات به افراد اجازهٔ ورود نمی‌دهند. با همهٔ این اوصاف ما می‌توانیم از مساجد در راستای تحقق این موضوعات استفاده کنیم. این کار، وظیفهٔ روحانیت و مسئولین است که بتوان از مساجد استفاده صحیحی به عمل آورد. مساجد احتیاج به هزینه هم ندارند زیرا در تمام نقاط کشور وجود دارند و تنها نکته این است که آنها را از حالت بالقوه به حالت بالافعل در آوریم. در نهایت با بودن این مساجد به صرف هزینه‌های میلیاردی برای ساختن خانه‌های مشاوره و خانه‌های امن هم احتیاج نیست. همچنین‌باید توجه داشت که وجود مراکز فرهنگی و تفریحی از عوامل پیشگیری این گونه جرایم است. اگر شما آمارهای جامعه خودمان را بررسی بکنید مشاهده می‌کنید که مراکز فرهنگی و تفریحی ما بسیار کم هست. به عبارت بهتر، مرکزی که جوانان انرژی خودشان را تخلیه کنند، در جامعه چندان وجود ندارد، در حالی که در وجود جوانان انرژی شدیدی هست که بایستی آن را در جایی تخلیه کنند. نبود مراکز تفریحی و فرهنگی باعث می شود که افراد به سمت تخلف و جرم سوق پیدا کنند و فریادشان فریادی غیر منطقی شود. لذا ما می‌توانیم به جای هزینه‌هایی که بعد از دستگیری افراد و به زندان انداختن آنها متحمل می‌شویم قبلاً و به صورت پیشگیرانه این هزینه‌ها را متحمل بشویم که در این صورت هزینه‌ها نیز بسیار کاهش می‌یابند. به هر حال ایجاد مراکز فرهنگی و تفریحی می‌تواند از وقوع چنین مشکلاتی جلوگیری کند.

مورد بعد این است که ارگان‌های متولی این کار مثل بهزیستی و آموزش و پرورش و دیگر ارگان‌ها باید کار اصلی خود را به نحو احسن انجام داده و از خود سلب مسئولیت نکنند. متاسفانه در جامعه ما این عرف وجود دارد که هر شخصی می‌خواهد از خود سلب مسئولیت کرده و بار کارها را بر روی دوش دیگری بیندازد. دیواری را پیدا کرده و آن را بر سر ارگانی خراب کند. در حالی که اگر واقع بینانه نگاه کنیم همه ما در یک نظام قرار داریم و همهٔ مردم و مسئولین نیز هدف مشترکی دارند. اگر چه ممکن است سمت و سوی حرکت‌ها متفاوت باشد. سؤال اینجاست که وقتی هدف یکی است، چرا سلب مسئولیت کرده و بار را به روی دوش دیگران می‌گذاریم؟ در حالی که تمام دستگاه‌ها اعم از مجموعه دستگاه‌های اجرایی، مجموعهٔ دستگاه مقننه و دیگر دستگاهها یکی هستند و لذا نباید بار خودشان را بر دوش دیگر نهادها قرار دهند. پس در کل وظیفهٔ چنین ارگانهایی که مسئولیت مستقیمی در این گونه مباحث دارند وظیفهٔ خطیری است و بایستی این وظیفهٔ خود را به نحو احسن انجام دهند.

بحث بعدی ما دربارهٔ فقر است. آمارها نشان می‌دهند که در صد بالایی از جرایم مربوط به نبودن شغل و فقر مادی است. در حقیقت فقر از بدترین مشکلات است. وقتی که فرد شغل و ثروتی نداشته باشد، از شکم گرسنهٔ همسر و فرزندانش خجالت خواهد کشید و در آن صورت دست به جرم و سرقت هم خواهد زد. در چنین وضعیتی فرد نمی‌تواند به فکر شرعی بودن یا نبودن سرقت باشد زیرا او در آن لحظه تنها در فکر سیر کردن خود است و لذا در این خصوص بحث شغل و فقر یکی از مهمترین مباحث است که باید به آن پرداخته شود. وجود شغل و کمبود فقر قطعاً از بروز اینگونه مشکلات جلوگیری خواهد کرد.

بحث دیگر مربوط به کمبود شدید کتابخانه‌ها است. در جامعهٔ ما بحث کتاب خوانی بسیار کمرنگ است و تعداد کتابخانه‌ها بسیار اندک است.

یکی از راه کارهای دیگری که ما برای پیشگیری از وقوع چنین جرایمی پیشنهاد می‌کنیم این است که در زمان صدور حکم طلاق، خانواده‌ها به مراکز مشاوره، هدایت و ارشاد شوند. فرزندان این خانواده‌ها نیز شناسایی شده و به مراکز آموزشی معرفی شوند. در این رابطه به نظر می‌رسد تغییر یکسری از قوانین نیز ضروری است.

سوال سوم این است که قاضی به چه شکل دیگری می‌توانست برخورد کند؟ ما فرض می‌کنیم که جرم اتفاق افتاده و پلیس این شخص را دستگیر و تحویل قاضی داده است. آیا صرفاً وظیفهٔ قاضی این

است که او را سریعاً به کانون اصلاح و تربیت یا زندان معرفی کند؟ اعتقاد ما این است که وظیفهٔ قاضی بعد از امر به معروف و نهی از منکر توسط خود، معرفی فرد به واحدهای مددکاری یا واحدهای مشاوره کلانتری است. در چنین مواقعی قاضی می‌تواند پدر و مادر این کودک را شناسایی کرده و با آنها صحبت دوباره‌ای داشته باشد و بعد او را به پدر یا مادر اصلح تحویل دهد. در این مورد بخصوص نیز پدر و نامادری، کودک را اذیت کرده‌اند و شاید در این صورت دختر زیاد مقصر نیست. وجود یک نابرادری نیز بر مشکلات این دختر افزوده است. در مورد همین نابرادری علمای روحانی ما باید فتاوای جدید صادر کنند و از دیدگاهی جدید به شرایط نابرادری نگاه کنند.

در نهایت باید بدانیم که زندان راه حل اولیه نیست، زندان به عنوان آخرین راه‌حل و جایی است که نتوان کار دیگری انجام داد. در صورتی که متاسفانه ما این نگرش را نداریم. نگرش امروزی ما طوری است که به کرامت انسانی توجه نمی‌کنیم در حالی که می‌دانیم انسان‌ها دارای کرامت هستند و می‌شود متخلف‌ترین افراد را با نصیحت، با آموزش و با محبت اصلاح کرد. ما محبت را از جامعه و خانواده‌هایمان دریغ کرده‌ایم. ولی اگر بدانیم که می‌توان محبت ورزید، بدترین افراد را نیز می‌توان به خویشتن خویش بازگرداند و آنها را اصلاح کرد. به همین خاطر باید نگرش‌ها و دیدگاه‌ها تغییر یابد و راه‌کارهای دیگری برای اینگونه جرایم اتخاذ شود.

فرض ۳

پسر ۹ ساله‌ای که کودک خیابانی است توسط پلیس در حال فروش مواد مخدر دستگیر می‌شود. پلیس درمی‌یابد که او از یک خانوادهٔ پناهنده است که او را مجبور به کار در خیابان و کسب درآمد نموده‌اند. او برای کسب درآمد به فکر گدایی یا کار در بازار می‌افتد اما به دام گروهی از کودکان خیابانی می‌افتد که با استفاده از خشونت او را وادار به همکاری می‌کنند. قاضی حکم به حبس در کانون اصلاح و تربیت برای مدتی طولانی می‌دهد.

پرسش‌ها:

الف) پلیس و مددکار اجتماعی چه اقداماتی را برای پیشگیری می‌توانستند انجام دهند؟

ب) چگونه می‌توان از تکرار اینگونه جرایم پیشگیری کرد؟ به چه نوع خدمات و همکاری کدام نهادها و افراد نیازمندیم؟

پاسخ:

ابتدا بیان این توضیح کوتاه، ضروری است که ما زیاد به مسائل قانونی توجه نکرده و بیشتر به ایده‌آل‌ها توجه کردیم، البته ایده‌آل‌هایی که قابل اجرا باشند. در پاسخ به این که پلیس و مددکار اجتماعی چه اقداماتی را می‌توانستند برای پیشگیری انجام دهند، باید گفت:

۱ ـ پلیس می‌توانست با اقداماتی که از قبل به انجام می‌رساند، از وقوع چنین جرایمی با این شدت جلوگیری نماید، مشروط بر اینکه پلیس از امکانات کافی برخوردار باشد. موضوع کنترل جمعیت نیز در این زمان از اهمیت به سزایی برخوردار است یعنی توازن پلیس با جمعیتی که با آن روبرو است.

۲ ـ نظارت بیشتر پلیس بر روی باندهایی که از پناهندگان استفاده می‌کنند و نظارت بر خود پناهندگان برای جلوگیری از به دام افتادن در چنین باندهای مجرمانه‌ای.

۳ ـ انجام اقدامات مددکاری اجتماعی همزمان با اقدامات پلیس زیرا اگر این ۲ ارگان همکاری نزدیکی داشتند، برای قاضی زمینه‌ای جهت صدور چنین حکم سنگینی فراهم نمی‌شد.

۴ ـ قاضی آشنا به روحیات اطفال و در عین حال آشنا به آسیب‌های اجتماعی و قوانین، چنین احکام سنگینی صادر نمی‌کند و لذا همین موضوع به ظاهر کوچک ما را به این نتیجه می‌رساند که در مورد انتخاب قاضی اطفال توجه بیشتری داشته باشیم.

۵ ـ شناسایی عواملی که کودکان را با به کارگیری اهرم‌های فشار مجبور به فروش موادمخدر می‌کنند.

۶ ـ مبارزه با علت و نه معلول، به این ترتیب که ضمن آموزش‌های عمومی و برگزاری کلاس‌های خانوادگی نسبت به شناسایی گروه‌های خیابانی اقدام نموده و به تعبیری با بزهکاری مبارزه کنند و نه با بزهکار. خوشبختانه این اطلاع رسانی و هشدارهای عمومی و برگزاری کلاس‌های عمومی، در حال حاضر توسط برادران عزیز ما در نیروی انتظامی اجرا می‌شود و نتایج خوبی هم در پی داشته است.

۷ ـ پلیس باید پس از دستگیر کردن، با رعایت کلیه جوانب عاطفی و سنی کودک او را به دادگاه

اطفال اعزام نماید. کودک باید از ابتدای دستگیری تا پایان مراحل رسیدگی به پرونده، شرایطی متفاوت با دادرسی مجرمین بزرگسال داشته باشد تا دچار بد آموزی نگردد. چنین مساله‌ای را قانون رسیدگی به مجازات اطفال سال ۱۳۳۸ پیش‌بینی کرده بود که امیدواریم به خوبی به آن عمل شود.

۸ـ حمایت از گروه کودکان خیابانی از طریق شناسایی آنان توسط پلیس و معرفی آنها به سازمان‌های حمایتی دولتی و خصوصی و سازمان‌های مشابه با هدف پیشگیری

در ارتباط با سؤال دوم نیز باید گفت:

۱ـ یک نظام اجتماعی درست تمام سعی خود را برای پیشگیری به کار می‌گیرد و لازمه پیشگیری نیز شناسایی و بسیج همهٔ امکانات و نیروها و تعامل میان آنها است.

۲ـ وارد صحنه شدن نهادهایی مثل بهزیستی، پلیس و زندان در این گونه مباحث

۳ـ حضور بیشتر ارگان‌هایی مانند آموزش و پرورش و دانشگاه‌ها در امر پیشگیری

۴ـ سالم سازی محیط‌های حرفه آموزی و اشتغال از راه‌های مهم پیشگیری قلمداد می‌شود.

۵ـ در همهٔ جوامع مسئولین آن جامعه برای رسیدن به یک نظم اجتماعی درست می‌باید همهٔ جرایم را با دید بیماری و بزهکاررا با دید بیمار نگاه کنند و البته در هر صورت وظایف قانونی خود را انجام دهند. با توجه به اینکه خانواده کودک، پناهنده هستند، سازمان‌های متولی رسیدگی به امور پناهندگان باید به وظایف حمایتی خود عمل می‌کردند که در این مورد،عمل نکرده‌اند. از این رو مددکار می‌تواند با ارجاع موضوع به سازمان‌های متولی و تحت پوشش قراردادن خانواده کودک، از تکرار جرم توسط کودک پیشگیری نماید.

در پاسخ به سؤال سوم نیز باید گفت:

۱ـ فرض سوال اشتباه است. طراح سوال ظاهراً به این نکتهٔ ریز در تنظیم سوال دقت نکرده است. چون قاضی با توجه به نوع فعل ارتکابی می‌بایست به موجب تبصرهٔ ذیل مادهٔ ۴۹ قانون مجازات اسلامی اقدام به صدور حبس تادیبی با مدت مشخص و متناسب با عمل ارتکابی می‌کرد.

۲ـ قاضی می‌توانست در قبال اخذ تعهد او را به خانواده‌اش تحویل دهد زیرا با توجه به این که خانواده او تحت حمایت سازمان‌های متولی قرارگرفته بود دیگر ناگزیر به تکدی و اقدامات مشابه نمی‌شد که بخواهد مجدداً دستگیر شده و به کانون اصلاح و تربیت و یا هر جای دیگر تحویل شود.

برنامه‌های پیشنهادی برای دوره‌های آموزشی ۳ و ۱۴ روزه به پلیس ویژه نوجوانان

گروه ۱

دوره آموزشی ۳ روزه

در دورهٔ آموزشی ۳ روزه نیاز به این داریم که کلیه مسائل مرتبط با بزهکاری کودکان و نوجوانان را در حد طرح مساله داشته باشیم. بنابراین همهٔ افراد پلیس لازم است اطلاعاتی کلی، اگر چه سطحی و غیر عمیق، در مورد بزهکاری کودکان و نوجوانان داشته باشند. موضوعات و محورها می‌تواند در طول ۳ روز و هرکدام در حد یک جلسهٔ یک ساعته طرح شود تا بتواند در همین حد، نگرش خاصی را در بحث برخورد با بزهکاری کودکان به پلیس ارائه کند.

دوره آموزشی ۱۴ روزه

در بحث آموزش ۱۴ روزه، ما از نگرش کلی فراتر رفته و تغییری در نگرش ایجاد می‌کنیم. محورهای آموزشی که در دورهٔ آموزش ۳ روزه در حد یکساعت بود در دورهٔ ۱۴ روزه می‌تواند در قالب کارگاه و کارگروهی و در حد ۳ یا ۴ جلسه مورد بحث قرار بگیرد. همچنین در این دوره مسئولین با تجربه‌ای از مدارس، پلیس، افسران بازجویی پلیس، افسران جنایی و قضات و مسئولین کانون‌های اصلاح و تربیت باید حضور یابند و دیدگاههای خود را بیان کنند تا این آموزش‌ها به

صورت عمیقی در ذهن افراد پلیس جا باز کند.

در هر صورت محورهای پیشنهادی در دورهٔ آموزش ۳ روزه عبارتند از:

۱ـ توجه به ویژگی‌های خاص روحی و روانی کودکان

۲ـ توجه به جامعه جوان و ویژگی‌های آن

۳ـ تجزیه و تحلیل آماری جرایم کودکان، یعنی این که کودکان چه نوع جرم‌هایی را و در چه میزان مرتکب می‌شوند

۴ـ ریشه یابی علل بزهکاری کودکان

۵ـ تهیه راه‌های پیشگیری از بزهکاری کودکان

۶ـ اولویت داشتن مسایل کودکان بر دیگر مسائل

۷ـ ایجاد راه‌های تعامل و رابطه و اعتماد بین پلیس و کودکان

۸ـ رسیدگی به جرایم کودکان توسط پلیس نوجوان، یعنی پلیس‌ها آموزش ببینند که اگر با جرایم کودکان برخورد کردند آنها را به ایستگاههای پلیس نوجوان تحویل دهند.

۹ـ تفکیک نوع برخوردها بر اساس سن، جنس و نوع جرم

۱۰ـ توجیه پلیس نسبت به اهمیت نسل جوان جامعه برای پویایی و توسعهٔ آن، همچنین توجیه پلیس به ضرورت سالم نگه‌داشتن افراد که اگر این کار صورت بگیرد و افراد کمتر مرتکب بزه شوند، موفقیتی بزرگ به دست خواهد آمد

۱۱ـ حضور مستمر پلیس در مناطق جرم خیز با نگاه پیشگیری از وقوع جرم و بزه

۱۲ـ توجه به نکات اخلاقی و تربیتی در مواجهه با کودکان و نوجوانان

۱۳ـ توجه به نقش عوامل مؤثری همچون خانواده، مدرسه و... در بزهکاری کودکان

۱۴ـ تلاش در جهت قضازدایی کودکان بزهکارو حل مشکلات آنها حتی الامکان از طریق مددکاری و آموزش

اما در مورد دوره ۱۴ روزه، اولین نکته‌ای که پیش بینی شد این بود که دورهٔ آموزشی ۱۴ روزه پشت سر هم نباشد. یعنی یک هفته آموزش صورت بگیرد، یک هفته کارورزی و دوباره این روند تکرار شود. دورهٔ کارورزی هم برای این پیشنهاد شد که در دورهٔ کارورزی، پلیس با سوالات، اشکالات، ابهام‌ها و دیدگاههای جدید برخورد کند و در آموزش دوباره، برای ابهام‌ها و مشکلات

راه‌کار ارائه شود. محورهای پیشنهادی برای دورهٔ ۱۴ روزه از قرار زیر هستند:

۱ ـ طرح فرضیات خاص و بحث گروهی برای تجزیه و تحلیل آنها در جهت آموزش عملی

۲ ـ تهیه فیلم و اسناد از جرایم و بزهکاری در سطح جامعه که این فیلم‌ها در کارگاه‌ها نشان داده می‌شود و در نهایت مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد.

۳ ـ جهت دار نبودن سوال‌ها و فرصت دادن به کودکان برای پاسخگویی به سوالات

۴ ـ حضور خانواده کودک و مددکار در جلسات مصاحبه

۵ ـ توجه به نقش مددکاران اجتماعی در برخورد با کودکان

۶ ـ آموزش قوانین ملی و بین‌المللی در مورد حقوق کودک

۷ ـ تفکیک برخوردها با کودکان بزهکاربر اساس سن و جنس

۸ ـ آموزش نحوهٔ برخورد صحیح با کودک هنگام دستگیری، تحقیق، مصاحبه، بازجویی و غیره

۹ ـ توجه به حقوق کودکان بزه دیده و قربانی جرم

۱۰ ـ هدفدار کردن اقدامات بر محور اصلاح و تربیت و بازگشت سالم فرد به جامعه

۱۱ ـ وجود تفاوت بین پرونده‌های کودکان با دیگر پرونده‌های عادی

۱۲ ـ توجه به ویژگی‌های نفرات گزینش شده برای برخورد با کودکان

۱۳ ـ توجه ویژه به مکان‌های نگه‌داری کودکان بزهکار

۱۴ ـ استفاده از تجربه سایر کشورها در خصوص اقدامات پلیس نوجوان

۱۵ ـ سپردن اختیارات ویژه مورد نیاز پلیس نوجوان برای رسیدگی‌ها، اعتقاد ما این است که قاضی می‌بایستی اختیارات ویژه‌ای به پلیس نوجوان بدهد تا او از اختیار قضازدایی برخوردار باشد.

۱۶ ـ اقدامات پیشگیرانه توسط پلیس نوجوان از قبیل سخنرانی در مدارس

۱۷ ـ استفاده از سازمان‌هایی هم‌چون NGOها و سپردن بخشی از اقدامات به آنها

۱۸ ـ استفاده از خود کودکان و نوجوانان برای پیشگیری و کنترل بزهکاری. نمونهٔ موفقی که ما در این زمینه داشته‌ایم کنترل پیست‌های اسکی محل‌های کوهنوردی توسط خود جوانان است. قبلاً امنیت این مناطق توسط پلیس تامین می‌شد اما اینک ۲ سالی است که با گزینش افرادی از بین خود جوان‌ها و ارائه آموزش‌های لازم به آنها بحث کنترل و پیشگیری توسط خود آن افراد صورت

می‌گیرد و لذا از یک سو درگیری‌ها، تنش‌ها و ناراحتی‌ها کم شده و از سوی دیگر مانیز راحت‌تر به خواسته‌های خود می‌رسیم

۱۹ - بازدید از مراکز بازپروری و نگه‌داری کودکان و نوجوانان

گروه ۲

دوره آموزشی ۳ روزه

۱ - تعریف کلیاتی دربارهٔ تشکیل پلیس نوجوان

۲ - توجیه برخورد با کودکان و نوجوانان

۳ - شرح وظایف پلیس نوجوان

۴ - شرح نحوهٔ تعامل و همکاری پلیس نوجوان با دیگر پلیس‌ها

۵ - آشنایی پلیس نوجوان با آئین دادرسی اطفال و وظایف مددکاران اجتماعی

٦ - شناخت اهمیت و نحوهٔ ارتباط با سازمان‌های دولتی و غیر دولتی

۷ - نحوه انتقال کودکان و نوجوانان آسیب دیده و هدایت آنها به سوی پلیس ویژه نوجوان

دوره آموزشی ۱۴ روزه

۱ - توجه به چگونگی تشکیل پلیس نوجوان با تفصیل بیشتر نسبت به دورهٔ ۳ روزه

۲ - توجه به شرایط افراد پلیس نوجوان و شرح وظایف افراد

۳ - آشنایی پلیس نوجوان با آئین دادرسی اطفال و کنوانسیون حقوق کودک

۴ - توجه به نحوهٔ هماهنگی در اقدامات پلیس جوان با مراکز قضایی و مددکاران اجتماعی

۵ - آشنایی با روان‌شناسی کودک و نوجوان به صورت عملی و تئوری

٦ - شناخت نحوهٔ تعامل پلیس نوجوان با سازمان‌های دولتی و غیر دولتی

۷ـ شناخت نحوه هماهنگی اقدامات با خانواده‌ها و مدارس

۸ـ بررسی آسیب‌های اجتماعی اطفال

۹ـ آشنایی با نحوهٔ برخورد با اطفال بزهکاردر صحنهٔ جرم و مراحل تحقیق، به هر دو صورت عملی و تئوری

۱۰ـ آشنایی با نحوهٔ تهیه فیلم و نوار از تمامی مراحل تحقیق یک پرونده

۱۱ـ آشنایی با اقدامات پلیس در جهت اصلاح کودکان و نوجوانان

۱۲ـ آموزش قضازدایی به پلیس نوجوان در مواجهه باکودکان بزهکار

در نهایت نیز به نظر می‌رسد که در بحث اصلاح کودکان و نوجوانان ۲ موضوع باید سر لوحه کار متولیان اصلاح و سالم سازی کودکان و نوجوانان قرار گیرد که عبارتند از:

۱ـ عقلانیت و پشتکار و علاقهٔ جدی که در کنار آن باید مدارا، ملایمت و عطوفت نیز وجود داشته باشد

۲ـ تلاش در جهت دستیابی به آخرین یافته‌ها و تجربیات بین‌المللی در بحث اصلاح کودکان و نوجوانان، زیرا ما ناگزیر هستیم از تجربیات همهٔ مجامع بین‌المللی استفاده کنیم.

گروه ۳

دوره آموزشی ۳ روزه

۱ـ آموزش نحوهٔ برخورد و تعامل باکودکان و نوجوانان

۲ـ شناخت حقوق کودکان از منظر بین‌المللی و منطقه‌ای

۳ـ راه‌های پیشگیری از ارتکاب بزه توسط کودکان و نوجوانان

۴ـ راه‌های مشارکت کودکان در امر پیشگیری، یعنی مشارکت مستقیم کودکان با پلیس و برقراری تعامل جهت جلوگیری از تکرار جرم

۵ ـ بررسی نوع تهدیدات و آسیب‌های کودکان و نوجوانان، به دلیل تفاوت‌های منطقه‌ای و عوامل بیرونی و درونی.

دوره آموزشی ۱۴ روزه

۱ ـ شناخت حقوق کودکان و نوجوانان از منظر ملی و بین‌المللی

۲ ـ شناخت مشکلات و معضلات کودکان و نوجوانان

۳ ـ شناخت مسائل روان شناسی کودکان و نوجوانان

۴ ـ شناخت نیازمندیهای روحی و روانی و دیگر مسائل کودکان

۵ ـ شناخت نوع جرایم ارتکابی توسط نوجوانان برای دسته‌بندی و تجزیه و تحلیل آماری آنها

۶ ـ تجزیه و تحلیل آماری بزه‌های ارتکابی از ناحیه کودکان و نوجوانان تا از این طریق، تصمیم‌ها و برنامه‌ریزی‌های جدیدی اتخاذ شود.

۷ ـ آموزش مقابله با جرایم ارتکابی از ناحیه کودکان و نوجوانان

۸ ـ شناخت و بررسی نقش دستگاه‌های مرتبط با مسائل کودکان و نوجوانان. پلیس باید نقش دستگاه‌های ذی صلاح در برخورد باکودکان و نوجوانان را بداند و هم‌چنین دستگاه‌های دیگر را نیز در این مراحل دخیل کند.

۹ ـ شناخت مسائل تربیتی و پرورشی کودکان و نوجوانان

۱۰ ـ گسترش راه‌های اعتماد کودکان و نوجوانان به پلیس

۱۱ ـ بررسی چگونگی ارتباط و تعامل پلیس باکودکان و نوجوانان

۱۲ ـ شناخت مسائل و نحوهٔ برخورد خانواده‌ها باکودکان و نوجوانان

۱۳ ـ راه‌های پیشگیری از وقوع بزه از ناحیه کودکان و نوجوانان

۱۴ ـ آموزش اقدامات اولیه پلیسی برای کودکان و نوجوانان

۱۵ ـ آموزش روش‌های متناسب با واقعیت‌های موجود کودکان و نوجوانان

۱۶ ـ آموزش روش‌های کنترل، پس از ارتکاب بزه قبلی و اعمال اقدامات قانونی، در واقع افراد بعد از آزادی از محیط‌های بسته، باید تحت کنترل غیر محسوس قانونی قرار گیرند تا تاثیرات محیط بسته آشکار شود.

۱۷ ـ آموزش نحوهٔ نگهداری سوابق کودکان و نوجوانان بزهکار، به دلیل دسترسی نیافتن افراد فاقد صلاحیت به این اسناد و مدارک

۱۸ ـ مراعات عدالت پلیسی در برخورد با کودکان و نوجوانان

۱۹ ـ ریشه‌یابی علل وقوع جرایم

پرسشهای گروهی

۱ ـ چه نوع مساعدتی را پلیس می‌تواند نسبت به قاضی داشته باشد؟

۲ ـ چه نوع مساعدتی را قاضی می‌تواند نسبت به کارکنان زندان‌ها و کانون‌های اصلاح و تربیت داشته باشد؟

۳ ـ چه نوع مساعدتی را مددکار اجتماعی می‌تواند نسبت به قاضی داشته باشد؟

۴ ـ چه نوع مساعدتی را مددکار اجتماعی می‌تواند نسبت به کارکنان زندان‌ها و کانون‌های اصلاح و تربیت داشته باشد؟

۵ ـ چه نوع مساعدتی را پلیس می‌تواند نسبت به مددکار اجتماعی داشته باشد؟

۶ ـ به منظور اجتناب از افزایش ارتکاب جرم توسط نوجوانان، چه نوع همکاری‌هایی می‌تواند بین دستگاه قضائی، پلیس و مددکاران اجتماعی انجام گیرد؟

۷ ـ چه راه‌کارهای مناسبی را برای پلیس در ارتباط با جرایم کودکان توصیه می‌نمائید؟

۸ ـ چه ارتباطی بین نیروی انتظامی و آموزش و پرورش در رابطه با پیشگیری می‌توان تصور نمود؟

۹ ـ چه نوع همکاری‌هایی بین پلیس و مددکار اجتماعی در امر پیشگیری از جرم می‌تواند صورت پذیرد؟

۱۰ ـ چه نوع برخوردی را پلیس می‌تواند در مواجهه با کودکان خیابانی انجام دهد؟

۱۱ ـ کدام گروه از کودکان و نوجوانان باید در مراکز بسته نگه داری شوند؟ به چه مدت؟ به چه دلیل؟ برای چه نوع جرم و بزهی؟

۱۲ ـ کدام گروه از کودکان و نوجوانان باید در مراکز نیمه باز نگهداری شوند؟ به چه مدت؟ به چه دلیل؟ برای چه نوع بزه و جرمی؟

۱۳ ـ کدام گروه از کودکان و نوجوانان باید در مراکز باز نگه داری شوند؟ به چه مدت؟ به چه دلیل؟ برای چه نوع بزه و جرمی؟

۱۴ ـ با توجه به اینکه باید تمام کودکان محروم از آزادی از برنامه‌هایی که به بازگشت آن‌ها به جامعه کمک می‌کند بهره‌مند شوند توضیح دهید که:

الف) چه نوع اقدامات یا تدابیری را که به بازگشت کودکان به جامعه کمک می‌کند توصیه می‌نمائید؟

ب) چه مرجعی باید این اقدامات را تامین نماید و مسئولیت به مرحلهٔ اجرا در آوردن این اقدامات با کیست؟

۱۵ ـ تمام کارکنانی که با کودکان محروم از آزادی کار می‌کنند باید آموزش‌های مناسب را دریافت کنند.

الف) کارکنان مراکز بسته باید از چه حرفه‌ها یا تخصص‌هایی برخوردار باشند؟

ب) آموزش آن‌ها باید کدام مهارت‌ها را شامل شود؟

۱- چه نوع مساعدتی را پلیس می‌تواند نسبت به قاضی داشته باشد؟

مساعدت هایی که پلیس برای قاضی می‌تواند داشته باشد عبارتند از:

۱ـ گزارش دقیق چگونگی وقوع بزه

۲ـ حفظ صحنه وقوع بزه

۳ـ جمع آوری و حفظ ادلهٔ بزه

۴ـ دستگیری بزهکاران و سایر همدستان وی

۵ـ شناسائی شهود در صورت نیاز و اخذ شهادت

۶ـ انجام تحقیقات محلی (در صورت نیاز)

۷ـ اخذ سوابق بزهکار از مراجع ذی صلاح

۸ـ جمع آوری اطلاعات مورد نیاز قاضی در مورد ویژگی‌های فردی، خانوادگی، اقتصادی و اجتماعی بزهکار

۹ـ تکمیل پروندهٔ اولیه و ارجاع به قاضی

۱۰ـ ارائه نظر مشورتی در مورد محتوای پرونده به قاضی

۱۱ـ توجه به بزه دیده در فرآیند تکمیل پرونده

۱۲ـ اعلام میزان همکاری و نحوهٔ تعامل بزهکار با پلیس در تکمیل پرونده

۱۳ـ لحاظ نمودن دیدگاه‌های مددکار اجتماعی مربوط به این پرونده درگزارش نهایی

۱۴ـ مستند سازی فرآیند جمع آوری ادله و باز جویی‌ها در قالب عکس، فیلم و نوارهای صوتی

۲- چه نوع مساعدتی را قاضی می‌تواند نسبت به کارکنان زندانیان و کانون‌های اصلاح و

تربیت داشته باشد؟

مساعدت هایی که قاضی برای کارکنان زندان‌ها و کانون‌های اصلاح و تربیت می‌تواند داشته باشد عبارتند از:

۱ ـ از مجازات‌های جایگزین زندان بیشتر استفاده نماید.

۲ ـ حتی الامکان، کودکان را با قرار بازداشت موقت معرفی نموده یا دورهٔ باز داشت موقت را به حداقل ممکن کاهش دهد.

۳ ـ احکام صریح و واضحی صادر کند.

۴ ـ تناسب حکم صادره با بزه صورت گرفته و ویژگی‌های بزه کار را در بیشترین حد ممکن رعایت کند.

۵ ـ اطلاعات لازم در مورد بزه کار را به کانون اصلاح و تربیت ارائه کند.

۶ ـ بخشی از مجازات را قابل تعلیق اعلام کند.

۷ ـ در صورت اصلاح رفتار محکوم، تخفیف لازم داده شود.

۸ ـ مددکارانی را برای نظارت بر عمل به قانون در کانون‌ها تعیین نماید.

۱۰ ـ خود قاضی، در دوره‌های زمانی مناسب و حتی الامکان سر زده از کانون بازدید نماید.

۱۱ ـ اختیار حرفه‌آموزی، سواد آموزی و سایر اقدامات آموزشی و تربیتی در مراکز خارج از کانون را به مسئول کانون تفویض کند تا مسئول کانون بتواند از امکانات کانون هم استفاده کند.

۳- چه نوع مساعدتی را مددکار اجتماعی می‌تواند نسبت به قاضی داشته باشد؟

مساعدت هایی که مددکار اجتماعی برای قاضی می‌تواند داشته باشد عبارتند از:

۱ ـ کمک به قاضی در مورد شناسایی بسترهای مساعد برای بزهکاری کودکان بزهکار

۳ـ کمک به قاضی برای پاسخگویی صادقانه بزهکار به سؤالات قاضی
۴ـ کمک به قاضی برای انتخاب مناسب‌ترین و مؤثرترین حکم
۵ـ کمک به قاضی برای پذیرش روانی حکم صادره از سوی بزهکار
٦ـ کمک به قاضی برای تسریع و تعیین روند اصلاح خطاکار در دادگاه، کانون، خانواده و جامعه
۷ـ تلاش برای مصالحه و اخذ رضایت و شرایط جبران بزه بین بزهکار و بزه دیده

۴- چه نوع مساعدتی را مددکار اجتماعی می‌تواند نسبت به کارکنان زندان‌ها و کانون‌های اصلاح و تربیت داشته باشد؟

مساعدت هایی که مددکار اجتماعی برای کارکنان زندان‌ها و کانون‌های اصلاح و تربیت می‌تواند داشته باشد عبارتند از:

۱ـ استفادهٔ کامل از اطلاعات جمع‌آوری شده توسط مددکاران، پلیس و دادگاه
۲ـ ایجاد آرامش روانی در کودک و تلاش برای سازگاری او با محیط جدید
۳ـ تلاش برای حرفه‌آموزی و سواد آموزی کودک
۴ـ تلاش برای آموزش تعاملات صحیح اجتماعی کودک
۵ـ آماده سازی کودک و خانوادهٔ او برای آزادی و پذیرش وی
٦ـ پیش بینی راه حل‌های مناسب برای مشکلات تحصیلی، شغلی و غیره کودک و خانواده‌اش
۷ـ تلاش برای تحت پوشش قرار دادن کودک و خانوادهٔ او توسط سازمان‌های حمایتی
۸ـ تلاش برای سامان دهی اقدامات روان درمانی و غیره در مورد بزهکار
۹ـ برنامه ریزی اقدامات لازم برای مراقبت از فرد، پس از آزادی از کانون
۱۰ـ آشنا کردن کارکنان کانون به وظایف و اهمیت نقش آن‌ها
۱۱ـ کاستن از اثرات منفی و روحی و روانی کار کردن کارکنان کانون‌ها با افراد نابهنجار و

بزهکار

۱۲ ـ آگاه نمودن کارکنان کانون از مشکلات مددجو و توصیه‌های لازم برای انجام رفتارهای مناسب با مددجو

۱۳ ـ تلاش برای کاهش اثرات منفی نوع کار کارکنان کانون بر روی اعضای خانواده کانون

۵- چه نوع مساعدتی را پلیس می‌تواند نسبت به مددکار اجتماعی داشته باشد؟

مساعدت هایی که پلیس برای مددکار اجتماعی می‌تواند داشته باشد عبارتند از:

۱ ـ همکاری پلیس و مددکار برای تکمیل اطلاعات مورد نیاز پرونده

۲ ـ استفاده از توصیه‌های مددکار در فرآیند تکمیل پرونده

۳ ـ کمک در جهت تحقق اهداف و اقدامات مددکار

۴ ـ حمایت از مددکار در راستای انجام وظایف محوله

۵ ـ ارجاع برخی امور مربوط به پرونده، همانند جمع‌آوری اطلاعات و ارائه آن به مددکار

٦ ـ ارائه اطلاعات مورد نیاز به مددکار

۷ ـ تهیه مکان و وسایل مورد نیاز مددکار اجتماعی

۸ ـ مشورت با مددکار در امور مربوطه

۶- به منظور اجتناب از افزایش ارتکاب جرم توسط نوجوانان، چه نوع همکاری‌هایی می‌تواند بین دستگاه قضائی، پلیس و مددکاران اجتماعی انجام گیرد؟

قبل از پاسخ به این سؤال، باید در نظر داشت که امکانات چنین همکاری‌هایی در شهرهای مختلف متفاوت از همدیگر است. به عبارت دیگر، در همهٔ شهرهای کشور ما امکاناتی که بر اساس آنها از هر ۳ نهاد مورد نظر استفاده شود وجود ندارد. در بعضی مواقع عدم امکان همکاری به نقض قوانین مربوط می‌شود. به عنوان مثال، نقش و حیطه کاری مددکاران اجتماعی در قانون ما تعریف نشده است. لذا هنوز هم مددکاران اجتماعی نمی‌دانند که چگونه باید با قاضی و یا پلیس، همکاری نمایند. بنابراین باید ابتدا وظایف کاری و چهارچوب‌های همکاری این ۳ گروه مختلف تبیین شود.

با این حال، یکی از مراکزی که می‌تواند همکاری این ۳ گروه را هماهنگ کند مراکز مشاوره است. این گونه مراکز اگر توسعه یابند می‌توانند نقش بسیار مهمی در جلوگیری از جرم و جنایت داشته باشند. به طور مثال، در شهر تبریز گروه بزرگی از کودکان زیر ۱۸ سال در کارگاه‌های قالی بافی مشغول کار هستند. این گروه از کودکان به دلیل عدم اشتغال به تحصیل، بهره‌ای از سواد و آگاهی نداشته و بیشتر کودکان اصلاح و تربیت تبریز نیز از این گروه کودکان هستند. لذا، ایجاد چنین مراکز مشاوره‌ای برای بالا بردن آگاهی‌های این گونه کودکان و حتی دیگر کودکان می‌تواند مفید باشد. در کنار ایجاد چنین مراکزی، بایستی تلاش کرد که آگاهی کودکان از قوانین بالا رود. متأسفانه در بسیاری از موارد کودکان به دلیل عدم آگاهی از قانون، عنوان بزهکار پیدا کرده، بسیاری از آن‌ها در دادگاه‌ها عنوان کرده‌اند که از اقدام خود و این که مخالف با قانون بوده است اطلاع نداشته‌اند.

همکاری این ۳ گروه می‌تواند در زمان صدور حکم نیز صورت گیرد. در واقع، باید شورائی متشکل از این ۳ گروه تشکیل شده و اجازه ندهند که قاضی به تنهائی به جرم او رسیدگی کرده و رأی صادر کند. اگر چه مشکلی که هست عدم وجود نیروی انسانی کافی است. کمبود مددکاران اجتماعی نقیصه‌ای است که باید هر چه زودتر حل گردد، زیرا با این تعداد مددکار نمی‌توان در مراکز مشاوره حضور فعال داشته و یا حتی کارهای مددکاری انجام داد؟

۷- چه راه‌کارهای مناسبی را برای پلیس در ارتباط با جرایم کودکان توصیه می‌نمائید؟

۱ـ تشکیل پلیس تخصصی کودکان در سازمان پلیس و آموزش‌های خاص این پلیس
۲ـ آگاهی پلیس از حقوق کودکان
۳ـ حضور مستمر پلیس و شناخت اجتماع و ناهنجاری‌های اجتماعی در حوزهٔ مسئولیت خود
۴ـ راه اندازی بانک اطلاعاتی برای جمع آوری ارقام و جرایم کودکان و یا ایجاد سایت اینترنتی در این رابطه
۵ـ استفاده از تجربیات کشورهای دیگر
۶ـ آموزش همگانی توسط پلیس برای همه قشرهای جامعه
۷ـ استفاده از مددکاران اجتماعی و سازمان‌های غیر دولتی
۸ـ آموزش پلیس برای نحوهٔ برخورد با کودکان، این کار می‌تواند این زمینه را فراهم کند که کودک مشکلات خود را به پلیس اظهار کند و پلیس هم در رفع آن مشکلات بکوشد.

۸- چه ارتباطی بین نیروی‌انتظامی و آموزش و پرورش در رابطه با پیشگیری می‌توان تصور نمود؟

یکی از علل اصلی بروز مشکلات در نوجوانان، احساس ناکامی است. در واقع، گاهی اوقات نیازهای کودکان و نوجوانان برای احراز هویت، امنیت، استقلال و یا محبت به گونه‌ای دچار شکست می‌شوندکه رفتارهای ضد اجتماعی آنان، تلاشی در جهت کاهش آن شکست هاست. همچنین در مواقعی، شرایطی همچون کم هوشی، فقر فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، تعارض در خانواده، خانواده‌های از هم پاشیده، بی محبتی والدین، فقدان ضوابط اعتقادی صحیح در خانواده، تحقیر و شکست و احساس حقارت ناشی از عیوب جسمانی باعث بروز ناکامی‌ها در کودکان و نوجوانان

می‌گردند.

حال اگر بپذیریم که پلیس ویژه کودکان، می‌تواند عامل موثری در پیشگیری از ارتکاب جرم کودکان باشد، نیاز به تعامل با آموزش و پرورش بیشتر احساس می‌گردد. البته باید در اینجا عنوان کرد که امروزه کارهای زیادی در کشورمان در این رابطه صورت می‌گیرد که مواردی از آن‌ها عبارتند از:

۱ ـ ارتباط پلیس با آموزش و پرورش با تشکیل جلسات مختلف

۲ ـ حضور پلیس در مدارس و صحبت با دانش‌آموزان

۳ ـ بیان هشدارهای لازم به کودکان و والدینشان

۴ ـ انتشار جزوات تربیتی و آموزشی با همکاری آموزش و پرورش

۵ ـ جلب اعتماد بین پلیس و کودک

۶ ـ آموزش به خانواده‌ها جهت مراقبت از فرزندان خود

۷ ـ حضور پلیس در خیابان‌ها و راهنمائی کودکان

۸ ـ ایجاد کانون‌های مشاوره برای حل مشکلات کودکان

چنین کارهایی هم اکنون در ایران انجام می‌گیرد ولی باید در جهت ارتقای کمی و کیفی این برنامه‌ها تلاش شود. در همین رابطه چندی پیش ۲ کار ارزشمند صورت گرفت. ابتدا، پلیس جزوه‌ای مصور تحت عنوان دانستنی‌هایی برای کودکان منتشر کرده و در مدارس پخش نمود. در این جزوه رهنمودهایی در کلیه زمینه‌ها به بچه‌ها داده شده بود و بچه‌ها استقبال خوبی از آن کردند. هم چنین در اقدامی دیگر، پلیس یک مسابقهٔ دو با شرکت کودکان و نوجوانان ترتیب داده و به نفرات اول لباس پلیس پوشانده شد. همین حرکت‌ها به نظر ما می‌تواند نوعی تعامل و ارتباط مثبت بین پلیس و کودکان که تحت حمایت آموزش و پرورش هستند ایجاد نماید.

۹- چه نوع همکاری‌هایی بین پلیس و مددکار اجتماعی در امر پیشگیری از جرم می‌تواند صورت پذیرد؟

لزوم همکاری پلیس با مددکار اجتماعی در پیشگیری از جرم امری انکارناپذیر است. در واقع به واسطهٔ نقشی که هر دو در جامعه ایفاء می‌کنند، ناگریز باید با همدیگر همکاری‌های لازم را داشته باشند که این همکاری‌ها می‌تواند شامل موارد زیر باشد:

۱ ـ مددکار اجتماعی به دلیل حضور در سطح جامعه، می‌تواند موارد را شناسائی و بررسی کرده و مواردی را که لازم است توسط پلیس رسیدگی شود به پلیس واگذار کند.

۲ ـ پلیس هم به دلیل حضور متفاوت‌تر در سطح جامعه، می‌تواند مواردی را در اختیار مددکار اجتماعی قرار دهد تا مددکار اجتماعی از دید اجتماعی به آن‌ها رسیدگی کند.

۳ ـ مددکار اجتماعی می‌تواند اطلاعات کسب شده را در اختیار پلیس قرار دهد تا پلیس بتواند در اقدامات بعدی از آن‌ها استفاده کند. این کار به این دلیل است که چون معمولاً رابطهٔ مددکار با کودک بزهکار رابطه‌ای غیر رسمی است، محیط صمیمانه‌تری به وجود آمده و طبعاً مددکار اجتماعی اطلاعات بیشتری کسب می‌کند که ارائه آن‌ها به پلیس در تصمیم‌گیری‌ها و اقدامات بعدی پلیس مفید و موثر خواهد بود.

۴ ـ مددکار اجتماعی می‌تواند پروندهٔ شخصیتی برای کودک بزه‌کار ایجاد کرده و پلیس را در کنترل‌های آینده یاری دهد. نتایجی که می‌توان از همکاری پلیس و مددکار اجتماعی به دست آورد شامل موارد زیر خواهد بود:

۱ ـ کاهش وقوع جرایم و ارتکاب بزه توسط نوجوانان یا گروه‌های مختلفی که در اختیار مددکار قرار می‌گیرد.

۲ ـ ارتباط مددکار و کودک بزه‌کار می‌تواند به بالا رفتن سطح آگاهی و معلومات کودک بزه‌کار منجر گردد.

۳ ـ ایجاد حس اعتماد بین کودکان و خانواده‌شان برای مراجعه به پلیس در مواقع ضروری که همین کار موجب پیشگیری از وقوع بزه خواهد گردید.

۴ ـ اعتماد کودکان به پلیس، باعث کاهش حس پلیس ستیزی کودکان خواهد گشت.

۵ ـ همکاری پلیس و مددکار اجتماعی باعث خواهد گردید که کودکان اندکی در دادگاه‌ها حضور یابند.

۱۰- چه نوع برخوردی را پلیس می‌تواند در مواجهه با کودکان خیابانی انجام دهد؟

برای روشن شدن بحث، در ابتدا باید به تعریفی از کودکان خیابانی رسید. کودکان خیابانی به کودکانی اطلاق می‌شود که برای ادامهٔ زندگی مجبور به کار یا حضور اجباری در شهرها هستند. هم اینک این گروه از کودکان را نیروی انتظامی شناسائی و جمع آوری کرده و سپس آن‌ها را به سازمان بهزیستی و یا دیگر سازمان‌های حمایتی که مسئولیت طبقه بندی و نگهداری این گروه از کودکان را بر عهده دارند تحویل می‌دهد.

یک نوع از همکاری که پلیس و مددکار در این زمینه می‌توانند انجام دهند این است که تیم‌های ویژه‌ای را در پایانه‌ها که معمولاً کودکان شهرستانی از خانه گریز، در آنجا رفت و آمد می‌کنند مستقر کرده و پلیس و مددکار هر دو به وظایف خود عمل کنند. در واقع برخورد و پیگیری موضوع باید توسط مددکار صورت بگیرد و حضور پلیس در آن تیم صرفاً جهت برخورد با اقدامات پیش بینی نشده خواهد بود. البته تمام واحدهای گشت پلیس مجاز هستند که این گونه کودکان را از سطح معابر و خیابان‌ها جمع آوری کنند، اما باید بلافاصله موضوع را به گروه مددکاری اطلاع دهند و این مددکاران باید تا لحظهٔ تحویل کودکان به مراکز بهزیستی و یا مراکز نگهداری در کنار کودکان حضور داشته باشند. در مورد کودکان پناهنده یا تبعهٔ خارجی نیز به این ترتیب عمل خواهد شد با این تفاوت که وضعیت این گونه کودکان باید به مقامات ذیربط اطلاع داده شود. هم چنین پلیس می‌تواند با شناسائی مناطقی که این گونه کودکان بیشتر در آنجا رفت و آمد می‌کنند، اقدامات پیشگیرانه انجام دهد.

در بحث بازداشت کودکان، پلیس باید به سن اطفال توجه خاصی کند. در حقیقت اگر سن کودک از ۱۸ سال کمتر باشد باید تا تعیین حکم اصلی در محل مناسبی نگهداری شود، ولی اگر بالاتر از ۱۸ سال باشد اگر چه در زندان به سر خواهند برد، باید در قسمتی جدا از بخش متهمین و مجرمین با سابقه

نگهداری شوند و این کار باید بلافاصله و بدون فوت وقت انجام گیرد.

وظیفهٔ نگهداری چنین کودکانی نیز بر عهدهٔ سازمان بهزیستی و در مواقعی شهرداری است. این مراکز از این گونه کودکان حفاظت کرده و برنامه‌های آموزشی و تربیتی برای آن‌ها تدارک می‌بینند. همچنین به دلیل تفاوت فرهنگ الگوهای رفتاری کودکان پناهنده و باورهای مذهبی آنان پیشنهاد می‌کنیم که مراکز تربیتی ویژه‌ای برای این گروه کودکان ایجاد گردد.

یونیسف در تعریفی که از کودکان خیابانی به عمل آورده، کلیه کودکانی را که برای بقای زندگی خود دست به کار و یا حضور اجباری در شهرها می‌زنند مشمول این کودکان دانسته است. این در حالی است که کودکانی که کار می‌کنند عموماً دارای سرپرست هستند و اگر از خانواده‌هایشان حمایت اقتصادی به عمل آید، این گروه کودکان به زندگی خود باز خواهند گشت. اما کودکان خیابانی، بی جا و مکان، بد سرپرست و یا بی‌سرپرست هستند که باید حمایت شوند، زیرا آسیب پذیری آنها بیشتر است. لذا به عقیدهٔ ما این گونه کودکان را باید در اختیار دولت یا نهادهای غیر دولتی همانند NGOها قرار داد تا آنها بتوانند دوباره این کودکان را به سوی زندگی شرافتمندانه رهنمون سازند.

همانطور که می‌دانید، اغلب بزهکاران حرفه‌ای، اشخاصی هستند که اگر از ابتدا در چرخه صحیح تربیتی قرار می‌گرفتند، به سوی زندگی درستی می‌رفتند اما چون این زمینه در زندگیشان فراهم نبوده است به مسیر خلاف کشانیده شده‌اند. بنابراین باید در راستای یک سیاست واحد، برنامه‌هایی را با توجه به فرهنگ ملی تدوین کرد و از ابتدا سعی کرد که این کودکان به سوی زندگی پاک و شرافتمندانه رهنمون گردند.

۱۱- کدام گروه از کودکان و نوجوانان باید در مراکز بسته[1] نگه داری شوند؟ به چه

۱- مرکز بسته مرکزی است که شخص اجازهٔ خروج از آن جا را به اختیار خودش نداشته باشد.

مدت؟ به چه دلیل؟ برای چه نوع جرم و بزهی؟

کودکان و نوجوانانی که برای نگه‌داری در این گونه مراکز می‌توانند در نظر گرفته شوند عبارت هستند از:

۱ ـ مرتکبین جرایم مهم

۲ ـ کودکان یا نوجوانانی که حالت خطرناک دارند و اگر چه مرتکب جرمی نشده‌اند، اما حالت خطرناکی که در آن‌ها وجود دارد ممکن است باعث ایجاد جرم و جنایت گردد.

۳ ـ کودکانی که قبلاً در مراکز باز و نیمه‌باز بوده و مجازات نیز شده‌اند، اما دوباره مرتکب جرم شده‌اند.

اما درباره مدت نمی‌شود زمان واحدی را ذکر کرد. بلکه به طور کلی می‌توان گفت که مدت نگهداری باید بر اساس نوع جرم، سابقهٔ متهم و هم چنین نظر مددکاران و مسئولین کانون تعیین شود. در مورد کودکان خطرناک هم به برطرف شدن حالت خطرناکی که در آن‌ها وجود دارد بستگی دارد.

دلایل نگهداری نیز می‌توانند موارد زیر باشند:

۱ ـ جلوگیری از ارتکاب مجدد جرم توسط کودک و در واقع تلاش برای اصلاح او

۲ ـ عدم اثر گذاری اقدامات نگه داری در مراکز باز

۳ ـ جهت نظم و آسایش عمومی

در نهایت نگهداری افرادی که مرتکب جرایم مهمی مثل قتل، سرقت‌های مسلحانه، آدم ربایی و... شده‌اند در این گونه مراکز تجویز می‌شود.

۱۲ ـ کدام گروه از کودکان و نوجوانان باید در مراکز نیمه باز[۱] نگهداری شوند؟ به چه

۱ ـ مرکز نیمه باز مرکزی است که افراد بعضاً در طی روز آنجا می‌مانند ولی شب‌ها را نزد خانواده‌اشان سپری می‌کنند و یا بالعکس.

مدت؟ به چه دلیل؟ برای چه نوع بزه و جرمی؟

در وهلهٔ اول باید کودکانی را که مدتی در مراکز بسته بوده و متنبه شده‌اند به این مراکز منتقل کرد. هم چنین کودکانی که مرتکب جرمی شده‌اند که نیازی به نگهداری در مراکز بسته ندارند و یا کودکانی که در معرض ارتکاب مجدد جرم هستند باید به این مراکز فرستاده شوند.

برای چه مدت؟

در کوتاهترین زمان ممکن، در حقیقت فقط تا حدی که هدف نهایی ما را از سلب آزادی چنین کودکان و نوجوانانی تأمین کند.

به چه دلیل؟

به دلیل این که تأثیرات مخرب محرومیت از آزادی، کمترین اثر را روی کودکان و نوجوانان داشته باشد.

برای چه نوع بزه و جرمی؟

بسته به شرایط شخص مجرم، حتی الامکان باید در جرایمی مثل سرقت، مواد مخدر و این قبیل مسائل از این مراکز استفاده شود. اما در صورتی که مکان‌های مناسبی هم چون بهزیستی و یا خود کانون خانواده برای نگه داری وجود داشته باشند، بایستی از نگهداری کودک در مرکز نیمه باز خودداری گردد.

۱۳- کدام گروه از کودکان و نوجوانان باید در مراکز باز[1] نگه داری شوند؟ به چه مدت؟ به چه دلیل؟ برای چه نوع بزه و جرمی؟

۱ - کودکانی که دارای سرپرستان یا والدین بدی هستند.

۱- مرکز باز مرکزی است که فرد هر زمانی که اراده کند می‌تواند از آنجا خارج شده یا به آنجا برگردد.

۲ـ کودکانی که کاملاً از اعمالشان متنبه شده‌اند.

۳ـ کودکانی که خانواده‌ها به هر دلیل از پذیرفتن آن‌ها سرباز می‌زنند.

۴ـ کودکانی که احتمال ارتکاب مجدد بزه و یا پیوستن دوباره آن‌ها به دام تبهکاران حرفه‌ای کم است.

۵ـ کودکانی که ابتدا در مرکز بسته بوده‌اند، سپس به مراکز نیمه باز منتقل شده‌اند و در نهایت آماده ورود به جامعه هستند.

۶ـ کودکانی که سابقهٔ جرایم سنگین ندارند.

۷ـ کودکانی که قبل از جلسهٔ دادگاه بایستی در نوبت دادرسی بمانند. در این گونه مواقع کودکان می‌توانند در مراکز باز نگهداری شوند.

۸ـ کودکان بزه‌کاری که با پلیس برای شناسائی مجرمین همکاری اطلاعاتی کرده و هم اینک در معرض تهدید قرار دارند که این مرکز می‌تواند به نوعی از آنها حمایت کند.

به چه مدت؟

مدتی که برای اینها باید در نظر گرفته شود، بستگی به شرایط آن‌ها دارد. در حقیقت این مدت باید از طرف قاضی تعریف و تعیین شود که با پایان گرفتن آن کودک به آزادی دست پیدا کند.

به چه دلیل؟

چون هدف کلی از نگه‌داری مجرم، اصلاح و تربیت او است، وقتی که به این هدف رسید دیگر نمی‌توان توجیهی برای نگه‌داری او ارائه کرد. به عبارت دیگر، هدف از نگه داری کودک بزه کار در چنین مراکزی کمک به سالم‌سازی شرایط روحی فرد و بازگشت سالم او به سطح جامعه است که در صورت تحقق این مسأله، مفهوم نگه‌داری معنای خود را از دست می‌دهد.

به چه جرم و بزهی؟

۱ـ کودکانی که مرتکب جرایم ساده‌ای هم چون دزدی‌های کوچک شده‌اند.

۲ـ کودکانی که مرتکب جرایم سنگین شده‌اند، اما مجازات‌های خاص آن بزه را تحمل کرده و هم اینک آمادهٔ بازگشت به جامعه شده‌اند.

۳ـ کودکانی که با بزه دیده به توافق رسیده‌اند، اما از نگاه مدعی العموم و به عنوان حفظ منافع جامعه باید مدتی را در این مراکز بگذرانند تا بتوانند به جامعه برگردند.

۴ـ کودکانی که خود در عین بزه‌کار بودن، قربانی بزه شده و یا به عبارتی بزه دیده هستند.
۵ـ کودکانی که آزادی آن‌ها برای جامعه مشکل ساز نشود.
۶ـ کودکانی که برای ترک اعمال خلاف خودشان، خود را به این مراکز معرفی کرده و درخواست حمایت از این نوع مراکز می‌کنند.
۷ـ کودکانی که به دلیل سؤ رفتارهای پدر و مادر از خانه فراری بوده و به این گونه مراکز پناه آورده‌اند.

۱۴- با توجه به اینکه باید تمام کودکان محروم از آزادی از برنامه‌هایی که به بازگشت آن‌ها به جامعه کمک می‌کند بهره‌مند شوند توضیح دهید که:
الف) چه نوع اقدامات یا تدابیری را که به بازگشت کودکان به جامعه کمک می‌کند توصیه می‌نمائید؟
ب) چه مرجعی باید این اقدامات را تامین نماید و مسئولیت به مرحلهٔ اجرا در آوردن این اقدامات با کیست؟

در ابتدا باید در نظر داشت که مهمترین مطلب برای ارائه راه‌کار و برنامه‌ریزی جهت به سامان نمودن شخصیت بزه‌کار، شناخت مخاطب است. یعنی در وهلهٔ اول باید بزهکار را شناخت و برنامه‌هایی را با توجه به پروندهٔ شخصیتی او تنظیم و ارائه کرد. این برنامه‌ها خود به دو دسته اقدامات درون سازمانی و برون سازمانی تقسیم می‌شوند.
در درون اقدامات درون سازمانی که انجام می‌گیرد، ضرورت دارد که آموزش دوره‌های تحصیلی را هم ادامه داد. هم چنین در کنار آموزش‌های تحصیلی، باید آموزش‌های فنی و حرفه‌ای نیز در جهت تخصصی کردن آموزش‌ها به مددجو ارائه گردد. آموزش دیگری که بایستی به مددجو ارائه شود، آموزش مهارت‌های زندگی است. به کرات مشاهده شده است که بیشتر بزهکاری‌ها از

طرف افرادی صورت می‌گیرد که مقبولیت اجتماعی چندانی در جامعه ندارند. لذا اگر بتوان در درون کانون‌های اصلاح و تربیت، آموزش‌هایی در زمینه‌های مختلف اجتماعی ارائه کرد، مطمئناً این آموزش‌ها می‌تواند کار ساز بوده و سبب پذیرش مجدد فرد در درون خانواده گردد. هم چنین در کنار این مسأله باید آموزش‌هایی برای خانواده‌ها ارائه کرد. زیرا قطعاً می‌دانید که اصولاً خانواده‌ها از قبول داشتن فرزند بزهکار خود داری می‌کنند. مثالی که من در اینجا می‌توانم خدمتتان عرض کنم این است که چند وقت پیش، خانمی به محل کار بنده مراجعه کرد و از من استدعا کرد که دوباره فرزند او را به کانون اصلاح و تربیت منتقل کنیم. فرزند آن خانم مرتکب قتل شده بود و حکم اولیه قصاص بود. اما حکم صادره بعد از اعتراض به دادگاه تجدید نظر رفته بود و در این فاصله نوجوان مورد نظر به سن ۱۹ سالگی رسیده و به زندان اوین منتقل شده بود. من به آن خانم گفتم که شما از بستگان و آشنایان در این رابطه کمک بگیرید. ولی ایشان در جواب گفتند که حتی خواهر من اطلاعی از زندانی بودن فرزند من ندارد. یعنی در واقع، آنها قبول نمی‌کردند که چنین اتفاقی افتاده است. لذا ما باید در ابتدا خانواده‌ها را آموزش داده و به آن‌ها یاد دهیم که به هر حال این حادثه اتفاق افتاده است و تنها کاری که باقی مانده و می‌توان انجام داد این است که با همدیگر همکاری کنیم تا بتوان نتیجهٔ مطلوبی از این حادثه گرفت.

نکتهٔ دیگری که وجود دارد، بحث آموزش‌های فراسازمانی است. در نگاه کلی، گاهی اوقات مددجویان جامعه را نپذیرفته و آن را قبول ندارند و گاهی اوقات جامعه اطفال بزه کار را نمی‌پذیرد. کاری که باید در این میان انجام شود این است که با آموزش‌های متقابل، هم کودک جامعه را بپذیرد و هم جامعه طفل بزهکار را قبول کند.

در همین رابطه باید از طریق رسانه‌های جمعی همچون صدا و سیما و نشریات آموزش‌های غیر مستقیمی ارائه گردد و به آحاد جامعه تفهیم گردد که هر فردی ممکن است اشتباه کرده و مرتکب جرم گردد. بنابراین اگر احیاناً جامعه افرادی را که اشتباه کرده‌اند در درون خود نپذیرد، فرد ناچاراً مرتکب جرایم دیگری شده و صدمات بدتری بر جامعه وارد می‌کند. بنابراین باید با کمک و همکاری افراد بزهکار را به زندگی شرافتمندانه ترغیب نمود.

یکی دیگر از کارهایی که باید صورت بگیرد اقدامات حمایتی است. گاهی وقت‌ها مددکار اجتماعی کودکی را شناسایی کرده و اعتقاد پیدا می‌کند که این کودک از نظر روحی و روانی آسیب

دیده است و به همین خاطر نیازمند نگهداری در یک مکان مناسب است. در همین رابطه ما برای حمایت از این کودکان مراکز تربیت بعد از خروج پیش‌بینی کرده‌ایم که این مراکز راه‌کارهای مناسبی برای قبول کودک در جامعه ارائه می‌دهند. در واقع این مراکز باید با هر شیوهٔ ممکن کودکان را به سطح جامعه برگردانند و همهٔ این کارها باید در کنار گرفتن رضایت شکات صورت گیرد. متأسفانه خواست جامعه ما در بسیاری مواقع، انتقام جویی است. ما در یک نظر خواهی که چندی پیش انجام دادیم، از مردم دربارهٔ چگونگی بالا بردن کیفیت نان سؤال کردیم. بسیاری از افرادی که در نظر خواهی شرکت کرده بودند روش‌های مقتدرانه را توصیه نموده بودند. بسیاری از آن‌ها عنوان کرده بودند که باید شخصی مثل رضاخان یک متصدی نانوایی را در داخل تنور بیندازد تا کیفیت نان به سامان شود و این تفکر امروزه هم در سطح جامعه وجود دارد.

به عنوان مثال، فرض کنید که کودکی چشم کودک دیگری را کور کرده است. کودک زیان دیده و خانواده او این تصور را دارند که چشم کودکشان برای همیشه از بین رفته است، اما نهایت خسارتی که به بزهکار وارد شده است ۳ ماه حبس در کانون است. لذا در قدم اول، باید یک رفاقت بین بزهکار و بزه دیده ـ البته پس از معذرت خواهی و اظهار ندامت و شرمندگی از طرف بزه کار و خانوادهٔ او ـ ایجاد گردد که دیگر در آینده بزه دیده درصدد انتقام جویی بر نیاید.

کار دیگری که می‌توان انجام داد، تعدیل و انعطاف پذیر کردن بعضی از قوانین ناظر بر کودکان و نوجوانان است. در بیشتر موارد مشاهده می‌گردد که قاضی و رئیس کانون نسبت به اصلاح رفتار کودک بزهکار اتفاق نظر دارند، اما متأسفانه مقررات خشک و غیر قابل انعطاف، اجازهٔ تبدیل قرار را نمی‌دهد. به همین خاطر، قانونگذار باید در جهت اصلاح قوانین گام بردارد تا مجریان این قوانین توانایی انجام بعضی اقدامات در جهت خدمت به اطفال بزهکار را داشته باشند.

۱۵- تمام کارکنانی که با کودکان محروم از آزادی کار می‌کنند باید آموزش‌های مناسب را دریافت کنند.

الف) کارکنان مراکز بسته باید از چه حرفه‌ها یا تخصص‌هایی برخوردار باشند؟
ب) آموزش آن‌ها باید کدام مهارت‌ها را شامل شود؟

مدیر و معاونین اجرایی چنین مراکزی، باید از تخصص‌هایی در زمینه‌های علوم اجتماعی، روان شناسی، امور مددکاری و علوم تربیتی برخوردار باشند. پرسنلی هم که در این مراکز کار می‌کنند، یا کارکنان ستادی هستند و یا کارکنان اجرائی. کارکنان اجرائی خود به دسته‌های مختلفی تقسیم بندی می‌شوند. یکی از آن‌ها کارکنان مراقبتی هستند. گروه دیگر، متخصصین آموزشی هستند که گروهی از این متخصصان در زمینهٔ آموزش‌های کلاسیک فعالیت می‌کنند و گروهی دیگر در زمینهٔ آموزش‌های فنی و حرفه‌ای. گروه دیگری از کارکنان اجرائی، مددکاران اجتماعی هستند. از گروههای دیگر کارکنان اجرایی می‌توان به روان شناس‌ها که خود به ۲ دستهٔ روان شناسان بالینی و روان شناسان تربیتی تقسیم می‌شوند نام برد. گروه گستردهٔ دیگری که وجود دارد کارکنان فرهنگی هستند که به زیر مجموعه‌های تربیتی، هنری، مذهبی و ورزشی تقسیم می‌شوند. نکتهٔ مهمی که در اینجا وجود دارد این است که کلیه کارکنان باید آموزش‌هایی را در زمینهٔ موضوعات آموزشی مختلف مورد نظر طی کنند.

این آموزش‌ها عبارتند از:

۱ - مبانی روان شناسی کودک
۲ - مبانی علوم تربیتی
۳ - مبانی علوم قضایی و پیمان نامهٔ حقوق کودک
۴ - مبانی علوم انتظامی
۵ - مبانی علوم اجتماعی

نکاتی که در گزینش کارکنان این گونه مراکز بایستی مد نظر قرار گیرند عبارتند از:

۱ - دارای اخلاق پسندیده بوده و تند مزاج و خشن نباشند.
۲ - دارای اثر گذاری تربیتی باشند، به نحوی که بتوانند به عنوان اسوه و الگوی رفتاری تلقی شوند.
۳ - متأهل و دارای فرزند باشند.

۴ ـ دارای قدرت انعطاف در عمل و تصمیم‌گیری باشند.

حرفه‌های پیشنهادی شامل نجاری، مکانیکی، برق کاری ساختمان، لوله کشی منازل، کارهای ساختمانی، آهنگری، نقاشی ساختمان یا اتومبیل، تراشکاری، فیلمبرداری، عکاسی و آرایشگری است. هم چنین چون در میان این کودکان، افرادی هستند که قبل از ورود به کانون به تحصیل اشتغال داشته‌اند باید آموزش‌های کلاسیکی نیز در کنار آموزش‌های فنی و حرفه‌ای به آن‌ها ارائه گردد که تعدادی از این آموزش‌ها می‌تواند شامل موارد زیر باشد:

۱ ـ کارشناسی روان شناسی کودک
۲ ـ کارشناسی علوم تربیتی
۳ ـ کارشناسی مددکاری اجتماعی
۴ ـ کارشناسی امور مذهبی و فرهنگی
۵ ـ کارشناسی امور هنری
۶ ـ کارشناسی امور اجتماعی
۷ ـ کارشناسی امور رایانه
۸ ـ کارشناسی امور انتظامی و پلیسی
۹ ـ کارشناسی امور ورزشی
۱۰ ـ کارشناسی مقاطع مختلف تحصیلی



قوه قضائیه

شورای عالی توسعه قضایی

unicef